

نشریه

نشریه هیاتها و مجالس حسینی

دوره جدید / شماره اول / محرم ۱۳۲۳ / ۳۰۰ تومان



محمد والدمن / عاشورا در آلمان
آن منبر که می لرزید / فرهنگ اصطلاحات مداحی

و خیمه گاه...
همچنان برپاست....

خیمه

میوه شیرین ریگارت را از شاخه های عرش می چیند و

دانه دانه کلمات نورانی آن را در کام دل می گذرانند

شیعه هر جا که باشد در خیمه گاه حسین است
و به هر سو که نگاه می کند، خیمه های کربلا را
می بیند
خیمه های سیدالشهدا و خیمه های قمر بنی هاشم؛
خیمه های حبیب، خیمه مسلم، خیمه گاه محل انتظار
است؛

انتظار بیکار، انتظار خونخواهی، محل نیز کردن
شمشیر است، محل غسل شهادت، محل تلاوت قرآن
محل آماده شدن برای جان فشانی و ایثار...

خیمه گاه محل مرور کردن درس های معرفت است
خیمه گاه محل پس دادن آموخته های اخلاقی
من العسل است

خیمه گاه محل آزمون گنی سلم لمن
سالمکم و حرب لمن حاربکم است
خیمه گاه از آن روز برپا شد که خداوند پنج
نام مقدس را به خطی از نور بر ساق عرش
نوشت؛

آن روز که قامت آدم را به دست خویش برپا
کرد؛
آن روز که شیطان در برابر حق گردن
افراشت؛

آن روز که ابراهیم تبر به دست گرفت؛
آن روز که موسی قدم به نیل گذاشت؛
آن روز که نوح کشتی را به موج و طوفان
سپرد؛ آن روز که یونس در دل ماهی نجوا کرد؛
آن روز که عیسی در مردگان آهنگ زندگی
دمید و ...

و خیمه گاه...
همچنان برپاست....

مقیدان تو از ذکر غیر خاموش اند
به خاطر آنی که تویی دیگران فراموش اند
هزار سال گذشت از حکایت مجنون
هنوز مردم صحرائشین سیه پوش اند.

هر صبح که برمی خیزد
قبضه شمشیری را در دستان خود می فشارد که از
بدران خویش به ارث برده و قطره اشکی از دیده
می افشاند که از مادران سوگوار خود به یادگار گرفته
است

هر صبح که برمی خیزد
چشم منتظر به راهی می گمارد که روزگاری دراز از
انتظار بارش ظهوری مبارک، ترک خورده و خشک شده
است.

هر صبح که برمی خیزد
گوش به سکوت جاده های بی انتها می خواباند که
می داند طنین گام هایی آسمانی آن را به صحنه
بی انتهای قیامت متصل می کند.
هر صبح که برمی خیزد

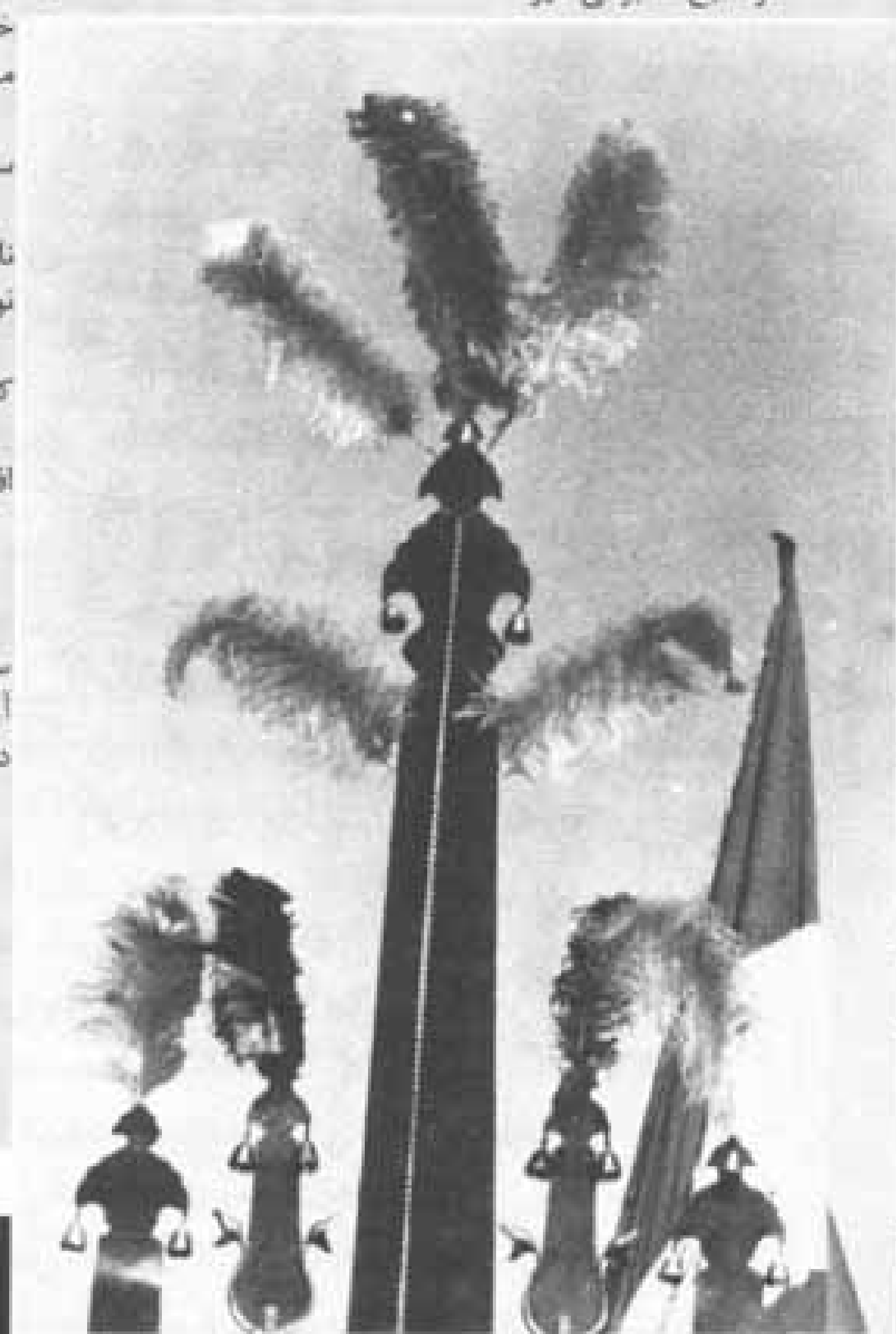
سال از هزار بیش و غمش یار جان،
هنوز
در یاد دوستان تو این داستان هنوز

هنوز بوجم خونین استنصار در دورترین کویر غربت
برافراشته است، هنوز رد پای عبور کاروانی خونین و
زخمی تا چهل منزل آن سوتر از مظلومیت پیداست
هنوز وقتی نسیم صبحگاهی، گونه های روزی تازه را
نوازش می دهد، پیغام دردی کهنه را در گوش روزگار فرو
می خواند...

و آیا هنوز پیام فرزند پیامبر، آن قدر رسانید که امروز
هم جان شیعه را بیاثوبد؟
مگر صدای ناله های زاده زهرا، آن قدر بلند نبود که
هنوز دل شیعه را بسوزاند؟
مگر مصیبت پسر علی، آن قدر بزرگ و سنگین
نبود که برای همیشه داغی تازه بر دل های شیعیان
بگذارد؟

آیا امروز هم هر نوزاد شیعه که به دنیا پا می گذارد،
بوی خیمه های سوخته را در این خاک کهن
استنشام نمی کند؟
و بانگ ضجه نوزادی تشنه را در کنار رودی
خروشان نمی شنود؟
آیا بر این مصیبت و درد، آن قدر سیاه و گسترده
نیست که آسمان و دل شیعه را تا روز قیامت هر
لحظه بارانی کند
و سیلاب خشم و کینه های مقدس در سوز زمین
حیات و ممات شیعه بیافریند؟
آیا حجم تنهایی آن قدر نیست که هیچ همراهی و
همدلی نتواند آن را بر کند؟

برای شیعه هر روز عاشورا است و هر جا کربلا، و هر
ماه محرم فروردین و اردیبهشت، ذی القعدة و
ذی الحجه زولای و زائویه برای شیعه محرم است
مدینه و اصفهان و پاریس، همه برای شیعه
کربلاست
شنبه و دوشنبه و جمعه برای شیعه عاشورا!



خیمه ها

از مطالب راجحه و بازنویسی کنیم.
۴. برای طرح آگهی در نشریه تماس حاصل
فرمایید.
۵. نشانی:
قم، صندوق پستی ۲۲۹-۳۷۱۸۵
۶. تلفن و دورنگار: ۰۲۵۱-۷۷۲۲۲۶۶

۱. مطالب ارسالی را با خط خوانا و بر روی
یک کاغذ بنویسید.
۲. آثار و تصاویر ارسالی در صورت نیاز سالم
بازگردانده میشود.
۳. ممکن است مجبور باشیم بعضی

طراحی و صفحه آرایی: محسن اسکندری
امور اجرایی: سید پاسرخچری
بازنگاری:
هانی اسکندری، مسعود معینی، علی اخوان
اسلامعلی خسروی، رضامصطفی نو
روح الله تائی، داوود صالحی
لیتوگرافی و چاپ: سپهر

صاحب امتیاز: مدیر مسوول:
محمد رضا اثری
جانشین مدیر مسوول: امرتضی وافی
سر دبیر: مهدی توکلیان
مدیر داخلی و ویراستار: مهدی حسینی
طراحی: نامواره احمدی عجمی
عکس روی جلد: سعید عبدالحسینی



یا علی گفتیم و عشق آغاز شد...

خوشحالیم که باز هم پرچم سرخ حسین را بر بالای سر در خیمه زدیم و ایستاده‌ایم تا یک به یک، کفشهای محبت و همدلیتایمان را با دست ارادت خویش جفت کنیم. به خیمه امام حسین علیه السلام خوش آمدید؛ جای سزنان را در میان ارادتمندان به دستگاه سیدالشهداء خلی نگه داشته‌ایم. همه هستند، پیر و جوان، باسواد و بی سواد، کاتب و کارمند، مدیر و معلم، وزیر و امیر، زن و مرد، همه نشسته‌اند، تا مولا بیاید و برایشان حرف بزند.

چه گفتید؟ حسین علیه السلام شب عاشورا برای اصحاب حرف زد، درست است، شب عاشورا بود. باز چه می‌گویید؟ برای اصحابش؟ فاسم و علی اکبر و عباس؟ حبیب و بربر و زهرا؟ باز هم درست است، اما... اما کمی دقت کنید، خیمه‌های حسین هنوز پانزده است و ما در کربلایم، می‌گویید نه دور و بر خود را نگاه کنید، اگر اینجا کربلا نیست، پس شعرها و عمر سعدها چه می‌کنند؟ حرمله، نیر سه شعبه‌اش را برای چه آماده می‌کنند؟ اگر اینجا کربلا نیست، پس دشمن برای چه نیزه‌ها و شمشیرهایش را نیز می‌کنند؟! اگر اینجا کربلا نیست، پس چرا واژه جهاد و شهادت تو و نازده است، چرا حرف از صبر است و تحمل؟! چرا یکدلی و اطاعت؟ و چرا دم زدن از ولایت؟! از ولایت؟! اگر خیمه‌ها را آتش زده‌اند، زنها و کودکان را به اسارت برده‌اند و سرها را به نیزه‌ها، و روز بعد تمام بدنهای بی سر را زیر خاک مدفون ساخته‌اند و اگر کربلا در کربلا مانده و سیرتی در نیوا باقی است، پس معنای کلل بوم عاشورا و کلل ارض کربلا معنایش چه می‌شود؟! ندانم!

کربلا، یعنی توگدا داشتن
مهر حیدر، عشق زهرا داشتن
کربلا، یعنی اطاعت از امام
که به حکم او ننسین، که قیام
کربلا، یعنی که بار رهبری
از حسین عصر خود فرمانبری
کربلا، یعنی به حق و اصل شدن
بار حق و دشمن باطل شدن
کربلا، یعنی نیا جانانه شو
گرد شمع عشق حق، پروانه شو
کربلا، یعنی که انس با نماز
روی بر درگاه رب می‌نبار
اگر کسی اینگونه است، کربلا
هنوز هست و خیمه‌ها، نیز هنوز
پانزده است.

کربلا، یعنی... و کربلا، یعنی عشق، یعنی شور و احساس، یعنی پرچم‌های برافراشته، یعنی فامشهای استوار، یعنی خیمه‌های برقرار، در کربلا هر کس خیمه‌ای دارد، ما هم گشته‌ایم و خیمه خود را پیدا کرده‌ایم، خدا را شکر، و نشسته‌ایم تا شاید کاروانسالار، سری به خیمه ما برند.

در این شماره نیز حضور سز عشق و ارادتتان را به خیمه سیدالشهداء علیه السلام ارج می‌نهم و از اینکه شما را در کنار خود می‌بینم، خوشحالیم. قدمتان مبارک و مقدمتان گلباران.

مرتضی وافی



زندگی نامه مرحوم شیخ احمد کافی

در سال ۱۳۱۵ شمسی در مشهد، در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود. پدرش مرحوم میرزا محمد کافی، فرزند حاج میرزا احمد کافی بزدی، از علما و روحانیون برهیزکار و وارسته بود. احمد در سال ۱۳۲۱ در شش سالگی وارد دبستان شد. از ده سالگی محضر استاد حاج میرزا احمد کافی بزدی، به تحصیل علوم دینی پرداخت و در این مسیر بسیار کوشا بود.

وی پس از دو سال وارد مدرسه علوم دینی مشهد شد و در هجده سالگی، همراه با جدش برای ادامه تحصیل حوزوی به نجف رفت و از محضر علمایی چون آیت‌الله خویی، آیت‌الله تبریزی و آیت‌الله حسین راستی کاشانی به تحصیل پرداخت.

وی از آغاز با محبت اهل بیت (ع) پرورش یافته بود، علاقه بسیاری به حضور در مجالس امام حسین داشت. همین علاقه در بی‌ریزی شخصیت او تاثیر بسیار داشت و از او خطیبی توانا و مشهور و موثر ساخت. وی پس از مدتی، از طرف آیت‌الله مدنی، مأمور به خواندن دعای کمال در صحن امام حسین (ع) و دعای ندبه در مدرسه سید شد.

بازگشت به قم

مرحوم کافی، پس از مدتی تحصیل علوم دینی در نجف، به سبب وضعیت بد پدر و کمک به خانواده، مجبور به بازگشت به قم شد. او بر خلاف میل خود که خواهان بازگشت به نجف بود، سه سال در قم به ادامه‌ی تحصیل و در کنار آن، به مشر و موعظه‌ی مردم پرداخت. او بارها به خاطر سخنرانی محرم خود و موعظه مردم، زندانی یا تبعید شد.

اقامت در تهران

وی در سال ۱۳۴۲ به خاطر درخواست‌هایی مکرر مردم تهران و نیاز شدید آن شهر به تبلیغ دین و روشنگری در



تأسیسات جامع جمعه

برابر رفتارهای فاسد رژیم شاه، به آن جا رفت و همزمان با سخنرانی های مذهبی در مسجد، در منزل خود نیز جلسات آموزش قرآن و تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان و نیز مراسم دعای کمیل و نذبه را تشکیل داد.

در ۲۳ سالگی با فرزند مرحوم آیت الله سید حسین شاهرودی که از علمای مشهد بود، ازدواج کرد. ثمره ی این ازدواج، هفت فرزند است.

خدمات اجتماعی

۱. ساخت مهدیه

استقبال گسترده ی مردم از جلسات سخنرانی مرحوم کافی و مراسم دعای کمیل و نذبه، باعث شد که وی ساخت مهدیه را پیشنهاد کند. او با فروش منزل خود و کمک چهار تن از بازاریان خوشنام تهران و نیز عده ی بسیاری از مردم، در سال ۱۳۴۸ قطعه زمین چهار هزار متری در خیابان ولی عصر تهران، با نام مهدیه خریداری کرد که ساختمان اولیه آن پانزده هزار نفر را در خود جای می داد.

۲. کمک به نیازمندان

وی به شیوه های گوناگون به خانواده های بی سرپرست و محروم کمک می کرد. صدقه ها خانواده بی بضاعت را تحت نظر خویش داشت. لوله کشی آب برای ده ها خانواده، نامین هدایایی چون کفش و لباس و ... برای بی بضاعتان از جمله خدمات ایشان است، که بعدها به همین دلیل و به عنوان کمک به خانواده های خرابکاران و مخالفان شاه دستگیر شد. پس از آزادی از زندان، که ناسه ماه طول کشید، ساواک علاوه بر تعطیل همه ی برنامه های مهدیه، وی را برای یک سال به ایلام تبعید کرد.

۳. ساخت درمانگاه

این واحد درمانی که در داخل ساختمان مهدیه بنا شده بود، داروهایی را که خود مردم به آن حامی آوردند، که حتی بعضاً بسیار کمیاب بودند، به واپسگان در اختیار نیازمندان قرار

می داد.

۴. ایجاد صندوق قرض الحسنه

بنای نخستین این صندوق در واپسین روزهای عمر مرحوم کافی گذارده شد، اما فعالیت اصلی آن، چندی پس از رحلت وی آغاز شد.

۵. خدمات در تبعید

تأسیس حوزه علمیه، ساخت مسجد، مدرسه و حمام در ایلام، ساخت و بازسازی چندین حمام، مدرسه و مسجد در دیگر شهرهای استان ایلام، و روستاهای اطراف از جمله خدمات وی در زمان تبعید است.

وی در شهرهای مختلف، بنای ۷۲ مهدیه را با کمک اهالی بی ریزی کرد.

او حتی در عربستان سعودی نیز، که هر سال برای حج به آن جا می رفت، فعالیت داشت، احداث بناهایی مختلف مسجد، مدرسه و جاهای آب از جمله موارد است.

ارادت به امام خمینی (ره)

وی از باوربان انقلاب اسلامی ایران و از یاران امام خمینی (ره) بود و بارها در سخنرانی های خود از ایشان حمایت و او را به بزرگی یاد می کرد. وی در یکی از سخنرانی های خود خطاب به حضرت امام گفت:

«آیت الله العظمی خمینی! بزرگ مرجع شیعه! افتخار قرآن! افتخار اسلام! افتخار اهل بیت! افتخار این روحانیت! مدافع اسلام و شیعه! با توام آقا! قربانت بشم آقا! کنار قبر جدت علی (ع) بگو، آقا، آقا، آقا، کی می آید؟!»

امام نیز بارها است به جلسات مهدیه اظهار علاقه کرده بودند و حتی برای ایشان پیام فرستاده. ایشان را به ادامه جلسات تشویق می کردند.

وی پس از ترور منصور، نخست وزیر وقت، به حرم همدستی با گروه شهید بخارایی دستگیر شد و شش ماه در زندان به سر برد. ایشان در حادثه ۱۵ خرداد نیز توسط

ماموران رژیم، دستگیر و زندانی شد.

مرگ مشکوک

مرحوم کافی، در چند کیلومتری مشهد در اثر یک تصادف دلخراش، دارفانی را وداع گفت.

برادر مرحوم کافی، این تصادف را ساختگی و به دستور رژیم شاهی می داند و دلایل بسیار قوی برای این ادعا برمی شمارد.

مراسم تشییع و تدفین

جنازه ی مرحوم کافی، همان روز با نظارت ساواک به فوجان منتقل شد. اما مردم جنازه ی ایشان را از بیمارستان خارج کرده، پس از غسل و کفن، با تشریفات خاصی به مشهد بردند. تشییع جنازه ی با شکوه آن مرحوم، با شعار "درود بر خمینی" همراه بود که ماموران رژیم را به مبارزه کشاند و نهایتاً تعدادی از تشییع کنندگان در این مراسم زخمی شدند.

جنازه به دست ماموران رژیم افتاد و به تهران منتقل شد. جنازه پس از کفش و کتبی طولانی با مردم و خانواده ی مرحوم، به مشهد بازگردانده شد و در خواصه ربیع مشهد، به خاک سپرده شد.

مرحوم کافی، که مویه های جنگدازش در فراق امام مهدی (عج)، هنوز در گوش عاشقان آن حضرت طنین انداز است، وعده ی دیدار او را به روز واپسین نهاد. او بارها وصیت کرده بود: "وقتی من مردم، اگر در بین هفته بود، جنازه ی مرا بگذارید در سردخانه باشد تا صبح جمعه مردم کنار جنازه ام دعای نذبه بخوانند و چند "یا صاحب الزمان" بگویند که مرده ام هم این ناله هایشان را بشنود،"

روحش شاد و جانش مهمل معشوقش مهدی



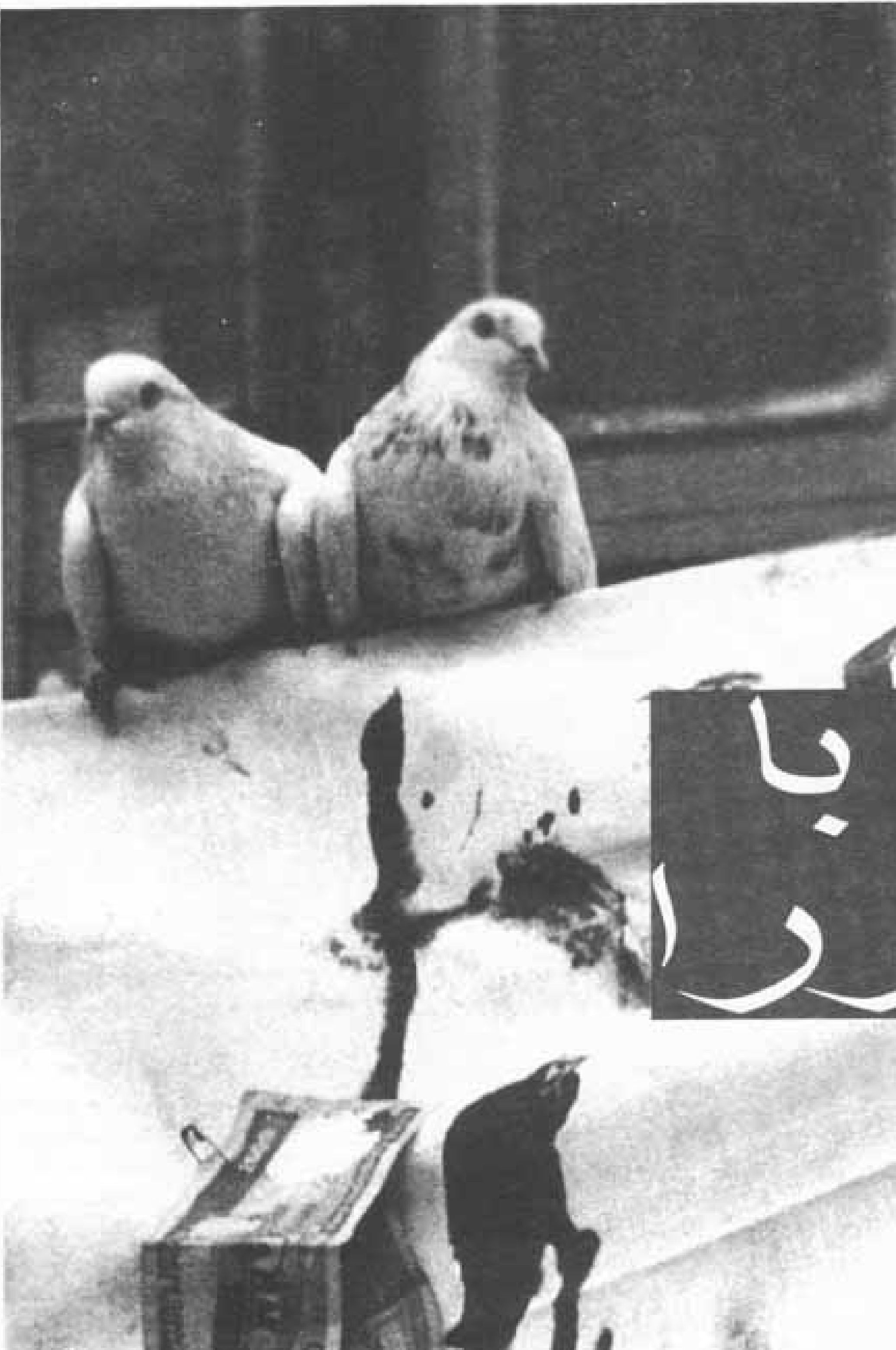
استاد محمدرضا حکیمی

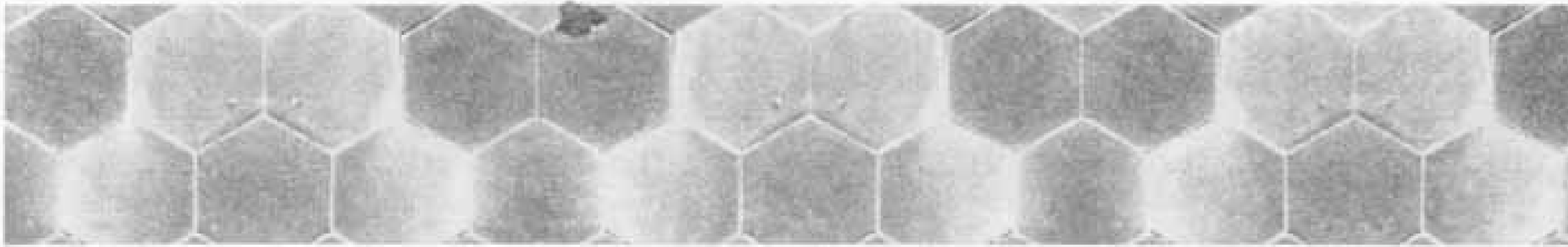
نجوا با عاشورا

نجوا با عاشورا و سحنی در ابعاد و اکنون را با باری بس گران و طاقت سوز، از اندوهان و تجربه‌ها و چگونگی رویدادها... دوست فارم با "عاشورا" نجوا کنیم، و در معر جلیل این حضور عظیم، سر بر آستان لحظه‌های سرورتهای متعالی نهم، و فیضان آیات عدل را در این منشور خونین لمس کنیم، و دردهای تراکم یافته در استخوان انسان محروم و مظلوم را، و مظلومیت تعالیم مغفول و مکثوم را، با فریاد باز گویم، و

همه‌ی بیدادهایی را که بر ستم‌دیدگان رفته است و می‌رود، دوباره، در گوش "عاشورا" زمزمه کنیم، و خون دلی را که بر گونه‌های انسان بی‌پناه روانست بر گوی "عاشورا" بنگارم... و لحظه‌هایی در جاذبه‌ی این حضور شگرف انسانیت محو کردم؛
عاشورا حضور شگرف انسانیت است، در هر جا و هر روز...
عاشورا مانده‌ی بزرگ روح انسان است، در تداوم اعصار...
عاشورا محتوای راستین زمان است، در ملکوت زمین...
عاشورا ضربان قلب خورشید است، در سینه‌ی خاک...
عاشورا ضرورت روح کلی است، در تکاپوی برشکوه تکلیف...
عاشورا تجسم اعلای وجدان بزرگ است.

در دادگاه روزگار...
عاشورا ذات متعالی ارزش است، در مقیاسها، هر مقیاس...
عاشورا عظمت سرشاری لحظه‌هاست، در فوران بزرگ سپیده...
عاشورا حضور نور است، در سیطره‌ی بی‌امان ظلمت...
عاشورا صلابت شجاعت انسان است، در نخلگاه ایمان...
عاشورا جاری سیال مناجات است در محراب حماسه...
عاشورا طواف خون است، در احرام فریاد...
عاشورا نخلی کعبه است، در میقات خون...
عاشورا بلوغ روز است، در اسلام آفتاب...
عاشورا شفق خویبار است، در فجر آگاهی...
عاشورا روح نوافکر عدالت است، در کالبد آفاق...
عاشورا بارش خونین لحظه‌هاست، بر ارواح خروشان...
عاشورا نقش بیدار گذرها و رهگذرهاست، در کاروان دراز آهنگ زندگی‌ها و عبورها...
عاشورا نجوای بزرگ صخره‌هاست، در دشت‌ها و هامون‌ها
عاشورا بار خون تورات و انجیل و زبور است، در معد اقدام...
عاشورا ترتیل آیات قرآن است، در الوح ابدیت...
عاشورا در نگاهی تعالیم وحی است، در آفاق زمان‌ها...
عاشورا خون خداست، جاری در رگهای ترتیل...
عاشورا اعلان "مَنْ اللَّهُ بِأَمْرٍ بِالْعَدْلِ" است، و





پشتوانه کیقوم الناس بالقسط...
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

و مروءه و جان مشعر و منی...
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

عاشورا
عاشورا

جاری ساخت. اذنها و نمازها را از زیر غبار تحمیلی
سیاستهای تحذیر آموز در آورد و جلاد داد، جانها و روانها را
از حضوری حاصل در عرصه‌ی زندگانه‌ی مذکرت بار بیرون
کشید.

... هر کجا و هر کس با خود می‌گفت: عاشورا! شهادت
پسر پیامبر! اسارت دختران پیامبر! چرا؟ و برای چه؟ و این
خروش صحراهایی ساحل فرات بود که دلها را می‌لرزاند و
از جا می‌کند. و این انفجار بیدارگر خونی بود که در
زمزمه‌ی مناجات سحرگهان راه یافت. و سیده‌دمان را
طلایه‌دار اعلام حضور خویش ساخت. و روزها را از نلانو
شکوهند نهاد و رسالت بی‌گند. و در واژه‌های زندگی
ساری گشت...

عاشورا، شهادت پسر پیامبر، اسارت دختران پیامبر، و
آواره گرداندن آنان در شهرها و بیابانها، و حاضر نمودن آنان
با غل و زنجیر. در دربار دمشق، در حضور حاضران دربار
بیزید، به همراه اظهار شامعی از فتح و بیروزی و غلبه بر
فرزندان پیامبر، چرا؟ و برای چه؟ این سوالی بود که افکار را
به خود مشغول می‌داشت. و سینه‌ها را می‌جوشاند... تا
خطه‌های علی وار بانوی کربلا، و سخنرانی ولی خدا (در
اجتماع شام، در مرکز حاکمیت حزب اموی و پهنی نفوذ
فرهنگ جاهلیت سفلی)، که ماییم فرزندان مگه و منی، و
زمزم و صفا... و ماییم فرهادگران راستین آنان، و حاملان
راستین قرآن...

و بدینگونه عاشورا از مرز شهادت و اسارت گذشت. و بر
فراز قلعه‌ی جاودان رسالت جای گرفت، رسالت احمایی
قرآن و نجات انسان. و بدینگونه عاشورا دوباره جو نزول
قرآن را بازسازی کرد. و سیاهیهای متراکم جاهلیت را
زدود. و نجات این کتاب آسمانی را از همه‌ی تهدیدهای
العادی و حذفهای تعبیه شده‌ی اموی تضمین نمود. قرآن
یک بار دیگر از حنجره‌ی عاشورا تلاوت شد. تا هیچگاه
آری، هیچگاه، فراموش نگردد. و فراموش نمی‌گردد. تا
وارث کبیر عاشورا بار دیگر آن را تلاوت کند، و احکام
فراموش شده آن را عملی گرداند. زندگیا را تطهیر کند، و
زندگی قرآنی را نمودار سازد و معنای حکومت اسلامی را
نشان دهد...

و اکنون ما مسلمانیم و دو تجدید نظر ضروری، یعنی دو
تکلیف بزرگ، در برابر عاشورا:
الف. تجدید نظر در شناخت عاشورا، شناختی ژرف و
گسترده، و رابطه‌ی آن با اهداف پیامبران و آرمانهای قرآن، و
سپس شناساندن آن، به همه‌ی ابعاد و رساندن پیام آن، به
همه‌ی انسانها به نام یک وظیفه‌ی بزرگ انسانی، و یک اقدام
سنگین اسلامی.

ب. تجدید نظر در چگونگی بهره‌وری از عاشورا، و
بهره‌رسانی به انسانها بوسیله‌ی آن، و برگزاری مراسم آن، و
مناسبات متصدیان آن، و شرایط ضروری و بسیار مهم و
لازم الزامی و عاطف حسینی و فاکران و مذاکمان و هیئتهای
عزاداری، و چگونگی اشعار و ادبیات عاشورا، و خلاصه:
بازسازی فرهنگ عاشورا، در جهت هر چه بیشتر عمق
بخشیدن به آن، و بهره‌رسانی و شناخته شدن و سازندگی
بوسیله‌ی آن، و گسترش دادن نفوذ آن، در نسلیها و
عصرها... به منظور رهایی خلقها از باطل و ستم و رسیدن
به حق و عدالت...



زیر باران

من چرا با شهیدان نرفتم
 من چرا زیر باران نرفتم
 حق من نیست چیزی بگویم
 من که تا خط پایان نرفتم

مأموریتی ناشستم در شمال مهران،
 جاده رباطیه مهران را تحویل گرفتیم که
 در صورت حرکت دشمن از این جاده به
 طرف مهران جلوی حرکت او را
 بگیریم. لشکر خاکریز زد و ما هم با
 حدود پنجاه نفر از چدهای تخریب ده
 شب جلوی این خاکریز را مین گذاری
 کردیم؛ البته با سختی بسیار زیاد.
 عراقی‌ها تیراندازی می‌کردند؛ حتی
 گاهی فحاشی هم می‌کردند. بعد از تمام
 شدن عملیات مین گذاری همه چدها
 رفتند مرخصی و فقط من و شهید
 پوراکبر و شهید جوزی و شهید یعقوبی
 و شهید شفیعی ماندیم. چند روز در
 منطقه بودیم که فرمانده گردان مستقر
 در منطقه تماس گرفت و گفت تمام
 مین‌هایی که روی خاکریز چیده بودید،
 منفجر شدند. البته چنین اتفاقی خیلی
 بعید است؛ اما چون مین‌ها ضد تانک
 بودند و آنها را نزدیک هم گذاشته بودیم تا
 تانک‌ها نتوانند رد شوند؛ یک انفجار
 باعث انفجار همه مین‌ها شده بود. به
 هرحال باید هم برای روحیه دادن به

چدها و هم برای گرفتن تلفات از دشمن
 دوباره مین می‌کاشتیم. رقیب قرارگاه
 مین گرفتیم. آزمایش کردیم و دیدیم که
 اینها را می‌شود با فاصله چهار متر
 کاشت. آمدیم گردان و چند نفر کدکی
 درخواست کردیم که آنها هم نیروی از
 عقبه برایشان نرسیده بود. به هر ترتیب
 کار را شروع کردیم و چون از انفجار
 قلبی مسرور مشخص بود کار زیاد وقت
 نمی‌گرفت.

شب اول یک سوم از مسیری را که
 قبلاً پنجاه نفری گذاشته بودیم، تمام شد.
 ساعت یک نصف شب چون مهتاب بالا
 آمد و در دید دشمن قرار گرفتیم. به
 عقب برگشتیم. پشت تویوتای بدون
 سقف نشسته بودیم و به طرف مقر
 برمی‌گشتیم. شهید پوراکبر گفت:
 "حسن! یک روزه دفاع بخوان".
 روزه شروع شد؛ اینکه حضرت
 زینب(س) آمد و در گودی قتلگاه آن
 وضعیت را دید؛ حجر بریده دید؛ برادر
 را از کتف پیراهن شناخت... رسیدیم
 مقر؛ چدها نماز شب و نماز صبح را
 خواندند و همه خوابیدیم.

شب بعد هم مثل شب قبل، یک سوم
 کار پیش رفت. دوباره موقع برگشت
 این بار شهید یعقوبی گفت فلائی،
 روزه و دفاع بخوان. ما هم همان چیزهایی
 که شب قبل خوانده بودیم. دوباره
 خواندیم. باز هم گریه بود و سوز و آه و
 اشک. تا اینکه شب سوم هم دوباره
 رفتیم و یک سوم باقیمانده کار هم تمام
 شد. کاری که پنجاه نفری در طی ده شب
 انجام داده بودیم، ما پنج نفری در طول سه
 شب تمام کردیم. خیلی خوشحال بودیم.
 چدهای جبهه در خوشحالی خودشان هم
 برای اهل بیت(ع) گریه می‌کردند یعنی
 اوج عشق بازی چدها، اهل بیت(ع)
 بودند. وضع شب‌های قبل دوباره تکرار
 شد و با درخواست چدها قرار شد
 روزه و دفاع خوانده شود. گفتیم: "روحه
 و دفاع را که شب‌های قبل خواندم،
 گفتند: همان چیزهایی که شب‌های قبل
 خواندی. دوباره بخوان". خلاصه
 خواندیم و گریه کردند و به مقر رسیدیم.

ساعت ۹ یا ۱۰ صبح بود که به شهید
 یعقوبی گفتیم: تعدادی از مین‌های ضد
 تانک در منطقه جا مانده است؛ با چدها
 بروید و آنها را بیابید. بعدش هم
 شهید یعقوبی قرار بود مشهد برود؛
 ضمن اینکه خدا دختری هم به او داده بود
 که هنوز او را ندیده بود. خلاصه چدها
 (یعقوبی، پوراکبر، جعفری) سه نفری
 سوار ماشین شدند. من دیدم که حال
 شهید یعقوبی جور دیگری است. گفتم:
 "رحمت! دیشب خوابی چیزی دیدی؟"
 چیزی نگفت. چدها رفتند و من هم
 خواب بودم که یک دفعه دیدم
 گفتند که فلائی! پالتو که چدها منفجر
 شدند و ما هم هر چی گشتیم پیدایشان
 نکردیم؛ خودت هر کاری می‌خواهی
 بکن. نگاهم به ساک شهید یعقوبی افتاد
 و عروسکی که برای دخترش، که هنوز

هم ندیده بودش، خریده بود. طوری با او
 رفیق بودم که وقتی به شناسایی می‌رفتم
 نمی‌خواستند تا برگردم و با هم بخوابیم.
 حالا می‌گویند که او منفجر شده است. با
 شهید شفیعی (بعداً در کربلای چهارم
 شهید شد) سوار موتور شدیم و رقیب
 نزدیک‌های مهران و دیدیم که چدها
 مین‌ها را به انبار مین برگردانده‌اند. یک
 گلوله توپ به انبار خورده بود و هشتصد
 مین ضد تانک منفجر شده بود. از آن
 ماشین که چدها با آن رفته بودند، فقط
 شاسی باقی مانده بود. خدا می‌داند سه
 ساعت گشت و فقط توانستم به اندازه
 چغیه‌ای که داشتم، گوشت و پوست و
 استخوان پیدا کنم. وقتی به خودم آمدم
 دیدم یک چغیه بر از باقی مانده پیکره‌های
 شهید پوراکبر، جعفری و یعقوبی در
 دستم است و پاره‌ها در وسط گودال
 نشسته‌ام و می‌خوانم گلی گم کرده‌ام
 می‌جویم او را / به هر گلی می‌رسم
 می‌بویم او را / و گریه می‌کنم. با خودم
 می‌گفتم: یعقوبی مرا بخش که بعد از
 سه ساعت گشتن، جز بند پای تو چیز
 دیگری پیدا نکردم.

چغیه را برداشتم و سوار ترک موتور
 شدم و چون چدهای تعاون هم قبلاً
 مقداری از بدن‌ها را برده بودند، به محل
 آنها رفتم. آنجا دیده فقط من هستم که
 می‌توانم چدها را شناسایی کنم و اگر
 این کار را نکنم، هويت آنها مجهول
 می‌ماند. دیدم یک تکه بدن هست که
 قسمتی از آن با آتش انفجار سوخته بود
 و فقط یک تکه از بند زیر پیراهن به آن
 مانده بود. چون قبلاً دیده بوده شهید
 پوراکبر با این زیرپوش خط سفید و
 آبی می‌گشت. او را شناسایی کردم. با
 اینکه در جبهه شهید زیاد دیده بودم.
 اولین بار بود که حلقوم بریده می‌دیدم.
 سر پوراکبر بود و با اینکه ساعت‌ها از
 انفجار می‌گذشت، هنوز قطره‌های خون
 تازه از رگ‌هایش جاری بود.

شهید جعفری هم چون کم سن و سال
 بود فقط سج پیشش را که معلوم بود
 متعلق به یک چده ۱۳-۱۴ ساله است پیدا
 کرده. شهید یعقوبی را هم از دستش
 شناسایی کردم.

وقتی چدها را از صدبگر جدا کردم،
 تازه گریه‌ام شروع شد. گفتم با
 معرفت‌ها سه شب که می‌گفتید روزه
 و دفاع را بخوان من نمی‌فهمیدم؛ اما تازه
 فهمیدم چه خبر است! اگر پوراکبر
 می‌گفت که بگویم امام حسین(ع) را از
 کتف پیراهن شناختند. برای این بود که
 او را نیز از همان نشانه شناسایی کردند.
 حلقوم بریده هم بود؛ به نشانه حلقوم
 بریده جگر گوشه فاطمه و اینکه بدندان
 آریا را باشد و در گودال قتلگاه کربلای
 دیگر قربانی شدید.

چدها تازه به اوج معرفت شاسی
 بردام. با خودم گفتم الان برای این
 چدها فقط روزه و دفاع می‌تواند
 دلنشین باشد و شروع به خواندن
 چهارمین روزه و دفاع در این جمع کردم.
 خاطره از حاج حسین کالجی





داد زد: بشین دید دارن. اگر ببینن می زنتن.
گفت: ترس نمی زتن اولاً که اینجا شهید نمی شم.
نوی درگیری شهید می شم. دومش هم تیر
می خوره نوی پیشونیم! می اتم به سجده و می گم
"با حسین بعد شهید می شم."
۵۰ روز بعد جنازه را آوردند. تیر نوی
پیشانی اش بود و به حالت سجده بود. یا حسینش
را هم لابد گفته بود.

گزارشی از یادواره‌ی خون‌نگاران شهید دفاع مقدس سازمان صدا و سیما

ایستاد خیرگزاری دانشجویان ایران - تهران

سرویس فرهنگی، هنری، سیما

یادواره‌ی خون‌نگاران شهید دفاع مقدس سازمان صدا و سیما، به منظور گرامی داشت سالروز عملیات کربلای پنج و ایام شهادت خون‌نگار، شهید غلامرضا رهبر، عصر روز چهارشنبه در مسجد بلال صدا و سیما در جوار زیارتگاه پنج شهید گمنام برگزار شد.

شمعانی طی سخنانی در این مراسم گفت: حال خبرنگار جنگ، کسی نبود که در اصلی‌ترین و بحرانی‌ترین لحظات، در پی انجام شغل و کسب درآمد، جان خود را بیهوده سوزا کند و شهید غلامرضا رهبر در میان آن‌ها یکی از سردمداران جبهه و جنگ و ناموری از نامداران تکرار ناشدنی هشت سال دفاع مقدس بود.

وی با توصیف کردن خصوصیات روحی و اخلاقی شهید رهبر، اظهار کرد: ابداع این شهید در آرایه‌ی سبک تازه‌ای برای روایت دفاع مقدس پس از شهادتش، منجر به رشد و بلوغ تفکری به نام خون‌نگاران جنگ شد. او در دشوارترین شرایط جنگ، ابری‌ترین لحظات تجاوز در سرخی لحظات قساوت، که ترک شهر توصیه علنی شریعت بود، رادیو آبادان را از نفس سینه‌ی بهاری‌اش گرمی می‌داد. با چشم کربلا دیدن و با اشک عاشورا چکیدن، حاصلت شهید غلامرضا رهبر بود.

وی افزود: با نگاهی گذرا به سیر آثار عکاسان جنگ، می‌توان به تفاوت‌های بارز کار شهید رهبر با دیگران پی برد. این که اصلی‌ترین ویژگی شهید رهبر، وقایع‌نگاری جنگ به شمار می‌آید، در حقیقت پلی است که او از جهان مادی بی‌رامون خود به دنیای معنویت و بلکه باورش ایجاد کرده بود. او به دنبال صحنه‌های زندگی در پدیده‌ای به نام جنگ می‌گشت.

وزیر دفاع، با طرح این پرسش که: بویایی و حرکت دستگاه‌های خبری نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، اینک در موقعیت نگران‌کننده‌ای که صف‌آرایی دشمنان، عیان و آشکار است به چه نیروهایی باید متکی باشد؟

وی گفت: پاسخ این پرسش‌ها به عهده‌ی نسلی از خبرنگاران است که خود را از طایفه‌ی بزرگ مردان فرهنگ و جهاد اسلامی ما می‌دانند. آن‌ها که پیشانی اخلاص را به تب ژورنالیستی مبتلا نمی‌کنند؛ رسالت و قداست قلم را به رضایت آریاب زر و زور و ترور نمی‌فروشند و شیوایی و بلاغت هنر را به شعله‌های شعارهای عصیان زده نمی‌سوزانند؛ از مصیبت هموطنان نیر نمی‌سازند. از فروش پروانه‌های اندیشه‌ی خونین شهیدان انقلاب به پیلهوران هرزه‌گر پروا می‌کنند و پنجره‌ی دوربین‌ها را به سمت انتظارات غیر ملی نمی‌گشایند.

در ادامه این برنامه، مراسم مداحی توسط حاج صادق آهنگران انجام شد.

اسمش "بابازادگان" بود. همه صدایش می‌زدند
"بابا" دیگر حوصله زادگانش را نداشتند. گاهی
هم سر به سرش می‌گذاشتند؛ صدا می‌زدند:
"بابا... وقتی برمی‌گشت، سینه می‌زدند و
می‌گفتند:... قربان نعش بی‌سرت!
می‌خندید و سر تکان می‌داد.

بایی سیم‌چی دوتایی آمده بودند
بیرون، پتوها را بتکانند. دور و
برشان خاک بلند شد و همه چیز به
هم ریخت. وقتی خاک نشست،
دیدیم موج برنشان کرده نوی
سنگر. رقص نوی سنگر. هر دو
شهید شده بودند. سر بی‌سیم‌چی
روی شانه "بابا" بود؛ مثل وقتی که
یکی سرش را می‌گذارد روی شانه
دیگری و می‌خواند. "بابا" هم سر
نداشت. "بابا قربان نعش بی‌سرت".

شهیدان کلیددار کعبه شیدایی و کعبه شیدایی کربلاست.

شهید سید مرتضی آوینی

روز پنجم محرم است که در محاصره هستیم.
آب را جیره‌بندی کرده‌ایم؛ نان را جیره‌بندی
کرده‌ایم.

عطش همه را هلاک کرده؛ همه را جز شهدا که
حالا کنار هم در انتهای کانال خوابیده‌اند دیگر
شهدا نشسته نیستند. فدای لب تشنه‌ات ای پسر
فاطمه!

آخرین برگ دفترچه یادداشت یکی از شهدای گردان
حفظه که هنگام نفحص کشف شده است.





در این بحث فریب به صد اصطلاح که در جمع مذاخان اهل بیت (علیهم السلام) زباز است و می توان از آن به عنوان فرهنگ مداحی یاد کرد، نقل می شود، ذکر این نکات بر ضروری است که:

۱. برخی از این اصطلاحات مربوط به فن مداحی است.
۲. برخی از اصطلاحات تکیه کلام بسیاری از مذاخان است و به فن مداحی ارتباط ندارد.
۳. تعدادی از این اصطلاحات ممکن است در برخی جوامع مداحی به کار نرود بنابراین جمع آوری تمامی اصطلاحات مداحی در یک مجموعه، جهت انتقال فرهنگ مداحی به تمامی جوامع مداحی، ضروری به نظر می رسد.

(از همین غریبی که با اصطلاحات دیگری به جز آنچه در این بحث آمده آشنا هستند، انتظار می رود جهت تکمیل این مجموعه نویسنده را بازنویس فرمایند)

فرهنگ اصطلاحات مداحی (۱)

سید مهدی حسینی

ایش کنوت: شخصی که در کار مداحی، از دیگران بیشتر است و در این کار، تجربه فراوانی اندوخته است.

تاریخ: مجموعه ای از حوادث و ماجراهایی که توسط مداح به شیوه های مختلف در کار مداحی روایت می شود. این شیوه را، مداح، با تکیه بر مطالعه ی کتابهای تاریخی، مقاتل و... اجرا می کند.

تکیه: اصطلاحاً به معنی «غیر از مسجد» گفته می شود که در آن برنامه های جشن یا عزای اهل بیت (علیهم السلام) برگزار می شود.

تک زدن: اصطلاحی است در سینه زنی، که در آن حرکات دست ها به هنگام سینه زدن، آرام و با فاصله است.

تند زدن: اصطلاحی است در سینه زنی، که در آن در پایین مجلس، آهنگ سینه زنی، تند شده، حرکات دست ها سریع می شود.

تلات: اصطلاحی است در سینه زنی که در آن، میان هر سه بار سینه زدن به صورت مستند، یک مکث کوتاه وجود دارد.

جاووش خوان: کسی است که شعری را به لحن و آواز مناسب در جمعی می خواند و خبر از آمدن زائر می دهد.

حسیه: به معنی «غیر از مسجد» گفته می شود که در آن برنامه های جشن یا عزای اهل بیت (علیهم السلام) برگزار می شود.

حظ: اصطلاح غلطی است که برخی مذاخان به جانی اصطلاح ایسی «بیت» به کار می برند، مثلاً می گویند: «بیتِ خط، شعر خواندم!»

خون گریه کردن: کتابه از حزن شدید و گریه فراوان.

سنگاه خوان: مقصود، مداحی است که دستگاههایی موسیقی و ردیف های آوازی را می شناسد و آن را در مداحی به کار می برد.

سسه: گروهی از عزاداران که با هم، شعر یا نوحه ی خاصی را زمزمه می کنند.

اداره کردن: کتابه از کنترل مجلس و ارائه ی برنامه ی مطلوب است.

امیبات: اصطلاحی کلی است که شامل تمام مباحث شعری می شود که به کار مداحی می آید.

اهل بی: کتابه از شخصی است که عاشق و دوستدار اهل بیت است.

اهل گریه: کتابه از افرادی است که با محافل مذهبی آشناست، مرتبه خولای مداح را تحویل می گیرند و چشم گریانی در عزای اهل بیت (علیهم السلام) دارند.

اهل منبر: کتابه از شخصی است که پای منبر وعظ می نشیند و اهل بصارت و آگاهی اند.

بانی: به شخصی گفته می شود که خرج برنامه عزاداری یا جشن را به عهده ی گرفته یا مجلس را برپا کرده است.

بند: اصطلاحی است که هم در توجه و هم در قالب های ترجیع بند و ترکیب بند به کار می رود.

بیت: هر دو مصراع شعری را یک بیت می نامند.

پاکت: کتابه از مبلغی است که به عنوان تبرک به مداح داده می شود.

پامسری: به کسانی گفته می شود که در پای منبر وعظ و برنامه ی مداحی به عنوان مستمع، می نشینند.

پامسری خولای: به برنامه های گفته می شود که میان دو منبر وعظ، توسط مداح اجرا می شود.

بل سازی: بل زدن به مرتبه ی مداح قبلی یا شکردهای خاص، آن گاه که مداحی بفرص از حضرت زهرا خوانده است، مداح دیگری پس از او به نوعی مرتبه او را ادامه دهد و ذهن مستمع را به فضایی دیگری برود، مثلاً بگوید: «من حاتم دیگری می شناسم که گنک خورد او هم مثل زهرا (س) پدرش را صد ارد اما او سه سال بیشتر ندانست»

بیاده کردن: این اصطلاح «به کتابه» به مفهوم اجرا کردن برنامه، خواندن یک شعر یا مرتبه، به کار می رود.

بیر غلام: کتابه از شخصی که در بازگاه اهل بیت، سالها افتخار نوگری داشته و در این راه به پیری رسیده است.

تشریح اصطدعا



بخش یکم

با گذشت زمان، امید آن می‌رفت که در برتوی تکامل علوم بشری، روابی حیات انسان نورانی تر گردد؛ اما متأسفانه هر روز که از این قافله‌ی عمر سپری می‌شود، با شرایط موجود بیش از پیش بر ظلمت و تاریکی آن افزوده می‌شود و این دانش و صنعت من‌آوری، نه اینکه چرایی بر سر و جفت، که خود طلعتی شد بر آن حیات تاریک.

... و اما دعا، تنها چراغ روشن در جوامع اسلامی است، که آن هم می‌رود تا با گسترش لامپی گمراهی کم‌کم از برتو هدایت‌گر آن کاسته گردد. چه آنکه آنجا که خدا هست، نورانیت نیز هست و آنجا که خبری از تقدیر و پایبندی مردم به دستورات حق تعالی نیست، همه چیز تاریک است.

حال ما هستیم و این بیدادگهی عصر نهایی. اگر چنانچه بخواهیم بر توهایی روشنی را زیر خیمه‌ی وجود خویش افراشیم، دعوت باید عوامل نورانیت و درخشندگی را به خانه‌ی دل بخوانیم؛ که اساس نورانیت انسان، خداست و هر آنچه در رابطه با خدا و انسان فراموش می‌گردد، یکی از چیزهایی که این روشنی را ایجاد و تقویت می‌کند، خواست انسان در ایجاد ارتباط بین خود و خلق خود است که آن را در فرهنگ معمولی دعا نام نهاده‌اند.

راستی دعا چیست؟ شاید آریختن به پیوندهای ملکوتی، در جاه دنیا و میناطلسی است. شاید بر و مال گشودن از گوشه‌ی نهایی هست تا لوح با خدا بودن؛ و شاید هم بازگشتی عشقی است که در عصر نامیدی‌ها و سرخوردگی‌ها از زاویه‌ای ناشناخته استعاهای سر خویش را به اعناق جان می‌نهد.

و شاید همراه روح محبوب انسایت است، در آن هنگام که به هر چه تکیه می‌زند، فرو می‌ریزد. انگشت اشاره به سوی او می‌گردد و شاید راجعه‌ی ملکوتی سببی است برخاسته از ابدیت نسیم محبوب تا مقام حال خسته در بیهودگی‌ها را طراوتی خوش آید بخشد و شاید هم همدلی آنها...

آری در نیایش است که جان صیقل یافته‌ی انسان، آینه‌ی دار جمال محبوب می‌گردد و در عصر تاریکی‌ها چرایی فرا راه وصال و آنگاه است که در پس یک بارش دعا، نسیم دل‌انگیز عرفان و رضوان الهی از آن سوی شکوفه‌های اجابت، حصارهایی نفسانیت را درهم می‌ریزد و روح نازمانی در کالبد آدمی می‌دمد و در شریان‌های ناقرمادی، خون بخشش و رصابت می‌دمد.

حال، این دعا را شرایطی، همان‌گونه که آفاقی است و آفاقی است، همان‌گونه که مواضعی است، که در این نوشتار کوتاه، بخش نخست را با مرزین نهان زانوی ادب و تعلم در محضر و اصیلان قرب، با گوش جان به فراگیری می‌تسیم؛ باشد تا توفیق بر دو بخش بعد نیز از سوی ذات اقدس حق، نصیب گردد.

بیانا را بریم دستی ز فل
که نتوان بر آورد فردا ز گل
بر آرد نهی دست‌هایی نیار
و رحمت دگر دهنی دست، باز
فتنا خلعتی نامداری دهد

قدر، میوه‌ای در کنارش نهد
مینداز از آن در، که هرگز نیست
که نوبت گردد بر آورده دست
هنه طاعت آورد و مسکین نیار
بیانانه در گاه مسکین نواز
چو شاخ برهنه بر آریم دست
که می‌برگ از این بیش توان نشست

اما برخی از این شرایط از بدین فرارند:

یک. معرفت خداوند

حسین شرط از شرایط دعا آن است که انسان به اندازه‌ای که مرغ اندیشه‌اش توان پرواز در آسمان شناخت پروردگار را دارد، بر و مال زده، در حد توان، کسب معرفت کند؛ که آریاب معرفت را در این باره سخنان نعر فراوان است و شنیدنی، هفتمین ستاره‌ی درخشان آسمان هدایت فرمود:

گروهی خدمت پدر بزرگوارم شرفیاب شدند، با این برستی که: ما همواره سر بر آستان دوست می‌ساییم و از جام نیایش حرمه‌نوشی می‌سیم؛ لیک هرگز طعم احسان پروردگار را در کام جان خود احساس نمی‌کنیم. زان این نگه چیست؟

حضرت پس از لحنی مامل، سر از جیب نظر برداشته، فرمود: بدین سبب است که آن کسی را که می‌خوانید نمی‌شناسید. (۱)

دو. حضور قلب

شرط دوم آن است که، چون در محضر بار به تمام قامت ایستادی و لاله‌هایی نیست به سمت بارش رحمت فراز کردن، خانه‌ی دل از غیر بیزارانی که او سخت بزرگ است و بزرگوار، چه اینکه او هرگز با رقیب، توان و تحمل و صبرش نیست که خود فرمود: اگر کسی مراد در صلیت شریکی برگزیند، من تمام سهم خویش به شریک دهم و سهمی برای خود برنگیرم.

و چون فل برای فرود نگاه‌بار خالی شد، نوبت رفت و نومی آن فرا خواهد رسید. و آنان که رقیب‌القلب هستند، خانه برای دوست از غیر نیرداخته‌اند.

صدرتین سر بر معرفت را سحنتی است پس شیرین و بیدار کنند، که فرمود: پروردگار هرگز دعای بر خاسته از قلب غافل را به نگاه اجابت نوازش نخواهد کرد. (۲)

علی (ع) از پیامبر (ص) نقل کرد که آن حضرت فرمود: خداوند دعای صاحب قلب غافل را نمی‌پذیرد.

سه. خوش گمانی به اجابت

اگر انسان با اطمینان به اینکه از جانب پروردگار متعال، هیچ معنی از خوشش بیض نیست و او یقیناً بی پایان است، دعا کند به اجابت و قبول نزدیک‌تر است، تا اینکه به بدبختی دعای خود نرسد دانسته باشد.

هشتمین پیشوای شیعیان در این باره می‌فرماید: به خدای متعال خوش گمان باشید؛ زیرا خداوند می‌فرماید: من نزد گمان

بنده‌ی مؤمن خوشترم؛ اگر گمان او خوب است، رفتار من خوب و اگر بد باشد، رفتار من هم با او بد خواهد بود. (۳)

چهار. روزی پاکیزه

شرط دیگر آن است که روح و جسم آدمی، جز از طاعتی پاکیزه بهره‌مند نباشد؛ که ششمین پیشوای راستگویان، که درود خدا بر او نازل فرمود: هر که خوشحال می‌شود که دعایش مستجاب گردد، در آنچه می‌خورد و به دست می‌آورد دقت کند و آن را پاک و پاکیزه سازد. (۴)

پنج. نیازهای واقعی

شرط دیگر دعا، آنکه آنچه در دعا می‌خواند و می‌خواهد، خواسته لازم او باشد، بسیاری می‌شود که انسان چیزی را با بافتناری طلب می‌کند، در حالی که به سود او نیست و نیاز واقعی او را تشکیل نمی‌دهد. خداوند، با لطف و محبتی که به بندگانش دارد، به نیازهای واقعی آنها توجه می‌کند.

سیار شده است که انسان در دعاهایی خود چیزی را با اصرار طلب کرده و به آن نرسیده است؛ ولی پس از آن، فهمیده است که اگر خواسته او انجام می‌گرفت، به مصلحت او نبود.

در این زمینه امیر مومنان، علی (ع) گفتار بر معنی فرمودند که: بسیار است که انسان بر کاری حریف است و همین که آن را یافت، دوست می‌دارد که آنی گناش نیافته بود. (۵)

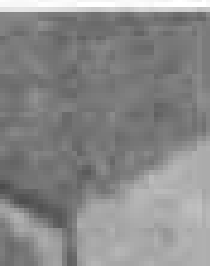
شش. عمل به پیمان‌های خداوند

خداوند متعال، با انسان‌ها عهد و پیمان‌هایی بسته است که اگر به آنها وفا نشود، انتظار وفای پروردگار به عهد اجابت دعا می‌جا می‌مورد است که خود در صحیفه آسمانی‌اش فرمود: به پیمانی که با من بسته‌اید، وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. (۶)

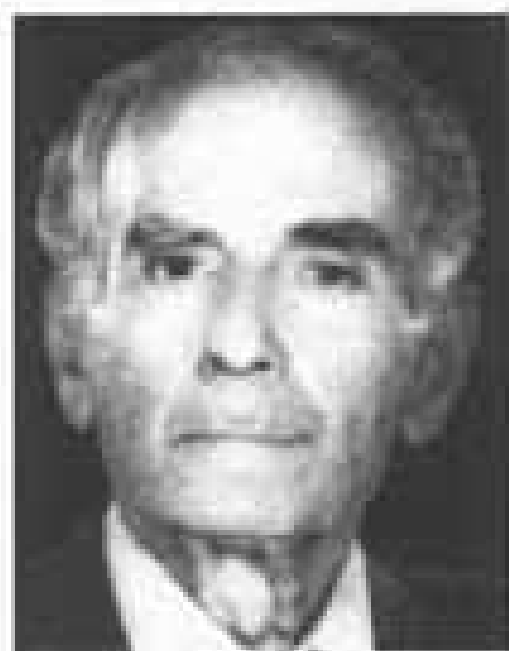
از دیگر شرایط دعا، آمیخته بودن آن با عمل است که امیر مومنان، علی (ع) در اینباره فرمود: دعا کننده بدون عمل و تلاشی چون تیراندازی است که زه ندارد. (۷)

پی‌نوشت‌ها

۱. الرسالة القشوریه، ص ۶۳۱.
۲. احمد بن محمد بن حنبل، کتاب العلیل و معرفه الرجال، ص ۱۹.
۳. عنون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸.
۴. میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، حدیث ۵۶۰۲.
۵. احمد بن محمد الخلی، عده الناسی، ص ۸.
۶. سوره بقره، آیه ۲۰.
۷. شیخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۶۲۰.



مصاحبه با آقای حاج سید حسین اسحاقی (پیش کسوت و بزرگ تکیه چهارمردان قم)



مردم قم به دلیل عشق و علاقه‌ای که بر اقامه‌ی شعائر مذهبی، خاصه مجالس و مراسم عزاداری حضرت اباعبدالله‌الحسین دارند، همه ساله با فرارسیدن ماه محرم، که ماه حزن آل محمد است، در حسینیه‌ها و نکایا، و نیز بسیاری از منازل شخصی علما و بزرگان، به اقامه‌ی عزای حضرت سیدالشهداء می‌پردازند؛ تکیه‌بندی می‌کنند، اطراف تکیه را با کتیبه‌هایی از اشعار محتشم، یا لمن و سلام‌های زیارت عاشورا زینت می‌دهند و برچم‌های سرخ و سیاه حسینی را بر فراز مجالس و معابر مجاور آن نصب می‌نمایند و محافل مفصل و باشکوهی را در ماه محرم و بالاخص در دهه اول آن، منعقد می‌نمایند.

تکیه‌ی چهارمردان از جمله تکیه‌های قدیمی قم است که از گذشته‌ی بسیار دور، و تا جایی که ما اطلاع داریم، از دوران پادشاهی محمدعلی شاه قاجار، حدود صد سال پیش، به برپایی محفل عزاداری اقدام نموده است. این تکیه در قدیم، متشکل بوده از تکیه‌های "سیدان"، "سلطان محمد شریف"، "پنجه علی"، "گذر قلعه"، "شاه‌حمره"، "سنگ‌بند"، "ضناً در اهام" و مناسبت‌های عزاداری، تمامی ساکنان کوچه‌های اطراف برای عزاداری به این تکیه می‌آمدند و شور و حال عجیبی به عزاداری می‌بخشیدند.

وقتی در نشریه بحث معرفی تکیه‌ی چهارمردان به میان آمد، نام چندین نفر شاخص را خود مرور کردیم، تا برای تحقیق نزد آنها برویم؛ اما هیچ کدام را مطلع‌تر و قدیمی‌تر از حاج سید حسین اسحاقی نیافتیم.

که انسان‌های بزرگی بوده‌اند درست مثل خود آقای اسحاقی و این حقیقت، تکلیفی بر دوش ما و همه‌ی افراد هیأتی گذاشت که نگذاریم فرهنگ غنی و سنتی قدیم به حافظه تاریخ سپرده شود و فراموش گردد. دوم اینکه، ادب و رعایت اخلاق اسلامی آقای اسحاقی ما را با ذهنیتی که قبلاً از این پیش‌کسوتان داشتیم به شوکتی واداشت. ایشان برای حفظ حریم‌ها در برخی از سوالات پاسخ‌شان صریح نبود. و این درس بزرگی است برای همه هیأتی‌ها که عالم را محضر الهی بدانند و حضور اهل بیت را در کنار خود احساس کنند و از هر گونه لغزش و گناه‌برهیز داشته باشند.

حاج سید حسین اسحاقی متولد ۱۳۰۶ در خانواده‌ای مذهبی است و پدر او از سرده‌هایی با تجربه و معروف تکیه‌ی چهارمردان بوده است. سید حسین در خانواده‌ای رشد یافت که عشق به حسین "علیه السلام" در آن موج می‌زد و از همان ابتدا با شور و عشق عجیبی در مجالس اهل بیت عصمت و طهارت "علیهم السلام" شرکت می‌نمود و در آن محافل، به کسب معرفت به اهل بیت پرداخت.

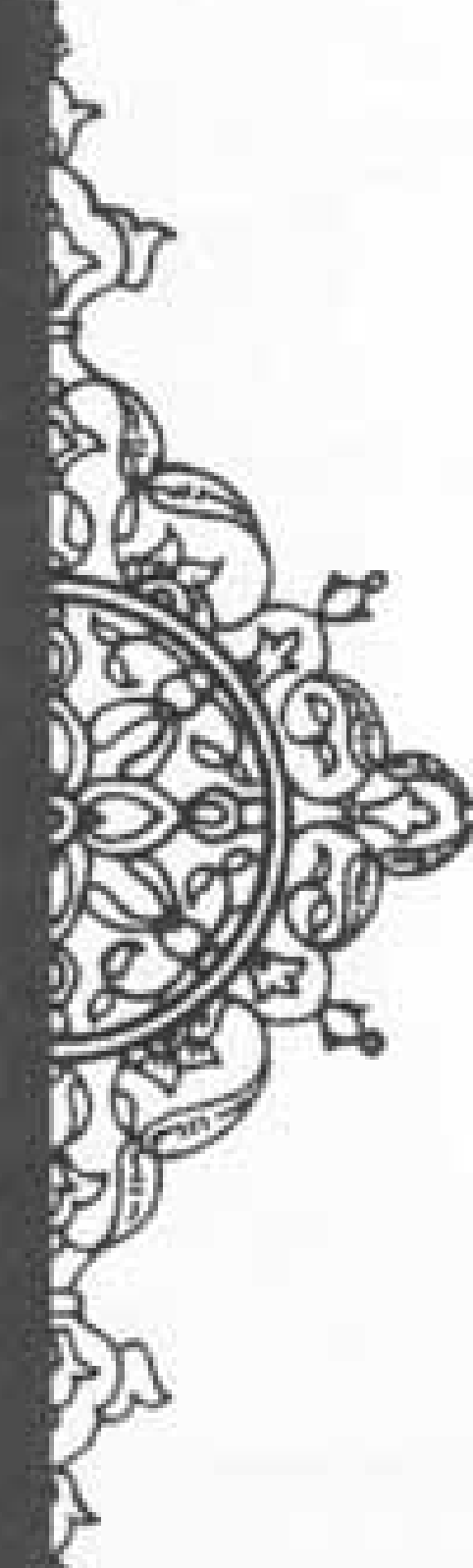
وقتی حضورش رسیدیم بسیار مشتاقانه از ما پذیرایی نمود و گویا از پیش منتظر کسانی هم چون ما بود تا به نزدش بروند و از سنت‌های قدیمی‌ها با او حرف بزنند و با فرهنگ غنی و سنتی عزاداری قدیم آشنا شوند.

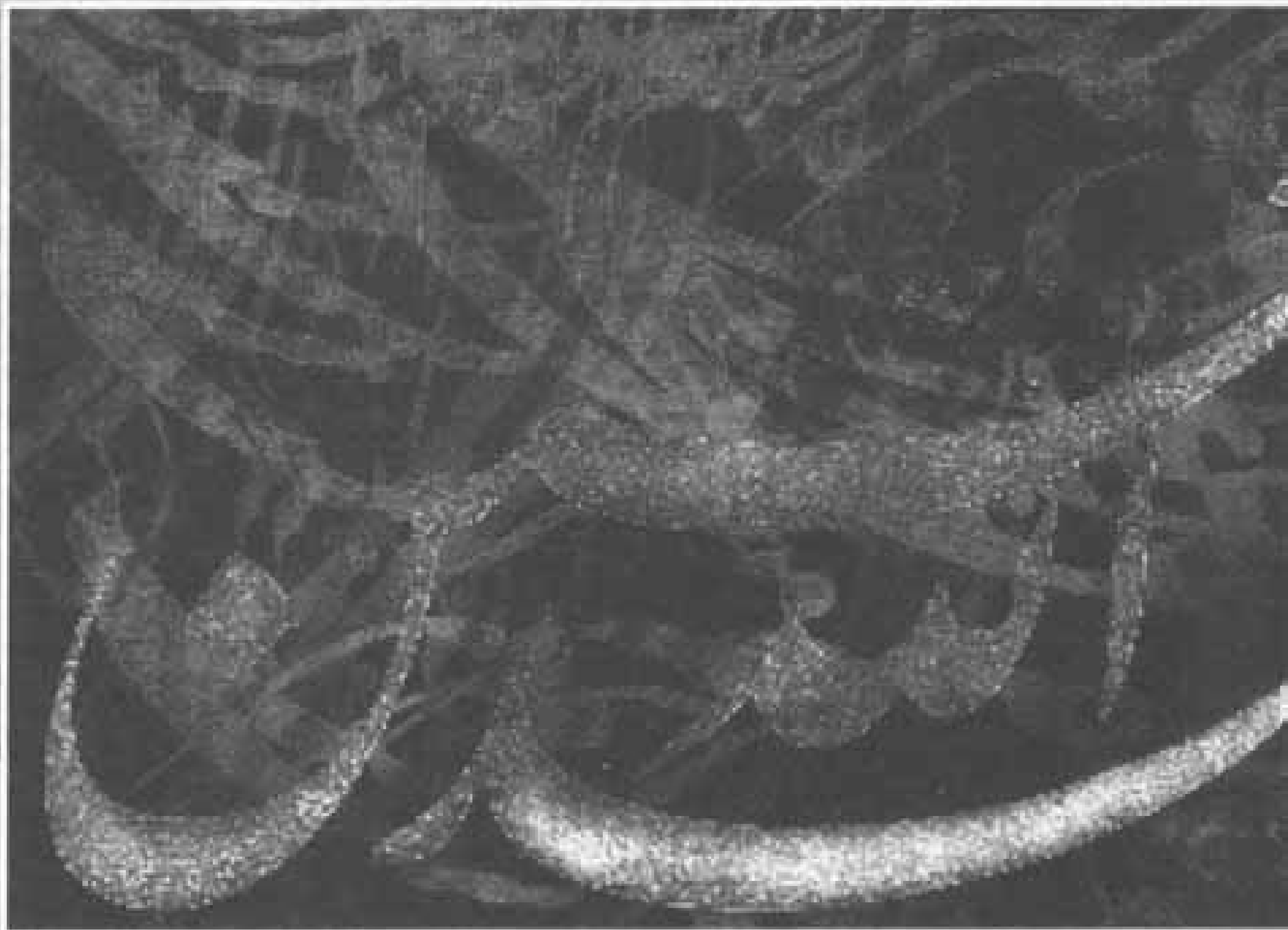
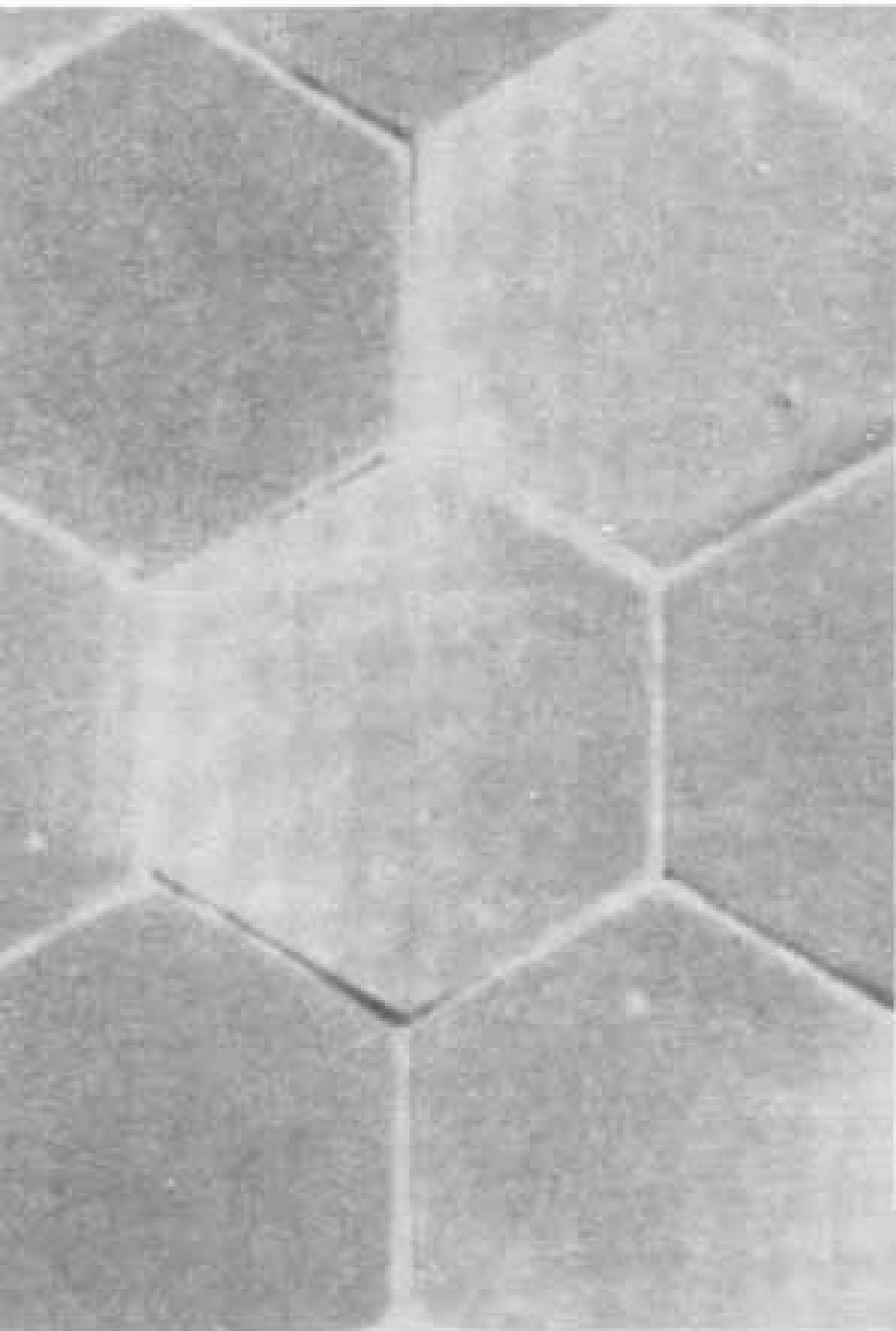
مانیز پس از مصاحبه با او، چنین احساس کردیم که می‌باید بیشتر از این خدمت افرادی چون ایشان می‌رسیدیم چرا که در محضر حاج سید حسین اسحاقی، مطالبی را به تجربه یافتیم که ذکر آن برای خوانندگان محترم نیز خالی از فایده نیست.

اول اینکه، ما باید خیلی پیش‌تر از این‌ها به سراغ ایشان می‌رفتیم چرا که احساس کردیم و به تجربه دریافتیم که ایشان بسیاری از خاطرات، سنت‌ها و ویژگی‌های برنامه‌های عزاداری قدیم را فراموش کرده‌اند و یا از کسانی نام می‌برند که ما تا به حال حتی اسم‌شان را هم نشنیده‌ایم در حالی

حکایت حاج آقا لطفاً در مورد تاریخ تأسیس هیأت و معرفی سرده‌هایی آن صحبت فرمایید.

در رابطه با تاریخ تأسیس هیأت چیزی در خاطر من نیست و نمی‌توانم به طور دقیق خدمت شما بگویم ولی تا آنجا که شنیده‌ام شاید بتوان مرحوم آقا سید جلال قیاسی معروف به سید جلال قهوه‌چی را پایه‌گذار اصلی عزاداری در محله چهارمردان دانست؛ البته من ایشان را ندیده‌ام ولی وصفیات ایشان را زیاد شنیده‌ام که مردی فوق‌العاده و استثنائی بوده و سالهاً متعانی، اداره امور عزاداری محل را بر عهده داشته است و به نحو احسن انجام وظیفه می‌نموده است.





درباره ایشان می‌گویند که هر روز یک دوی ۱۰ یا ۲۰ نفره در قهوه‌خانه خود بار می‌گذاشت و هر روز ظهر، بین قرا به صورت رایگان تقسیم می‌کرد.

پس از وفات حاج سید حلال، جمعی دیگر کمر به خدمت در تکیه چهارمردان بستند؛ از آن جمله می‌توان به سید رضا قیاسی، ملا طاهر، حاج رئیس رضا شکسته‌بند (معروف به حاج رئیس)، مرحوم دانش حسن حلوائی (معروف به نیک عمل) حاج ابوالقاسم (معمار)، مرحوم حاج نائفم (حاج سید قاسم اسحاقی)، مرحوم حاج میرجعفر صادقی، مرحوم حاج اسماعیل معماریان، مرحوم حاج عباس معماریان، مرحوم حاج آقا عباس هدایی، مرحوم حاج عباس معینی و مرحوم حاج آریاب علی مهجور و مرحوم حاج باقر مسگریان نام برد. همچنین در امور تعزیه‌داری می‌توان از مرحوم حاج میرزا حسین صادقی یاد کرد که نقش ارزنده و قابل ملاحظه‌ای را در امور تعزیه‌داری، طی سالیان متناهی ایفا نمود.

تکیه چهارمردان در شارع (خیابان) چهارمردان برگزار می‌شد و هر سال در هنگام محرم، تکیه‌ی بزرگی در خیابان چهارمردان برپا و در آن مراسم عزاداری برگزار می‌شد. اما در زمان مرحوم حاج عباس معینی این تکیه تبدیل به یک مکان مسقف شد و تکیه‌ای که اکنون در محله چهارمردان است، همان تکیه‌ای است که بدست آن مرحوم ساخته شد.

خلاصه لطفاً شیوه‌های عزاداری در ایام گذشته را توصیف نمایید.

وضع عزاداری در قدیم بسیار مشکل بود، بدلیل اینکه دسته چهارمردان متشکل از یک کاروان بزرگ از نعره‌خوانان بود و باید برای آنها تخت‌هایی تهیه می‌شد تا بر روی آن تختها مراسم اجرا کنند. بنابراین چند روز قبل از شروع محرم، باید نجاران این تختها را آماده می‌کردند به گونه‌ای که در هنگام حرکت دسته عزاداری و در هنگام عبور از گذر عشقعلی و گذر

خان، این تخت‌ها به سقف این گذرها برخورد ننماید. به هر حال امکانات مانند آلان فراهم نبود و عزاداری بسیار مشکل بود.

در داخل تکیه نیز وضعیت به این منوال بود که پس از مسأله‌گرو و سخنران اصلی، که سالیان زیادی مرحوم حاج آقای اشراقی این کار را انجام می‌دادند. مراسم روضه‌خوانی و سینه‌زنی شروع می‌شد و این برنامه، بین یک تا یک و نیم ساعت به طول می‌انجامید. و به خاطر اینکه امکانات صوتی نبود چهار مداح در چهار گوشه مجلس می‌ایستادند و دم سینه‌زنی را از دهان یکدیگر می‌گرفتند تا هم خسته نشوند و هم تمام جمعیت را پوشش دهند.

من فراموش نمی‌کنم هر سال در دسته‌ای که در روز هشتم محرم داشتیم، هنگامی که جمعیت به گوشه عشقعلی می‌رسید، حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر از بچه‌محل‌هایی از قم به شهرهای مختلف مهاجرت کرده بودند، مخصوصاً در تهران و زندگی‌شان در آنجا بود خودشان را به دسته می‌رساندند و با دسته عزاداری همراه می‌شدند و احساس خود را به دسته عزاداری محله خودشان ابراز می‌کردند.

مردم محله چهارمردان در تمام زمان‌ها از فرهنگ بالایی برخوردار بوده‌اند و من حتی یک مورد برخورد با تضاد بین هم محلی‌ها یا بیرغلامان یا همدیگر سراغ ندارم و این نکته بسیار مهمی بود برای جا افتادن تکیه چهارمردان و شاخص بودن آن نسبت به سایر محله‌ها و دسته‌جات عزاداری.

خلاصه آیا توجه به اینکه گاهی می‌بینیم که در بعضی شهرها از موسیقی‌های دیگری برای عزاداری حضرت استفاده می‌شود، فلسفه‌ی استفاده از طبل در دسته‌های عزاداری چیست؟

سبید علم، کتل، بوق و طبل، جدا از بحث ریشه تاریخی که هر کدام از این‌ها دارند، چیزهایی هستند که مستلزم دسته‌های

عزاداری می‌باشند؛ بواسطه آن شور خاصی که طبل و طبال در جلوی جمعیت به دسته عزاداری می‌دهد و به همین نسبت طوق و علم در عقب جمعیت؛ البته این را هم باید در نظر داشت که هیچ موسیقی دیگری نمی‌تواند چنین شوری را که طبال در جمع عزاداری به وجود می‌آورد، باعث شود؛ چنان که آلان می‌بینیم که در بعضی دسته‌های عزاداری، از موسیقی‌های دیگر نیز استفاده می‌کنند که هیچ اثری بر آن مترتب نیست و اثر طبل و طنین آن را ندارد؛ وقتی در ظهر عاشورا، دسته عزاداری چهارمردان، مقابل ایوان آینه حرم مطهر حضرت معصومه (س) قرار می‌گیرد، جمع طبالی، که جلوی همه حرکت می‌کنند، آن هنگام که نوای حزین نوای حسین گشته شد را می‌نوازند، ما می‌بینیم که هیچ آلت موسیقی دیگری نمی‌تواند این نوای حزین و دلنواز را و این همه شور را ایجاد نماید.

خلاصه از افرادی که در آن زمان می‌توانند مجالس بودند و در گریه و سوز حال، شاخص بودند یادی بنمایید.

ج. بر مردی بود به نام حاج عباس، که حدود ۷۰ سال سنش بود و می‌تواند و سینه‌زن و گریه‌کنی محله بود. من گریه‌کنی یا سوز ایشان تا به حال ندیده‌ام. بدنش را برهنه می‌نمود و حدود یک ساعت سینه‌زنی می‌نمود. در آن زمان، اکثر بیرغلامان بدنشان را برهنه می‌نمودند و به صورت سنتی به سینه‌زنی و عزاداری می‌پرداختند.

خلاصه حاج آقا، درباره‌ی درگیری هیات‌ها در هنگام حرکت دسته‌های عزاداری و با هنگام سینه‌زنی، زیاد شنیده‌ام لطفاً در این باره صحبت کنید؟

در این زمینه چیزی مطرح نکنیم بهتر است!

خلاصه حاج آقا، "بیرغلام" یعنی چه؟

"بیرغلام" یعنی کسی که این مکتب [اهل بیت] را به معنای

آیین هیأت‌داری (۱)

عوضت الاسلام علی رضا پناهیان



برگزار کردید و گروهی آمدند و رفتند، به این هیأت نمی‌گویند. به مراسم عاشورا و محرم عز هیأت نمی‌گویم؛ این مراسمی است که در سال، یک بار برگزار شده و دیگر ادامه ندارد؛ بنابراین باید جلسات متناوب باشد و تناوب از نظر ماه، حداقل ماهیانه و حداکثر هفتگی است.

چرا هیأت را با محوریت بصیرت دینی یا قرآن یا سایر ائمه نمی‌دانیم و فقط به امام حسین (ع) توجه کرده‌ایم؟ اینها همه قابل بحث است. در این زمینه، بزرگان ما حرف‌هایی زیاده‌ای دارند که باید لحاظ شود. عدم توجه به این نکات، در دراز مدت، هیأت را دچار انحراف خواهد کرد.

در این زمینه دقیق‌ترین سخنان و مفاهیم را در سخنان حضرت امام (ره) مشاهده می‌کنید. این که ما می‌خواهیم هیأت را این گونه تعریف کنیم، برای اثبات یک ادعاست و آن ادعا این است که بهترین شیوه برای تربیت نسل انقلاب و جامع‌ترین روش برای تربیت در وجود مختلف، هیأت‌هایی مذهبی هستند و هیچ روشی برای تعلیم و تربیت دینی، بهتر و کارآمدتر از هیأت مذهبی نیست. کارهایی دیگر هم وجود دارد، مثل: تئاتر، فیلم و... اینها را می‌توان با هم مقایسه کرد، ولی در حرکت‌هایی فرهنگی، هیأت مذهبی مهم‌ترین نقش را دارند.

تعریف و کلبانی درباره هیأت هیأت را می‌توان دو گونه تعریف کرد:

تعریف هیأت‌ها به گونه‌ای که هستند و تعریف آنها به گونه‌ای که باید باشند. ما جمع بین این دو تعریف را آورده‌ایم. البته این تعریف مقداری طولانی است. هیأت یعنی تجمعی از مؤمنان که برای تعظیم شعایر الهی و احیای امر اهل بیت (ع)، نام و یاد و سره و روش اهل بیت - در جامعه و تعلیم و تربیت دینی و اخلاقی خود، به برگزاری متناوب جلسات مذهبی، شامل قرائت قرآن، سخنرانی دینی و ذکر توسل اهل بیت عصمت و طهارت با محوریت عزاداری امام حسین (ع) اقدام می‌کنند. در تعریفی که ما از هیأت ارائه می‌دهیم چند مورد را خارج می‌کنیم: اگر هیأتی، قرائت قرآن نداشت، این هیأت، هیأت کاملی نیست. وقتی هیأت هست، ذکر هست، چرا ذکر قرآن نباشد؟! اگر جلساتی تجویذی باشد و تفسیری هم بگویند، این هم هیأت نیست؛ این جلسه یک کار تخصصی است و با برخورد گرفتن با قرآن به عنوان ذکر، تفاوت دارد.

تجمع، یعنی این افرادی که دور هم جمع شده‌اند؛ اینها تصادفاً به هم پیوسته‌اند، بلکه دارای تشکل‌اند. اینها با گروهی که به نماز جمعه یا جماعت می‌روند، متفاوت‌اند. اگر شما مراسم

واقعی درک کرده باشد و علاقه‌مند واقعی به حضرت اباعبدالله (ع) و سایر ائمه اطهار (ع) باشد، هدف آنان را شناخته باشد و با رفتار و عمل خویش، این مکتب را تبلیغ کند.

سوال

بر خورد جوانان با "بیر غلام"‌ها چگونه باید باشد؟
تا آنجا که نظرم هست تاکنون هیچ تضادی بین "سردسته" و "بیر غلام" محل با جوانان ندیده‌ام و همیشه دیده‌ام و به یاد دارم که وقتی صدای یک بیر غلام بلند می‌شود، جمعیت عزادار در جای خود میخ‌کوب می‌شود و همه به او احترام می‌گذارند. در ضمن، اگر انتقادی باشد بسیار محترمانه به او می‌گویند. پندم هست که در محله قدیم چهارمردان پایه مدفوع و بسیار بزرگی بود که تقریباً بیست نفر از سران و بیر غلامان، محل نشستن شان اطراف این پایه بود و وقتی یکی از اینها لب به سخن می‌گشود همه سکوت می‌کردند. همچنین بین خود بیر غلامان، محبت و علاقه و عشق موج می‌زد، وقتی پدرم فوت کرده، مرحوم حاج ابوالقاسم معمار، اشک می‌ریخت و از پله‌های مسجد بالا می‌آمد؛ اینطور بود علاقه بین خود بزرگان و بیر غلامان!

سوال

به نظر شما، بین جوانان هیأتی زمان حاضر و جوان‌های قدیمی چه تفاوتها و شباهت‌هایی هست؟
جوانان هیأتی قدیم، حزن بیشتری داشتند و با معنویت و طمأنینه بیشتری در عزاداری‌ها شرکت می‌نمودند. البته نه اینکه بخواهم بگویم الان چنین وضعی نیست؛ اما متأسفانه در زمان حاضر، آرمانها و اهداف امام و هدف از عزاداری حضرت اباعبدالله (ع) کمتر مورد نظر قرار می‌گیرد و توجه کمتری نسبت به این مسایل می‌شود.

سوال

حاج آقا بر خورد شما به عنوان بیر غلام با جوانان و افراد محل چگونه است.
با تمام وجود می‌گویم که اگر اجازه بدهند کفش تمام عزاداران اباعبدالله را جفت می‌کنم و به تمام بچه‌های محله‌ام عشق می‌ورزم؛ اینها کسانی هستند که تا پاسی از شب برای اباعبدالله عزاداری می‌کنند و عاشقان حضرت هستند؛ پس عزت و احترامشان واجب است.

سوال

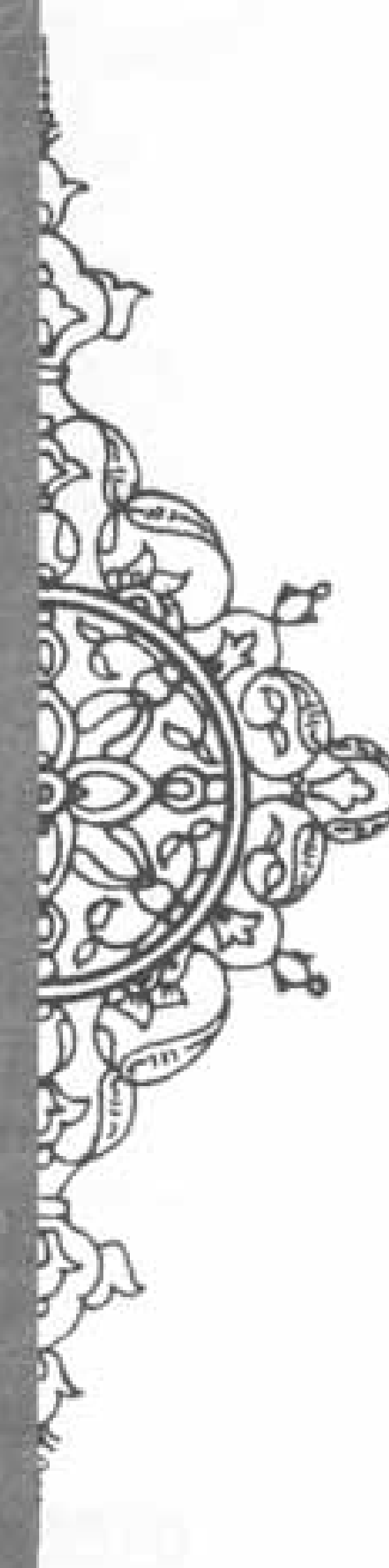
یک مدیر هیأت چه خصوصیتی باید داشته باشد؟
برنامه اصلی یک مدیر هیأت، برپایی عزاداری همراه با آرامش است؛ البته باید سعی کند اگر کسی انتقاد یا پیشنهادی داشته باشد، به آن توجه کند. جلسه را با توجه به اهداف و پیام‌هایی عاشورا هدایت نماید تا در آخرت، بتواند جوابگو باشد.

سوال

عشق به حسین یعنی چه؟
عشق به مکتب اسلام، به هستی به خدا و پیامبر (ص)، همه و همه و همه و همه!

سوال

اگر قرار باشد آخرین فردی را که به بالینتان می‌آید، خودتان انتخاب کنید، آن فرد کیست؟
من به این باورم و با تمام وجودم می‌گویم که ممکن نیست امام حسین (ع) در آخرین لحظات، ما را تنها بگذارد؛ چون حساب و کتابش درست است و دقیق، مگر می‌شود کسی که می‌خواهد تا آخرین لحظات در گویال قتلگاه، شعر را هدایت کند و او را از تقدش منصرف سازد، یک عاشق دلسوخته را که تمام عمر در زیر پرچم او زندگی نموده، در آخرین لحظات زندگی‌اش، فراموش کند و تنها بگذارد؟!!





چون می بینیم با هیأت، کسی مخالفت نمی کند. پس شاید حس کنیم چیز علمی نیست، من در این میان، نظر شخصی خودم را ابراز می کنم و این که از مقوله هیأت دفاع می کنم، به عنوان جامع ترین و بهترین روش آن را می دانم و معتقدم در بعد تربیتی، همه وجوه انسان را پرورش می دهد. اگر هیأت دار به این مسأله معتقد باشد، با شرکت کنندگان دائمی و برگزار کنندگان هیأت، به آن معتقد نباشند. از این سرمایه استفاده نخواهند کرد و به هیأت لطمه می زنند.

تاریخچه تشکیل هیأت مذهبی بعضی ها می گویند: این هیأت ها، ساخته و پرداخته دست صوفیه است. بعضی آن را به صوفیه نسبت می دهند؛ یعنی فرهنگ تشیع صفوی؛ ولی بنده ریشه تاریخی آن را از زمان رسول خدا (ص) می دانم.

هر تشکل اجتماعی در سینهی تاریخ، نسبت به کثرت جامعه و فرهنگ مردم، تغییر و تحول پیدا می کند. حج های امسال را ببینید، ما حج های چهار پنج قرن پیش تفاوت بسیار دارد البته یک حقیقت اصلی دارد، ولی شکل آن تغییر می کند.

من ریشهی هیأت ها را در صوفیه یا زمان حضرت آیت الله بروجردی می دانم؛ بلکه ریشه آن را در زمان شهادت حمزه سیدالشهدا می بینم که وقتی به شهادت رسید، پیامبر اسلام وقتی به مدینه آمدند مشاهده نمودند که همه برای کشتن او خود گریه می کردند، فرمودند: کسی برای غموم حمزه گریه نمی کند؟ و از آن به بعد، رسم شد در مدینه هر که می خواست برای شهید خودش عزاداری کند، ابتدا سر قبر حمزه می رفت و بعد برای شهید خودش عزاداری می کرد. این رسم که برای یک شهید محور، در شهر، در حضور رسول خدا و با اشارهی ایشان، ابتدا عزاداری شود و بعداً به موضوعات شخصی خود پرداخته شود، از زمان رسول خدا صورت گرفته است. این ریشهی تشکیل هیأت است.

اوکین هیأت به صورت رسمی، بعد از رحلت حضرت رسول (ص) شکل گرفته که حضرت فاطمه (س) به طور

مرتب و هفتگی، همراه حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بر سر قبر شهدا می رفتند و آنجا برنامهدی مرتبه و گریه داشتند.

می رسم به زمان حضرت علی (ع) که وقتی از زمین کربلا می گذشتند، مراسم عزاداری و نوحه خوانی داشتند. در زمان حضرت رسول (ص) نیز هنگام تولد امام حسین گریه کردند. در زمان خود امام حسین (ع) شعرهایی که باقی مانده، بر این مفهوم دلالت دارد. وقتی حضرت به شهادت می رسید اشعاری که وجود دارد:

شعری مهما شریتم ما اُغذب فاذکرونی
ا بر سعتم غریب او شهید فاندوبنی

که روایتی است که حضرت سکینه (س) از حلقوم بریدهی ابا عبدالله الحسین نقل می کند و برخی از علمای بزرگ آن را توثیق کرده اند. در این جا حضرت می فرمایند برای هر شهید و غریبی خواستید گریه کنید اول مرایاد کنید.

می آیم جلوتر، می رسم به زمان امام سجاد (ع) امام (ع) روایت هست تا آخر عمرشان، هر بار که غذا خوردند، یک بار قبلش برای امام حسین گریه کردند. می رسد به امام باقر و امام صادق علیه السلام که روضه خوان ها را دعوت می کردند، مذاحله را دعوت می کردند، و در موردی به یکی از ذاکران هر چه طلا در منزل بود اهدا کردند. این که خانوادهی خود را جمع می کردند، جلسه تشکیل می دادند و در آن می فرمودند که شعر برای ابا عبدالله الحسین بگویید، چرا؟ چون به قول مقام معظم رهبری: هیچ پیامی جز در قالب هر جاودانه نمی ماند.

حضرت به کسی که یک بیت شعر، برای امام حسین (ع) می گفت یا می خواند، بول وحی به او وعده بهشت می دادند.

امام باقر (ع)، بول می دهند برای عزاداری کردن بعد از خودشان، که بعد از من تا ده سال برای من در منی روضه خوانی کند. در امامان بعدی هم این سنت حسنه باقی ماند. در جامعهی کوچک، مجلسی در حد ۲۰

نفر در حضور امام صادق (ع) برگزار می شد و هنگامی که جامعهی بزرگ شد این شکل ها و هیأت ها ایجاد می گردید. بزرگ شدن جامعهی شیعی، هیچ چیزی را تغییر نداده است و فقط هیئات را گسترش داده است. در این جا لازم است نکته ای را تذکر دهیم، خیلی ها وقتی به مقولهی عزاداری امام حسین (ع) می رسند اول می روند سراغ نکته ها و وجوه منفی آن! مگر نابه حال از قرآن علیه اهل بیت (ع) در تاریخ استفاده شده است؟ نمونهی آن این که، از قرآن استفاده کردند و گفتند که قتل حضرت علی (ع) واجب است. آیا این درست است که هنوز فردی که قرآن را باز نکرده، به او بگوییم مواظب باش مرتکب قتل حضرت علی (ع) نشوی؟ یا به حافظ قرآن بگوییم مواظب باش مانند خوارج بهرمان نشوی؟ خوب است در رسانه ها که جوان ها را برای حفظ قرآن تشویق می کنند مرتب این گونه مسائلی را ذکر کرد؟ در تاریخ بیشتر از قرآن سوء استفاده شده تا اهل بیت و اهل بیت (ع) بیشتر حافظ و مدافع قرآن بوده اند و جلوی سوء استفاده را گرفته اند.

من نمی دانم چرا هر که به مقوله، عزاداری امام حسین (ع) می خواهد بپردازد از تحویف و تحقیر شروع می کند؟

آیا هیأت های مذهبی بیشتر آسیب دارند یا حوزه های علمیه؟ مسلم است که حوزه های علمیه: حضرت امام (ره) می فرمایند: اسلام از هیچ چیز به اندازه دانشگاه و فیضیه لطمه نخورده است. همین حوزه و فیضیه را ما چقدر تقدیر می کنیم و می دانیم آفاتی دارد و باید آنها را بر طرف کرد. ولی فرهنگ بر خورد با آن کاملاً محترمانه است. اما وقتی به هیأت رسیدیم، اول بر سرش می گویم و بعد قوایدش را ذکر می کنیم. به هر حال در بحث تاریخی، شما اهتمام اهل بیت را به هیأت، شاهد هستید.



حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی

اخلاص آیت الله حائری و عنایت حضرت امام حسین علیه السلام به ایشان فقیه بزرگوار، مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد علی اراکلی (ره) از مراجع بزرگ تقلید در باره ی اخلاص استاد بزرگوارشان نسبت به امام حسین (ره) فرمودند: در ایام عاشورا در خدمت ایشان بودم، دیدم آن بزرگوار، مکرر این شعر را می خواند و اشک می ریخت:

بیکبک عیبی لا لاجل مثویه لکنما عیبی لاجلک باکبه
چشمان من، نه از بهر ثواب که تنها و تنها برای تو گریان است.

آیت الله حائری یزدی، در سال هایی که مقیم سامرا بودند و در محضر درس مرحوم میرزای شیرازی بزرگ شرکت می فرمودند، چون بسیار خوش صوت بودند، خواننده ی هیأت اهل علم و دسته ی عزای حوزه ی علمیه سامرا، به ویژه در دهه ی عاشورا، بودند و می فرمودند: که من شی در خواب دیدم حضرت سیدالشهدا (ع) به من مثنی نقل دادند.

گرچه در شب تولد امام حسین (ع)

در یکی از سال ها که مجلس باشکوهی از طرف آقایان خطباء و اهل سمر قم در شب تولد حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در مسجد اعظم قم برپا شده بود و حضرت آیت الله بروجردی نیز دعوت شده و در آن شرکت فرموده بودند، هنگامی که خطیب مجلس، میلاد امام حسین (ع) را به پیشگاه زعیم عالی قدر شیعه تبریک می گفت، آقای بروجردی گریان شده و فرمودند: تسلیت هم بگویند؛ چون این مولود، نازای وضع خاص و سربوشت عجیبی است همین موضوع، آن جناب صحیفه ی تأثر انگیزی در مجلس ایجاد کرد که حد نداشت.

شفا یافتن چشم از گل پای عزاداران

مرحوم آیت الله بروجردی نقل فرموده اند که: در یکی از سال ها که در بروجرد بودم، مبتلا به درد چشم عجیبی شدم که بسیار مرا نگران ساخته بود. معالجه ای هم مفید واقع نشد و درد چشم، هر روز بیشتر و ناراحتی من افزون تر می گردید؛ تا اینکه ماه محرم فرا رسید و دسته ی عزاداری گل گیرها (یعنی دسته ای که گل بر سر و پیشانی شان می مالیدند) که نوعاً سادات و اهل علم و محترمان شهر بروجردند و در روز عاشورا سر و سینه خود را گل آلود کرده، با وضع رفت بار و مهیج و در غین حال، با سوز و گداز فراوان و دکری جان سوز در آن روز، تا ظهر عزاداری می کنند، به خانه من آمدند و وضع مجلس، با ورود آنان، هیجان عجیبی به خود گرفت.

من نیز در گوشه ای نشسته و آهسته آهسته اشک می ریختم. در این بین یک مقدار گل از روی سر یکی از همین افراد برداشتم و بر چشم های ملتهب و ناراحتم کشیدم و به برکت همین توسل، چشم هایم خوب شد و تا امروز علاوه بر اینکه مبتلا به درد چشم نشده ام، از نعمت پستی کامل برخوردارم و به برکت حضرت امام حسین (ع) به عینک هم نیازی ندارم.

ایشان با اینکه همه ی قوای جسمی شان تحلیل رفته بود، تا واپسین ساعت زندگانی، از پستی کامل برخوردار بودند.

گفتنی است که مرحوم آیت الله بروجردی، پیش از آمدن به قم، همه ساله مجلس روضه خوانی مفصلی را در ایام عاشورا در منزلشان در بروجرد برگزار می کردند و دسته های مختلف عزا از جمله دسته گل گیرها، در آن شرکت می کردند.



مرحوم حاج شیخ حسینعلی مظفری شاهرودی

واعظ شهر و تاجران آیت الله العظمی علیه السلام جناب مستطاب حضرت حجت الاسلام والمسلمین مرحوم حاج شیخ حسینعلی مظفری شاهرودی، در اطراف شهرستان شاهرود در سال ۱۳۰۶ در خانواده ای روحانی بدینا آمد.

پدر بزرگوارشان، حضرت آیت الله العظمی شیخ حسینعلی شاهرودی از مراجع نام و سرّ نجف و بعد، قم بوده هم چنین از شاگردان برجسته ی حضرت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بودند.

مرحوم حاج شیخ حسینعلی شاهرودی، مقدمات تحصیل شان را در حوزه ی علمیه قم انجام دادند و بعدها برای دروس سطح و عالی حوزه به همراه دو برادرشان، حضرات آیات مرحوم حاج شیخ ابوالفضل و حاج شیخ محمدعلی شاهرودی، رهسپار حوزه ی علمیه ی نجف شدند. ایشان پس از بازگشت از نجف، به درس خارج فقه و اصول توسط پدر بزرگوارشان، مرحوم حضرت آیت الله العظمی شاهرودی و حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی، راه یافتند.

ایشان در کنار درس، مشغول تبلیغ و خدمات فرهنگی نیز بودند و از آنجا که مبلغان و خطباء در حفظ و بقای اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام نقشی اساسی دارند، آن مرحوم، به این جنبه توجه خاصی داشتند و از طرفی، ایشان در همان اوائل دروس طلبگی و حوزوی به این استعداد خداداد، که همان فن خطابه بود، بی برده بودند؛ لهذا از طرف آیات عظام و خطباء برجسته ی وقت، همچون مرحوم حجج اسلام مرحوم فلسفی و مرحوم تهرانی، مورد تشویق قرار گرفته، از تجربیات ایشان در فن خطابه، بهره ی کافی و لازم را گرفتند و به این امر خطیر، اهتمام ورزیدند.

از جمله سخنان آن مرحوم این بود که: این روضه ها و مجالس سوگواری برای مصائب اهل بیت علیهم السلام، خاصه ای عبدالله علیه السلام بوده است که ستر و تبلیغ را، به این سبک رایج، تا امروز نگه داشته است و به برکت این روضه و مرتبه خوانی بوده که معارف اسلامی و احکام و عقاید، بیان می شود.

لذا، آن مرحوم علاقه ی عجیبی به روضه خوانی و سوگواری و گرچه بر مصائب آل الله علیهم السلام داشتند؛ تا آنجا که کار هر روزه ی ایشان، این شده بود که در خلوت خود، با توجه و حضور قلب، زیارت عاشورا را می خواندند و سپس مصائب آیت الله را به صورت تتر و مقلتل خوانی، یا شعر و منظوم می خواندند و بر مصائب آن جناب، اشک ریختند.

آن مرحوم، از باب و طبعی هجرت، مسافرت های طبیعی زیادی در داخل و خارج کشور داشتند و از این طریق، سعی می نمودند محبت و علاقه مردم را نسبت به اهل بیت علیهم السلام زیاد کنند. بالاخره ایشان پس از یک عمر تبلیغ معارف فقه جمعری، علیه السلام، و تاجخوانی آیت الله العظمی علیه السلام، در سال ۱۳۷۵، در روز ۱۵ شوال بر اثر بیماری کلیوی، جان به جان آفرین تسلیم کردند و به سوی مولای خود، آیت الله، شتافتند و در کنار بارگاه ملکوتی کریمه ی اهل بیت علیهم السلام در قبرستان شیخان، در قطعه ی مبارکه ی پدرشان به خاک سپرده شدند.

نکته ی قابل توجه اینکه، از باب توجه مولا آیت الله العظمی علیه السلام به نوکرانشان، آن مرحوم، وقت احتضار، آب طلب کردند و پس از خوردن مقداری آب و سلام به لب نشسته ی آیت الله، علیه السلام، جان به جان آفرین، تسلیم کردند.



شادروان حاج محمد علامه



نام محمد علی است و نام پدرم احمد. در اواخر سال ۱۳۰۴ شمسی، در خاندانی مذهبی به دنیا آمدم. پدرم خدمت‌گزار فرهنگ بود و به دین خود بسیار علاقه داشت. موته این امر، آن است که نام پسرانش را از نام خود که نام رسول‌الله (ص) بود، برگزید. خداوند چهار پسر بدو داد و نام چهار فرزندش، محمود، ابوالقاسم و محمد و مصطفی شد.

من پسر ارشد او بودم، دبستانی که می‌رفتم، معلم‌های بسیار متدینی داشتم، به طوری که معلم کلاس اول ما که در آن وقت وزارت معارف آن زمان، جشن سال پنجاهم تدریس او را در کلاس برگزار کرد، هر وقت می‌خواست بچه‌ها را تسبیح کند، به سر خود می‌زد و می‌گفت:

در قیامت جواب داین سخت است.

شاید ده ساله بودم که سقفان‌ها و محدودیت‌های رژیم برای مجالس عزای حسینی آغاز شد و برای همین، مجالس و هیئات به طور مخفیانه برگزار می‌شد. در آن زمان، من غصه‌ها بچه‌ها را در کوچه جمع می‌کردم و شعر می‌فادیم:

مردم! سیاه به بر کنید
تسال عزایه بر سر کنید
حسین به کربلا رسید.
مأموران نیز ما را دنبال می‌کردند.

در سال ۱۳۲۰، تحریم حکومت شکسته شد و کم‌کم مجالس عزاداری امام حسین (ع) علنی شد. در آن زمان خانم‌ها به من، که با سن کم مذاحی می‌کردم، می‌گفتند: آقا کوچولو.



مرحوم کافی



ای که به عشقت اسیر حبل بی آمدند
سوخنگان غمت با غم دل خرم اند
اوایل جوانی در صحن مظهر حضرت امیر مومنان (ع) در شب ولادت حضرت رسول (ص) که شب زیارت مخصوص مولاست این قصیده‌ی صغیر اصفهانی را خواندم:
در حقیقت جان ندارد، هر کس جانان ندارد

هر کسی جانان ندارد، در حقیقت جان ندارد
این قصیده است. از جمله آن این بیت هست:
راستی، بعد از قضایای غدیر، از بعد احمد
هر که شناسد علی را حانتین، وجدان ندارد
هر چه می‌خواهی، بخوان مدحش ز قول حق به قرآن
مدح جوانی به ر حق، مدحی به از قرآن ندارد

آن شب مردم، بسیار به من محبت کردند. پس از منیر، جوانی طلبه که تازه خط سبزی در محاسنش پیدا شده بود، آمد و به من محبت کرد و گفت: من احمد کافی هستم. دو شب به مدرسه سید بیاید و برای ما طلبه‌ها منیر بروید. رقتم و از آن جا تا آخرین لحظه عمر ایشان رفیق بودیم. در تهران و شهرستان‌ها گاهی با هم، هم منیر می‌شدیم. یکی از منیرها، دو دهه‌ی ماه صفر (روز اول ماه تا روز اربعین) در سرای حاج عبدالوهاب، سر کوچه‌ی غربیان در بازار تهران بود.



مرحوم هدایت‌الله عجمی



هور در چهاردهمین هزار زندگی‌اش لمس می‌زد که پدر، آسمان را برگزید. در آن سال برادر و دو خواهرش به شوق دیدار پدر، به سوی حضرت حق شناختند. سه سال دیگر راه هونستی اندوه‌گذرانده بود که سوگوار مایه و عهددار سرپرستی خواهران و تنها برادر خود شد. خرتی عینق و غمی غریب در جانش نشسته بود. هدایت‌الله جوان که با همه‌ی وجودش اندوه از دست دادن پدر و مادر را در می‌یافت، برای آنکه سایه از سر خانواده رنگیزد، به جهت کفالت، موقتاً از خدمت وظیفه عمومی معاف و مشغول به امرار معاشی شد. اولین زمره‌ها و سرودهای شاعر، رسته در همین ربه از زندگی‌اش دارند. پس از مدتی روح بی‌تاب شوق طلب و حسرت‌جوگر او سر برانگیختن از خدمت وظیفه عمومی را نام‌نیابورده و از همین روحوان اهل سر و سرود، سرپایی را کمر همت بست.

هور نوران خدمت وظیفه را می‌گذراند که داغ بگی از خواهران و تهاراتر بارماددانش در گلخانه‌ی اینه‌گون دلش شکوفا شد. او که دیگر در ولایت پندری، جز خواهر کوچکش روحی هسفر و همدل نی‌یافت تا اندوه تنهایی و غربت نواسور خود را با او قسمت کند. ماکزوب راه مرکز در پیش گرفت. به تهران آمد و به سال ۱۳۲۰ شمسی در اداره‌ی آموزش و پرورش استخدام شد. مرحوم عجمی تا سال ۱۳۵۵ که بازنشسته شد، لفظی از اندیشه و عمل تر راه‌رشد و تعالی فرهنگ و ادب ایران زمین باز باستاند و روزان و شبان از جسدش در جر به مطالعه و تحقیق و تعلیم شاگردان نگذارند.

پس از بازنشستگی بر ما برپا کردن کلاس‌های آموزش قرآن و اصول عقاید، به روشنگری و هدایت جوانان و نوجوانان همت گماشت. به گونه‌ای که هور ایران و جوان معل... از کلاس‌های روزانه و سخن‌خوانی شبانه‌اش در لیالی ماه مبارک رمضان، خاطرات ناملی دارند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش این شبعی باورمند، ادب و فرهیخته فروبی گرفت و به انگیزی خدمت به اسلام و انقلاب عزمین در دانشگاه پلیس را بدرفت. فعالیت‌های گسترده‌ی مرحوم عجمی تا سال ۱۳۶۶ استمرار یافت. اوایل سال ۱۳۶۶، کلاس‌ها و جلسات متعدد ایشان به علت کسالت و بیماری‌اش تعطیل شد.

اواسط همان سال، در ستر بیماری افتاد و در عصر پخشنده ۲۵ مهر ماه سال ۱۳۶۶ در حالی که ۷۱ بهار را پس پشت افکنده بود به دیدار حضرت دوست شناخت. دیوان شعر گلزار معرفت محصول یک عمر ریستی عشق‌های شاعری شبعی سروده است. عاشقی که لفظی حنی، حر به عشق اهل بیت نفس زد. مرحوم عجمی اگر چه ریستی ساده و بی‌بزه و آکنده به عم و اندوه داشت اما عاشقی، شکوه روحی و سرپندسی را همداره و چه‌ی همت خود فر از داد و هرگز تسلیم مطامع عالم نمن شد.

شعر، همنواره رفیق راه و هم‌نشین و همدم خلوت او بود. اندوختگی که از تحقیق و شیخ در ادب پارس داشت و زمره‌ی اشعار غر و نابل را انگیز، مجلس او را عطر آگین و روح نواز می‌کرد.

او شاعر بود، با همه‌ی وجود و در مواجهه با همه‌ی اهل وجود.
به آل‌الله بی‌درج عشق می‌ورزید و با گذارهای روح و رشحات دل سوخته‌اش، مدح و مرثیستان می‌گفت.

این جان عاریت که به حافظ سرداوست روزی رخس سیم و تسلیم وی گتم

مرحوم هدایت‌الله عجمی، به سال ۱۳۹۳ هجری شمسی در ورآباد خمین، پلنگ از هم گشتود و دنیا را به نمائتا نشست. او سومین فرزند یک خانواده‌ی روحانی بود. کودکی‌اش به آموزش قرآن و صرف و نحو عربی در محضر پدر بزرگوارش، مرحوم محمد‌الاسلام شیخ محمد کاظم عجمی گذشت.

به روز واقعه نوبت باز سر و کنید
که مرد نام به داغ بلند بالایی
(حافظ)

... پنج شش ماهی از بیماری‌اش می‌گشت و سلامتی در چشم بر مرد ۷۱ ساله چنان که فلانی در نوزدهای مهی، ناباب و دست‌نیافتنی می‌نمود. چند روزی بود که کارهای واجب را بر بستر و حتی به حالت خوابنده به جلی می‌آورد.

در تری مرزور و غریب در استخوان‌هایش می‌پیچید و روح تاباکش در گذارشی تاریک، طوره نظره آب می‌شد. بالین همه‌او، باصلاشی تنگت و مثال‌زنی، دگر دوست می‌گفت: قرآن می‌خواند و بر حنمت و حقیقت مرگ، تأکید می‌کرد. بیست و چهارم مهرماه بود. انگار، چشم و دل‌های نگران، در میانه‌اش گرفته بودند. ناگهان لب‌های مهرملش از تیش اینست، چشم و دل و دستش خرا.

- آب بی‌اورید! سرم را برآوردید!...

مرد بدون اینکه ناب تکلیش باشد، ۲۲ ساعت را در آرامش و زباتگ و مانند به نخودش محضی ملیده بود. و آنگاه ناگهان به حنث لبایش، صدای او، صدای دیگرگونه از او، در شن چهاردیواری کوچک و آندهای نگران اطراف توبد. خود او بود و چه سنگین حرف می‌زد.

- خرا برگردانید... حاج حسین... من فارم می‌موم!

- شهانتی...
- انهدان...

هور تهلیل را به سبیل برده بود که با جتماعی بر درخشش سخت تلاقی افاق را کلاید و به صدایی بلند گفت: رسول‌الله آمده است. به کمک اطرافیان نشست و با خود زمزمه کرد: سب‌الله و بالله و علی‌مله رسول‌الله. حاج حسین گفت: چه کسی آمده است؟ گفت: همه آمدند.

حاج حسین گفت: حاج آقا مولانا را می‌آورد! بااست راست پسرش را که پیش رویش اینستاده بود. کنار زد و به کج افاق اشاره کرد. آمرالموسن اینجا نشسته...

ایق در امواج اشک حاضران، بن می‌نست و بیمار عاتق و پیر، به کار سبایش مولای خود بود. حاج حسین اشک در گوته‌ی چشم، با صدایی که پنداری در گلو می‌نکست گفت: آقا امام حسین (ع) را می‌آورد! گفت: آب حنک به من بدهید.

استکان آب تربت سیدالشهدا را از روی تاقچه برداشته و به لب‌هایش نزدیک کرد.

جرعه‌ای نوشید و با خود نخوا کرد: السلام علیک یا ابا عبدالله...

به حال خوابنده‌اش برگردانند. گویی ماه در چشمش غروب می‌کرد. زبانش، اما همچنان به تکرار نام تارالله بود.

ناگهان، صورتش به سمت چپ مایل شد و کتور بی‌تاب جانش در لطفی زلال و نلسرونی بال گشتود. چشم و دل‌های اطراف عشق را دیدند که دست در با روی بر مرد لاساحت و با خود برعش...

مرحوم هدایت‌الله عجمی، به سال ۱۳۹۳ هجری شمسی در ورآباد خمین، پلنگ از هم گشتود و دنیا را به نمائتا نشست. او سومین فرزند یک خانواده‌ی روحانی بود. کودکی‌اش به آموزش قرآن و صرف و نحو عربی در محضر پدر بزرگوارش، مرحوم محمد‌الاسلام شیخ محمد کاظم عجمی گذشت.

سخننامه نورچیان

به مجلس آقا اباعبدالله خوش آمدید

بچه هیأتی

گمان می کنی گوش نمی دهند. گمان میکنی فقط آمده اند حرف بزنند. گمان می کنی مجلس را به هم می زنند. اما هنوز حاج آقا السلام علیکم... باهاں مجلس را نگفته، که از جا می پرند؛ از هم سفت میگیرند به طرف آبدارخانه. آنهایی که رود می رسند سینی جایی و آنها که دیرتر، قندان به دست، بر می گردند. نوبت جمعیت می چرخند و به چشم به هم زدنی، همه مجلس را جایی می دهند. و باز دوباره انتظار، این پا و آن پا شدن، از کلافگی سر به سر هم گذاشتن، هنوز استکان های خالی از لب ها جدا شده که از دست ها می فایند، نوبت سینی می گذارند و می روند نوبت بیخ بر بعدی! کمی که فکر کنی می فهمی: بچه ها می خواهند زودتر استکان ها را جمع کنند تا بروند سراغ زنجیرها. هر که زودتر برسد، زنجیر با حاشری گیرش می آید. البته زینگ ترها، آنهایی که اول همه برسد، علم و کتیل و برجم دست می گیرند. بعضی ها به خاطر زودتر رسیدن به علم و کتیل، از خیر جایی دادن می گذرند. مگر این که این ها را از چشمشان پنهان کنیم تا موقعش. روضه که میخوانند، ذکر مصیبت که میگویند؛ اشکشان که در میآید، فاکر، خیالش آسوده میشود. می داند راهش را درست آمده، میدانند اجزش را گرفته؛ چون بچه ها با کسی رودریاستی ندارند. راه اگر صاف باشد، سریع ارتباط برقرار میکنند و... آن وقت تو با خودت میگویی: آنها مگر، نه تا چند دقیقه پیش نوبت سر و کله هم میزدند؟! و آهسته تر به خود میگویی: نشناختمشان!

هر چه بچه های دسته ها بیشتر باشند شور و صفای دسته هم بیشتر است. هیأت های زینگ، سعی می کنند هر چه بیشتر بچه ها را جذب و پایند هیأت خودشان کنند. بزرگترها در هر جا حال و حوصله کوچکترها را نداشته باشند، نوبت هیأت امام حسین (ع) برعکس است؛ چون می دانند هر چه بچه ها بیشتر شوند، اخلاص هیأت هم بالاتر می رود.

هیأت ما هم راه افتاده، اسمش را گذاشتیم خیمه می نوجوانان. میدانید؛ آخر همه اسم های امام ها و خوب ها را جلوتر از ما گذاشته بودند روی هیأت هایشان. ما هم اسم هیأت را گذاشتیم خیمه، خیمه ای اهلیت. نا همی خوب ها را شامل شود و شروع کردیم، خطبه را خواندیم، صلوات را فرستادیم. سردیس میخشد؛ میاندار اطرافش را نگاه کرد. چینی به پیشانی اش افتاد. ما سر به من اشاره کرد. رفتم کنارش. سرم را بردم نزدیک دهانش، گفتم: چرا مجلس ما شور و صفای ندارد؟ سر بلند کردم. تعجب مرا که دید گفتم: نه فاسمی، نه رقیه ای، نه عبدالله بن حسن، نه اسمعیل. نازه منظورش را فهمیدم. گفتم: خوب، این که کاری ندارد؛ یک قسمت مجلس برای نوجوانان. گفتم: قبول. گفتم: علم و کتیل ها را هم نوجوان ها بردارند. گفتم: باشد.

گفتم: پس سر در این قسمت می نویسیم: به مجلس آقا اباعبدالله خوش آمدید و منتظر می نشینیم. خیلی رود بیادیشان میشود. خیلی رود.

علی مهر

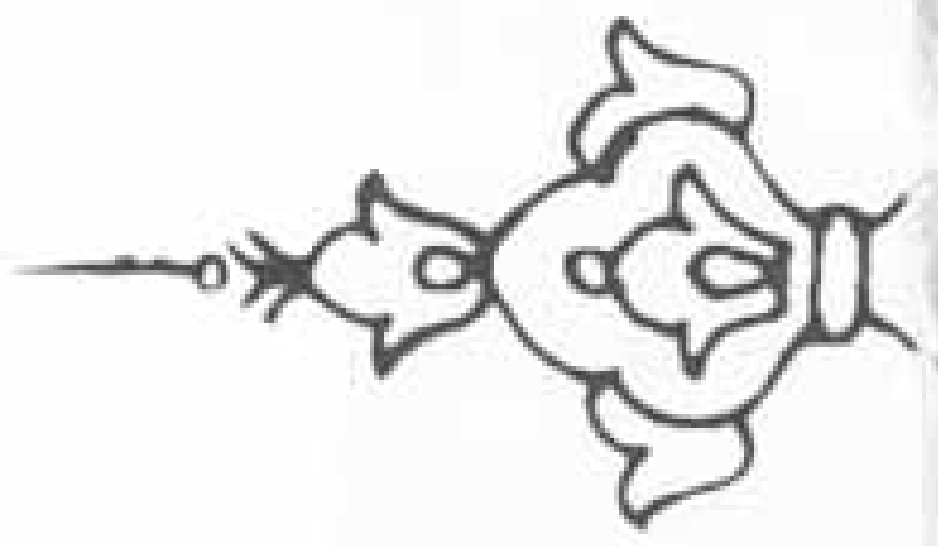
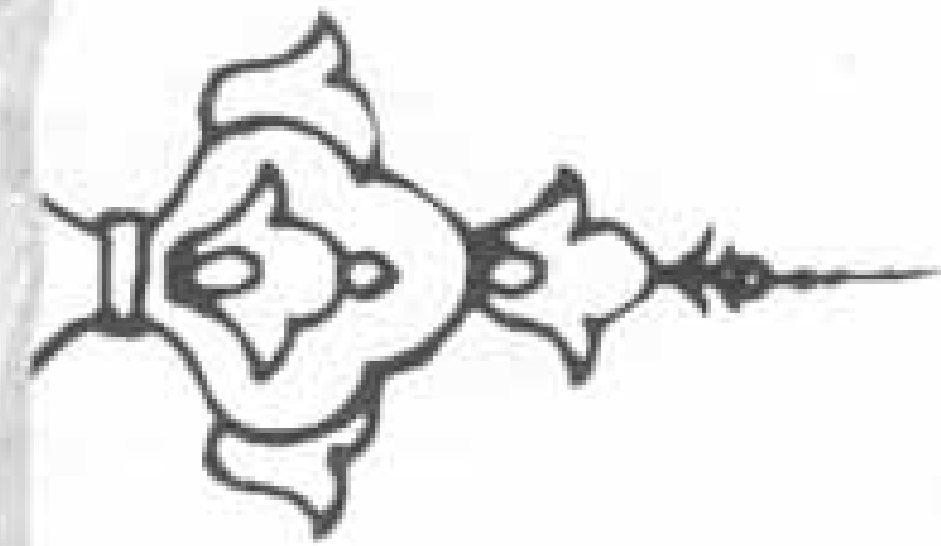
روضه ای حاج آقا که تمام می شود اشکهاست را پاک می کنی. حال خوشی داری. دوست داری همان گوشه بنشین و فکر کنی. فکر کنی به دکت کربلا. به شب عاشورا. به خیمه ها. خیمه ای امام علیه السلام. به حرف ها و عهد های پاران امام علیه السلام. به قاسم علیه السلام. به حضرت ابوالفضل علیه السلام. به نگهبان از... هنوز گهگاه شانه های من لرزد. صدای مداح به خود می آورد. من خواند، بلند می شوی. آرام آرام به سینه می زنی. دم می گیری. جواب می دهی. سینه می زنی. مجلس گرم می شود. چراغها را خاموش می کنند. بعضی ها پیراهن هایشان را درآورده اند. پیراهنت را درمی آوری. هوا دم کرده. محکم منظم. سه ضرب به سینه می کوی...
سیم از شب گذشته است. مجلس تمام می شود.
برویم هیأت... الان سینه زنی شان شروع می شود... مداحی می کند و...

خسته ای. پلک های سنگین شده. پاهایت همراهی نمی کنند.
اجرتان با اباعبدالله خیلی حال داد. راستی ساعت چند است؟ دو ساعت مانده تا افان صبح!
نمی دانی چرا امروز. همه چیز به نماز ختم

می شود!

حاج آقا می گوید: امام علیه السلام برای برپاداشتن نماز قیام کرد. در روضه اش از نماز امام علیه السلام می گوید و از آن دو نفر پاران که شهر عاشورا جلوی امام ایستادند و در برابر تیرهای دشمن خود را سپر قرار دادند. تا امام نماز را ادامه دارد. مداح هم که می خواند از نماز امام علیه السلام می خواند. چیزی روی شانه های پلک روی گردن سنگینی می کند.
ظهر شده. دسته رسیده است به مسجد. افان از گلدسته ها بر می کشد روی سر جمعیت. سانه اش روی سرت سنگینی می کند. به خودت می گویی: کتلت نماز صبح...
و خودت را ولداری می دهی. به چایش دیشب در عزاداری سنگ تمام گذاشتم.
از خودت می پرسی که چایش...؟
به خودت جواب می دهی: مگر چیزی می تواند جای نماز را بگیرد؟
مانده ای چه کار کنی؟ در مانده ای و خجل مداح می خواند. حالا زعمانی است که آقا اباعبدالله علیه السلام هم آماده می شود برای برپاداشتن نماز.
ناخود آگاه بلند می شوی. مردتی آهسته گام برمی داری. انگار روزنه ای پالنه ای. هر چه به در مسجد نزدیک می شوی روزنه بزرگ تر و پر نورتر می شود. آستین های پالا می زنی. پا تند می کنی. خدایا! خودت بخش!





جرعه نوشن جلم عشق اهل بیت

سالک الی الله، ذاکر وواصل اهل بیت علیهم السلام، مرحوم حاج اسماعیل دولابی، از تشنگان زلال حقیقت و الوهیت بود که عطش جرعه نوشی از کوثر ولایت، او را به مقام سقایت رساند.

در طریقت عشق، به شریعت ربوی و سیرت علوی پرداخته، سیره ی نورانی و روشنگر اهل بیت علیهم السلام را چراغ راه هدایت خود و همراهان و شاگردان خویش قرار داده بود. با آن که بظاهر از علم رسمی بی اطلاع بود، به نیروی عشق، دل هر ذره را می شکافت و اقیان درون آن را می یافت. مرحوم دولابی، این عارف شاهد، به روزگار عمر بر برکت و نورانی خویش بر همگان فهماند و رساند که: بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد!

این حقیقت را می شد در پاسخ های ساده و عمیق او متجلی دید. او با چشم عشق به حقیقت اشیا می نگریست و در شهود عارفانه و همزه ای خویش، زرقانی هستی را می دید و... گاه، می نمایاند...

او عارفی مجذوب بود که نسیم بر طراوت حقیقت، دل از او می برد، به بوی بیرهن به یک چشم بریدن، به مصر معانی راه می یافت و رازهایی نهفته و ناگفته را، به آن که محرم دل بود و راه بر حرم داشت، بازمی گفت.

هر چند او می دانست و بیشتر باور داشت که: ز سر غیب کس آگاه نیست قصه محوان کدام محرم دل، ره در این حرم دارد؟!

اکنون از مرحوم اسماعیل دولابی چه بسیار حقایق که نمی دانیم؛ چرا که او را تشناختیم و راه بر او نیافتیم.

امروز، مرحوم دولابی در میان ما خفنگان عرصه ی خاک نیست. اگر چه او بظاهر به میان خاکها خفته است. اما حرفها و سخنان عاشقانه ی او، که از سر معرفت بر لبانش مترنم شده و تراوش یافته، به عنوان امامتی بدست ما رسیده است؛ نباید مکننایم که آثار و رشحات نورانی کلام و سیره ی الهی او، که متصل به چشمه ی نورانی و زلال ولایت و محبت بوده، در غبار خاک فراموشی، نهفته گردد....

مرحوم حاج اسماعیل دولابی، ذاکر اهل بیت علیهم السلام نیز بود و محافل مذهبی در حکم بهشتی برای او... جسم و روحش با این محافل، که خلوت خاص خداست، آشنا بود و طبعاً در این باره، حرفهای ناگفته ی بسیاری داشته. و تنها بخشی از آن بی نهایت را بیان کرده است و مطمئناً امروز، از بهترین یادگارهای او برای نسل جوان و حست و جوگر، همین کلمات و سخنان اوست.

نشریه ی "خیمه"، سایر وظیفه ی معنوی خویش، ضمن عرض تسلیت فقدان این گوهر والایی معانی به همه ی عاشقان اهل بیت و اوصیان به کعبه ی عشق، به عنوان نیمن و تبرک، بخشی از کلمات نورانی او را در این بخش، تقدیم می دارد و امیدوار است که جوانان هیأتی، که در پی تقویت باورهای آیینی و عمق بخشی به آگاهی و معرفت خویشند، با مطالعه ی این کلمات و جرعه نوشی این رشحات، جان نشه ی خویش را سیراب کرده، نام نورانی و راه روشن او را بر افق یاد خویش، همواره افروخته و روشن بدارند؛ ان شاءالله.

جلوه هایی از حقیقت "کر بلا"، عاشورا، امام حسین علیه السلام، گریه و سوگواری

در سخنان مرحوم حاج میرزا اسماعیل دولابی جرعه ی اول، عاشورا تجلی خداست.

روز عاشورا، روز ظهور "لا اله الا الله" است. ناظهر عاشورا، کار عبد است و از ظهر به بعد، کار خدا، نماز، روزه، قرآن، ایمان و... هر یک چهار فصل دارند؛ بهار ایمان، عاشورا است.

امام حسین علیه السلام را ابتدا خدا به توسط عشق، شهید کرد سپس شمر بوسیله ی تیغ.

ظهور حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه جزای کر بلاست. همه ی مصیبت های عالم در کر بلا جمع شد و جزای آن، شد این آقا.

بنایی نظام آفرینش بر قربانی شدن "مادون" برای "مافوق" است. همه ی موجودات طبیعت، خود را قربان مؤمن می کنند، او خود را قربان اهل بیت و آنها، خود را قربان خدا می کنند.

فی بیوت ابنی الله ان ترفع: در خانه هایی که خداوند این فرموده که از آنها ذکر خدا به آسمانها بالا رود، این خانه ها مثل جاه آرترین است؛ کر بلا یکی از آنهاست.

همه چیز از آب آفریده شده است. ماهی که از آب آفریده شده و غذایش آب است، در آب غوطه ور است و دائم می گوید آب، آب، جویبارها رود را، رودها دنیا را و دریاها اقیانوس را می جویند، اقیانوسها هم آب، آب می کنند و سر به آسمان برمی دارند. مخلوق، که هستی ای جز هستی خالق ندارد، بیکبار چه عطش به خالق است!

در کربلا هم فقط آب بود و هم فقط محبت!

عصر عاشورا، پس از به شهادت رسیدن تمامی اصحاب و خود اباعبدالله و به آتش کشیده شدن و غارت شدن خیمه‌ها، در عالم حقیقت، مولایمان امام حسین (ع) بلند شدند و سر مبارکشانشان را به بدن خود ملحق فرمودند. سپس سرهای یک یک اصحاب را نیز به بدنها ملحق نمودند و آنها بی‌ارمون حضرت نشستند. آن گاه حضرت کف یکی از دندان خود را به صورت نیاله در آورده و از انگشتان دست دیگرشان امی درون آن جاری ساختند و همی اصحاب را سیراب نمودند. آن گاه مجلسی برپا شد که پیامبر خانم و امیر مؤمنان و حضرت زهرا و امام مجتبی و همه انبیاء و اولیاء در آن حضور داشتند و امام حسین (ع) به شکرانه‌ی موفقیتی که خداوند در روز عاشورا نصیب آن حضرت و اصحاب بزرگوارش نمود میبمانی برگزار کردند و از همه‌ی انبیاء و اولیاء پذیرایی نمودند.

چه در بین اهل محار و چه در بین عرفا، هیچ جا عشقی مانند آنچه در عاشورا است، طلوع نکرده است.

عرفات در حج شیعہ، معرفت امام حسین علیه‌السلام است و هیچ بدون درک و وقوف عرفات، درست نیست. فرمود: همه‌ی زمین‌ها کربلا و همه‌ی روزها عاشورا است؛ ولی فرمود همه‌ی شما امام حسینید. گذاشت خودتان درک کنید!

کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا: همه‌ی روزها عاشورا و همه‌ی سرزمینها کربلاست. پس بگرد و در خودت امام حسین را پیدا کن!

سالی یک بار عاشورا، شیعیان را می‌میراند و رنده می‌کند و موتوا قبل ان تموتوا را عملی می‌کند.

ماه محرم، یکی از ماه‌های تکامل است و محبت و عزاداری برای امام حسین، انسان را زود به مقصد می‌رساند. کَلَّمَا سَفَّ النَّجَاهُ وَ سَفِينَةَ الْحُسَيْنِ أَسْرَعَ: همه‌ی ما اهل بیت، کشتی‌های نجاییم ولی کشتی امام حسین سریع‌تر است!

همه‌ی اهل بیت کشتی نجایتند، اما کشتی امام حسین سریع‌تر است و وقتی که حرکت می‌کند، سایر کشتی‌ها کنار می‌کشند و راه را برای آن باز می‌کنند. امام حسین علیه‌السلام رو به خدا سریع است، تجلی خدا هم به سوی او سریع است. راه خدا سخت است، اما با امام حسین، خیلی آسان و کم کار است.

تجلی امام حسین علیه‌السلام، همدوش تجلی خداست.

امام حسین، تجلی خداست. در حدیث هست که کسی که آن حضرت را با معرفت زیارت کند (و یا در روز عرفه زیارت کند) بِحَالْفُطْحِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ خَدَاوَنَد بِنَفْسِهِ بَا أَنْ رَأَى، مخلوط می‌شود. این عبارت را هیچ یک از علما حرمت نکرده است باز کند و تشریح نماید.

امام حسین علیه‌السلام مجرا و نهری بین خدا و خلق است. هر کس محاذی او شود او را به بالا می‌برد. وقتی با امام حسین، کارت اصلاح شد؛ عبادت هم تمام شد؛ دنیا هم تمام شد و به جای اصلی خودت رفتی.

در دهه‌ی اول محرم، تجلی امام حسین (ع) عالم را عوض می‌کند. در شب ناسوعا و عاشورا، اگر کسی چشم باطنش بینا باشد، می‌بیند که در عالم، هر مؤمن و کافری محزون است. وقتی صاحب خلقت محزون می‌شود، مخلوقات غمناک نشوند؟ آیا ممکن است همه‌ی شیعیان، مضطر باشند و دیگران محزون نشوند؟ اهل دنیا هم در این ایام در امر دنیایشان به رحمت می‌افتند و در اثر آن، محزون می‌شوند.

تمام مصیبت‌ها با یاد کربلا می‌آتر می‌شوند. بَابُ النَّبِيِّ أَنْ كُنْتُ بَاكِيًا لَشَيْءٍ، فَبَكَى لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، امام رضا علیه‌السلام فرمود: ای پسر شیبلی! اگر خواستی برای چیزی گریه کنی پس برای جدم حسین گریه کن.

غم کربلا، غم‌های دیگر را از بین می‌برد.

کسی که در خرابی حسین علیه‌السلام بگرید یا بگریاند یا محزون شود، دیگر آتش دنیا و آخرت، او را داغ نخواهد کرد. دوستان اهل بیت در مجلس ذکر امام حسین علیه‌السلام، مثل حضرت ابراهیم علیه‌السلام هستند که خداوند، آتش را بر او سرد کرد.

غم، بدون امکان گریه، خیلی سخت است؛ اسبش حزن است. خرابه‌ی حزن و عاشورا، دل حضرت زینب است.

حزن خیلی عجیب است، به دیگ زودپز که درش بسته است می‌ماند.

زیارت اربعین امام حسین، عرفات سر مؤمنین است. هر کس عرفات را درک کرد حجتش مقبول است.

کربلا و عاشورا شرابی دارد که همه‌ی گناهان را آب می‌کند.

وهب نصرانی که از شهدای کربلاست، یک جوان نصرانی تازه داماد بود که در راه کربلا امام حسین (ع) را دید و به حضرت، دل باخت و با همسر و مادرش به حضرت پیوست؛ با کارش حضرت عیسی (ع) را روسفید کرد و به همه‌ی مسیحیان عالم آبروداد. من همه‌ی مسیحی‌ها را به اعتبار او، زیامی‌بینم.

جرعه‌ی دوم:

سید من طاووس، که شخصیت بسیار بزرگی است و در اوایل دوره‌ی غیبت گری زندگی می‌کرده است، کتابی در مقتل امام حسین به نام گهوف دارد. در مقدمه‌ی کتابش می‌نویسد: اگر آداب و رسوم خلق نبود که وقتی عزیزی از دستان می‌رود عزاداری می‌کنند، به خاطر موفقیتی که امام حسین در قربانی کردن همه چیزش در راه خدا به دست آورد، من خلق را تحریض به عیش و شادمانی می‌کردم. ولی چون عادت خلق این است، من هم مقتل نوشتم!

سینه‌زدن خیلی فحشک و نافع است. مواظب باش در طول سال، چند دفعه سینه‌زدن را ترک نکنی. شخص وقتی سینه می‌زند، یا امام به درون جان آن سینه‌زن می‌رود و یا سینه‌زن به درون امام می‌رود. در همه‌ی عمرت، یک نوبت هم که شده، پیراهنت را بیرون بیاور و لخت شو و نیم ساعت برای حضرت زهرا و برای امام حسین علیه‌السلام سینه‌زن.

سینه‌زدن برای امام حسین علیه‌السلام، بدن را سبک و تمیز و زیبا می‌کند؛ تا جایی که عکس خوبان خدا در آن پیدا می‌شود.

در ایام سوگواری اهل بیت، خصوصاً امام حسین، چند شب درون خانه‌اتان برجم یا پارچه سیاهی برید و لباس سیاه به تن بچه‌ها بکنید و دور هم بنشینید و خودتان چند بیت از همان نوحه‌های ساده‌ی قدیمی، که به فطرت نزدیک‌تر است، بخوانید و با هم سینه‌زنید. آن وقت بسیند خدا و اهل بیت از فضل و عنایت با شما و خانواده‌اتان چه‌ها می‌کنند.

در روضه خواندن، ادب کنید. فکر کن اگر می‌دیدی اهل بیت، که صاحب عزایتند، در کنار مجلس بنشینند باز هم همین‌طور شدید روضه می‌خواندی؟ جلوی حضرت زهرا (س) هم، مصیبت فرزندانش را همین‌طور جانسوز و جگرخراش ذکر می‌کردی؟ یا این نحو روضه خواندن می‌خواهی دل صاحب مصیبت را آتش برنی و به گریه‌اش بیندازی؟

جرعه‌ی سوم:

شخصی که در ایام جوانی، در زورخانه‌ای که در دولاب داشت، ضرب می‌زد و آواز می‌خواند؛ به هنگام بیری به مداحی روی آورده بود و چون سوادش نداشت، بعضی از روضه‌های سایر مداح‌ها و روضه‌خوان‌ها را یاد گرفته بود و می‌خواند؛ لکن به خاطر همان روحیه‌ی زورخانه‌ایش، تا می‌توانست مصائب اهل بیت را وقت‌انگیزتر و شدیدتر بیان



می کرد تا گریه‌ی بیشتری از مستعمل بگیرد؛ من شدت از این کارش آزرد و ناراحت بودم. چند بار خواستم به او تذکر بدهم که مؤدبانه‌تر و محترم‌تر روضه بخواند، اما نشد. یک بار در حالت مکاشفه، او را دیدم که تمام صورتش، حتی مژه‌های چشمهایش، بر از مورچه‌های سفیدی است که از صورتش می‌خورند و او نایم با ناخنهایش، آنها را از صورت خود می‌کند و به زمین می‌ریزد، اما بلافاصله مورچه‌های جدیدی به جای آنها ظاهر می‌شوند.

شخصی بود که چندان مقید به احکام شرع نبود، ولی هر وقت در مسیرش به بیرق و پرچم مجالس عزاداری امام حسین علیه‌السلام برمی‌خورد، به حضرت سلام می‌داد. آن شخص از دنیا رفت و در قیامت، برونده‌ی اعمالش را رسیدگی کردند و دیدند جهنمی تمام عیار است؛ لذا حکم صادر شد که او را به جهنم ببرند. ملائکه برونده‌ی او را گرفتند و او را به سمت جهنم بردند. در بین راه آن شخص، بیرق امام حسین علیه‌السلام را دید؛ محکم ایستاد و به ملائکه‌ای که او را می‌بردند، گفت: "من در دنیا هیچ وقت بدون سلام کردن از این بیرق‌ها رد نشده‌ام و الان هم باید بروم یک سلام بکنم؛ بعد با شما به جهنم می‌آیم" ملائکه گفتند: "نمی‌شود، کار تو تمام است و باید به جهنم بروی". تا این گفتگو بین آنها درگرفت، حضرت امام‌عبدالله علیه‌السلام، که پای بیرق ایستاده بودند، یک نگاه به آنها کردند و با همین نگاه، آن شخص و ملائکه‌ی همراهش، خود را در حضور حضرت مشاهده کردند. حضرت فرمودند: گفتگوی شما بر سر چه بود؟ ملائکه، برونده‌ی اعمال آن شخص را تقدیم حضرت کرد. حضرت نگاهی به آن کرد و به آن شخص فرمودند: "این چیست؟ یعنی چیز خوبی نیست و برونده‌ی او به ملائکه پس دادند. ملائکه هم راه افتادند تا آن شخص را به جهنم ببرند، اما در بین راه متوجه شدند که به سمت بهشت می‌روند! خیلی تعجب کردند. به برونده‌ی آن شخص نگاه کردند، دیدند حضرت با همان نگاهشان زیر نام‌های اعمال آن شخص نوشته‌اند: "یا مُدَبِّرُ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ" ای کسی که بدی‌ها را به خوبی تبدیل می‌کنی! ملائکه هم آن شخص را به بهشت بردند و تحویل دادند.

شخص بیانی در حرم امام حسین علیه‌السلام رو به ضریح، داشت نماز می‌خواند. خادم حرم به او گفت: "قلبه این طرف نیست" او با اشاره به مرقد حضرت، پاسخ داد: "مو قلبه: این قلبه نیست؟" و چند بار تکرار کرد. خادم نکاتی خورد و عقب عقب رفت و ساکت شد. در بعضی اخبار هم هست که وقتی حضرت ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه، ظهور می‌کند، قبله را به سمت کربلا برمی‌گردانند. بسته شدن راه کربلا، اثر کفران نعمتی است که مردم کردند. به خاطر دارم سالها قبل، روزی که دولت عراق، جلو بازگشت زوآر ایرانی به کشورشان را گرفت، من در کربلا بودم و سری به حسینیه‌ای، که در جوار حرم حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بود و محل اقامت زوآر ایرانی بوده زدم. همه بگزان و مضطرب، خواستار بازگشت به ایران بودند و از من خواستند دعا کنم راه برگشتشان به ایران باز شود تا بتوانند نزد خانواده و کسب و کارشان برگردند. در دلم گفتم بین جهالت و قدرناشناسی تا کجاست که در کنار حرم امام حسین، التماس می‌کنند راه باز شود و از کربلا بروند! همین کفران نعمت‌ها سبب شد که سال‌ها راه زیارت بسته شود. البته شهدای جنگ ایران و عراق، که به عشق امام حسین به میدان رفتند، یک مقدار آن کفران نعمتها را جبران کرد. این باره که راه باز می‌شود، مواظب

باشید اگر موفق به رفتن به کربلا شدید، باز کفران نعمت نکسید و بعد از عمری آرزوی زیارت امام حسین علیه‌السلام، از روز اول ورود به کربلا در بازارها، دنبال خرید و فروش نباشید.

در آغاز جوانی، همراه پدرم عازم کربلا شدیم. از پل مسیب، که چهار فرسخی کربلا روی فرات است، پیاده رد شدیم. بارها را هم من برداشته بودم؛ صدای آب فرات، گویا هنوز حسین حسین می‌کرد و فریاد العطش سر می‌داد. حال من دگرگون بود که چند بار زمین خوردم، ولی نگذاشتم پدر متوجه شود. وقتی از کوچه پس کوچه‌ها به طرف حرم می‌رفتم، به جایی رسیدیم که شنیدم می‌گویند اینجا "تل زینیه" است. تا این را شنیدم، حال من شدت دگرگون شد و از حال رفتم و نزدیک بود که بر زمین بیافتم، ولی پدرم کمکم کرد و به دیوار تکیه دادم. وقتی که داشتیم به حرم حضرت ابوالفضل مشرف می‌شدیم، پدرم به من گفت: من از حضرت ابوالفضل خجالت می‌کشم، چون در سفر اولم که نازه ناماد شده بودم، وقتی زیارتنامه را خواندم گوشه‌ی رواق نشستم و بدون توجه، کیسه‌ی چیق توی را که همراه داشتم، بیرون آوردم و چیق را چاق کردم و چند یک زد. خادم حضرت به طرفم آمد و گفت: "عمو اینجا و چیق؟! تا این حرف را زد، من به خود آمدم و غرق در شرمندگی شدم و چیقم را خاموش کردم. از آن موقع تا حالا من از حضرت ابوالفضل شرمندهم، من به پدرم گفتم: "این که عیب نیست! اتفاقاً اگر جایی در کوه‌ی زمین برای چیق کشیدن مناسب باشد، همین خانه‌ی حضرت ابوالفضل است! دلنشین تر از اینجا کجا، که آدم احساس راحتی کند و یک چیق دلچسب بکشد؟" این حرف را که پدرم شنید سر حال شد و با هم به حرم حضرت، مشرف شدیم.

یک بار، که همراه حاج هادی اهری به کربلا مشرف شده بودیم، حزن شدیدی مرا احاطه کرد، به نحوی که حتی حال گریه هم نبود. لذا با همین گرفتگی روحی در خانه ماندم و حاج هادی از من پذیرایی می‌کرد؛ گاهی هم تنها به حرم مشرف می‌شد. یک روز، به طوری که من هم شنیدم، با خودش گفت: "بد نیست برویم بیرون کمی قدم بزنیم. من هم همراه او راه افتادم و با هم از خیابان جلوی حرم حضرت ابوالفضل به طرف خارج شهر رفتم. در کنار جاده زراعتکاری بود. بی‌اختیار کنار بوته‌های باقلا نشستم. معروف است که بوته‌ی باقلا غم آور است؛ تا من به این نکته توجه کردم، غم روی غم آمد و بغضم ترکید و چند قطره اشک از چشم جاری شد و دلم کمی باز شد. بلند شدیم و مقدار دیگری قدم زدیم. این بار کنار گل‌های بنفشه نشستم. که بهجت آور است. حال کاملاً عوض شد و آن حالت گرفتگی روحی، کاملاً از بین رفت. حاج هادی هم چیقی چاق کرد و کشید. بعد راه افتادیم به سمت داخل شهر.

وقتی داخل شهر شدیم، دیدم همه‌ی مردم مشغول خانه‌نکالی و تعمیر کردن منزل‌هایشان هستند؛ گویا خود را برای پذیرایی از مهمانی آماده می‌کردند. ابتدا فکر کردم مقصود از این مهمان حاج هادی است. تا این خطوط از ذهن گذشت، حاج هادی متوجه شد و صلوات فرستاد و دور زد و از من فاصله گرفت؛ یعنی آن مهمان من نیستم. در این حال کسی به من گفت: اما هیچ کس مثل این آقا از این مهمان، پذیرایی نکرده است. این را که شنیدم سرم را برگرداندم، که یک باره نگاهم به گودی قتلگاه افتاد و بدنهای قطعه قطعه شده و سرهای مطهر را دیدم. با دیدن این صحنه، حال منقلب شد و نزدیک بود از حال بروم و به زمین بیفتم. که حاج هادی متوجه شد و کمکم کرد به دیوار تکیه کنم. تا به حال بیایم.





مراسم خاک سپاری و تشییع گزارش تصویری از مرحوم دولابی



ذکر موت دنیا را در نظر کوچک میکند
و آخرت و خدا را بزرگ

اهل کمال که به موت تن داده اند بیدارند.
قاذماتوا انتبهوا
پس هنگامی که به موت نائل شوند بیدار میشوند.



منزل موت آخرین منزل دنیا
و اولین منزل آخرت است .



و تلیفه ما مردن و کار او حیات دادن است.



انسان به قبرستان که
برود سبک میشود و غم دنیا
از او بر داشته میشود. دیدار
مومنی که به موت تن داده
باشد هم همینطور است.

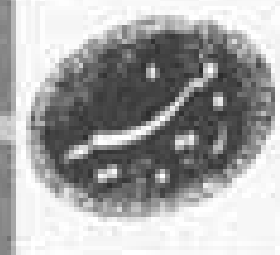


موت یعنی
فاستمعوا له وانصتوا
به قرآن گوش بسپارید و
گوش کنید.

وقت جان دادن خیلی خوب وقتی است. وقت تجلی
خداست.



من خس بی سرو پایم که به سبیل افتادم
او که می رفت مرا هم به دل دریا برد
علامه طاهری



گفت‌و‌گو



چند روزی بود که در محضر امام صادق(ع) حاضر شده بودم. آن روز که مرا دید، فرمود: آیهارون! چندی است که تو را نمی‌بینم.

گفتم: فدایت شوم! خداوند پسری به من عطا کرده است و سرگرم رسیدگی به کارهای منزلم. فرمود: خداوند او را بر تو مبارک گرداند! نام او را چه نهادی؟ گفتم: محمد.

حضرت چون نام محمد را شنید، صورتش را به زمین نزدیک مساحت و می‌فرمود:

محمد! محمد! محمد... و چنان می‌کرد که گویی میخواست صورتش را به زمین بچسباند و فرمود:

جانم، پدر و مادرم و تمام اهل زمین، فدای رسول خدا(ص)! هرگز این پسر را دشنام مده و او را مزه، با او بدی نکن و بدان که خائنه‌ای که در آن نام محمد باشد، هر روز پاکیزه و تقدیس می‌شود.

استفتائات

اگر فردی ندی (با خواندن صیغه نذر) بکند، آیا دیگری می‌تواند در انجام او را باری دهد؟ بسمه تعالی.

کندک دادن کسی در انجام نذر، اشکال ندارد.

اگر فردی نماز مستحبی‌ای را نذر کند (مثلاً نماز امام زمان(عج)) و تعداد ۱۰۰ مرتبه آیه‌ی آن را ۹۹ یا ۱۰۱ بار سهواً بگوید و بعد متوجه شود، آیا باید اعاده کند؟ بسمه تعالی.

نمازهای مستحبی که با اذکار و کیفیت مخصوصی وارد شده است، باید به همان نحو خوانده شود و اگر برخلاف آن بخواند، حکم خواندن آن نماز را ندارد.

چرا انسان گریه می‌کند؟

منشأ این تأثر، که عموماً به صورت قطره‌های اشک بر گونه‌ها فرو می‌غلند، کجاست؟ روان‌شناسان هنوز نتوانسته‌اند در این باره نظر دقیقی ابراز دارند؛ فقط گفته‌اند: هنگامی که نمی‌توانیم، یا نمی‌خواهیم احساسات خود را با کلمات بیان کنیم، فعل و اشعالاتی در درون ما صورت می‌گیرد، که ناخودآگاه اشک ما جاری می‌شود.^۱

اما آنچه را که تجربه نشان می‌دهد، این است که اگر از تأثر بوسیله‌ی گریه و خنده، از نشانه‌های طبیعی و تعادل مزاج آدمی است؛ به طوری که اگر کسی خنده و گریه نداشته باشد، می‌توان جنبه‌ی روانی او را نامتعادل و غیرطبیعی توصیف نمود؛ چنان که اشخاصی که هم خنده دارند و هم گریه، و بدین وسیله غم‌ها و افسردگی‌های خویش را تخلیه می‌کنند، از سلامت جسم و روح، و نیز نشاط و تحرک بهتری در صحنه‌ی کار و تلاش، در زندگی برخوردار می‌باشند.

به هر حال، تفسیر بیشتر نقش اشک و گریه، که جنبه‌ی علمی دارد، باید در حلی خود مورد بررسی قرار گیرد؛ اما در این مقال به جنبه‌ی پیام‌رسانی گریه، اجر و پاداش معنوی آن، سیره‌ی پیشوایان دین، سفارش آنها به گریه در قالب سوگواری می‌پردازیم.

گریه‌ی همه چیز و همه کس

اوج ایمان و اخلاص و عظمت حضرت امام حسین(ع) و یاران و عزیزان او از یک طرف و عمق فاجعه‌ی دردناک کربلا از طرف دیگر، موجب گردیده که غیر از آسیا و اوصیا و مؤمنان و دیگر انسان‌ها، موجودات عالم هستی هم، هر کدام به نوعی برای حسین، سوز و گداز و جوش و خروش، و سوگ و ناله‌ای داشته باشند.

بر توای از ویژگی‌های امام حسین آن است که، همه‌ی موجودات بر مصیبت و شهادت او می‌گریزند؛ اما ما گریه‌ی آنها را در نمی‌بینیم؛ همان‌گونه که ستایش و تسبیح موجودات را، به علاوه گریه، تنها جریان یافتن اشک از دیدگان نیست، بلکه گریه‌ی هر موجودی متناسب با موجودیت و وضعیت آن است و همان‌گونه که در روایات آمده است گریه‌ی آسمان‌ها به ظهور قطرات خون، گریه‌ی ماهیان دریا به خروج آنها از آب، گریه‌ی هوا به تیره و نار شدن آن، گریه‌ی خورشید و ماه به گرفتگی آنها و گریه‌ی زمین به آن بود که هر سنگی جا به جا شد، زیر آن قطرات خون سوزان می‌شد...^۲

امام صادق(ع) فرمودند: هنگامی که امام حسین کشته شد، آسمان‌ها و زمین‌های هنگامه بر آن حضرت گریستند؛ بلکه تمامی موجودات جهان بر وی گریه می‌کردند.^۳

سیره‌ی پیامبر اکرم و ائمه‌ی معصومین(ع)

مجالس سوگواری آن حضرت، از مراحل پیش از ولادت در کنار پیامبر آغاز شد و تا رحلت آن بزرگوار، ادامه داشت؛ به گونه‌ای که شمارش آنها مشکل و غیرممکن می‌نمود، چرا که از همان زمانی که ولادتش به پیامبر گزارش شد، شهادت افتخار آفرین او هم گزارش گردید، که موج اندوه را در دل او پدید آورد.^۴

آنگاه که تولدش فرا رسید، نوزاد را که در پوششی از پارچه‌ی سفید پشمین بود، در آغازین لحظات ولادتش نزد پیامبر آوردند، به گوش راستش اذان و به گوش چپش اقامه خواند و او را در دامان خود گرفت و ضمن نظاره و مرتبه و گریه بر او، و اشاره به رخداد عظیم و پر شکوه زندگی‌اش، بر قائل او لعن و نفرین نثار کرد.^۵

در هفتمین روز ولادت، ضمن تراشیدن سر نوزاد، هموزن مویش صدقه دادند، سرش را با آبی پاکیزه و خوشبو صفا دادند و قوچی چاق به عنوان عقیقه، قربانی کردند؛ پیامبر اکرم او را در دامان خود نشاند و ضمن سوز و گداز و گریه بر او، فرمودند: یا ابا عبد الله! راستی که بر من گران است... گران! آنگاه رو به آسمان، فرمودند: بار خدایا! آنچه ابراهیم در مورد دودمانش از پیشگاه تو خواست، من نیز خواهانم. خداوند! من حسن و حسین و کسانی که آن دو را دوست بدارند، دوست می‌دارم.^۶

این عاس می‌گوید: به هنگام رفتن به صفین، همراه علی بودم. وقتی از نیوا عبور می‌کردیم، آن حضرت گریه‌ی مفصلی کردند؛ به طوری که اشک از رویی محاسن او جاری شد. سپس فرمود: وای! وای! من با آل‌ابی سفیان چه کرده‌ام؟ سپس اضافه کرد: در این سرزمین، هفده نفر از فرزندان من و فاطمه به شهادت می‌رسند و به آغوش خاک می‌روند.

سوگواری و گریه بر امام حسین(ع) نوعی هم‌نوایی و مساعدت با مادرشان حضرت فاطمه‌ی زهرا است؛ چرا که آن حضرت، همواره بر فرزندش سوگواری می‌کند. امام صادق(ع) خطاب به یکی از اصحابشان فرمودند: آیا دوست نداری از کسانی باشی که فاطمه را در سوگ فرزندش باری می‌کنند؟^۷

علقمه بن محمد حصرمی، روایت می‌کند: امام باقر برای حسین بن علی، گریه و ناله‌سر می‌داد و به هر کس هم در خانه بود، دستور می‌داد گریه کند؛ در خانه‌ی آن حضرت، مجلس عزاء و سوگواری تشکیل می‌گردید، و آنان مصیبت امام حسین را به هم تسلیت می‌گفتند.^۸

امام رضا(ع) خود تنظیم کننده و سراینده‌ی مرتبه در سوگ امام حسین بود، آن حضرت در ایام ماه محرم، خود



درجات و منزلتشان در بارگاه خدا، می شناسد و بر محافل سوگ خویش و شرکت کنندگان و عزادارانش خطب می افکند و خود توسط پدرش، برای آنان طلب بختایش و آموزش می کند و می فرماید:

هان ای سوگوار بر عاشورا! اگر می دانستی که خداوند برای توجه نعمت هایی به عنوان پاداش، آماده ساخته است، می تردید شادمانی و سرور از غم و اندوهت بیشتر می شد^{۱۷}

حضرت علی (ع) فرمودند:

پدر و مادرم به فدای حسین که در پشت کوفه کشته خواهد شد، به خدا سوگند، گویا می نگرم انواع وحوش را که گردن ها بر قبر او کشیده، شعله بر او گریه کرده و مرتبه جوانی می کنند، تا صبح فرارسد^{۱۸}.

امام صادق (ع) فرمودند:

گریستن و می نای کردن در تمام ناملازمات و مصایب، ناپسندیده است مگر در مصیبت حسین بن علی، که آدمی در این گریه و جزع، پاداش نیر خواهد داشت^{۱۹}.

۱. به من بگو چرا؟ آرکندی لثوکوم، ج ۳، ص ۶۹.
۲. عن الرضا: انه یکت السماوات السبع الارضون لقتله (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱)

۳. عن رجل من اهل بیت المقدس: ما رفعا حجراً ولا مدأ و رأینا تحتها دماً یفلی و احترت الشیطان کالعقل و مطرفاً ثلاث ايام دماً عیطاً... (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۰۴)

۴. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۴۵.
۵. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۰.
۶. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.
۷. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۷.
۸. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۸.
۹. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷.
۱۰. بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۳۲۰.
۱۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲.
۱۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰.
۱۳. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۴۴.
۱۴. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۰.
۱۵. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.
۱۶. کامل الزیارات، ص ۱۱۱.
۱۷. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲.
۱۸. کامل الزیارات، ص ۸۲.
۱۹. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۱، کامل الزیارات، ص ۱۰۰

یا بگریه و یا بگریاند، مگر آنکه خداوند بهشت را بر او واجب سازد و او را بیامرزد^{۱۳}.

امام صادق (ع) فرمودند:

سوگوار بر حسین، بیش از آنکه اشک از دیدگانش فرو ریزد، مورد مهر و محبت خدا قرار می گیرد^{۱۴}.

امام صادق (ع) به یکی از شیعیان که در حال گریه بر امام حسین (ع) بود، فرمودند: شجارت باد که در آشنایی مرگ، پدرانم را در کنار باین خویش مشاهده خواهی کرد و سفارش آنان به فرشته می مرگ در مورد تو، ماهی روشنی دیدگانت خواهد شد^{۱۵}.

امام صادق (ع) فرمودند:

... ای زرارما چشمی محبوب تر از چشم گریان بر امام حسین نیست؛ قطره ای اشکی دوست داشتنی تر از قطره ای سرشک بر سالار شهیدان نیست، هر آن که در زبانی او بگرید، سب خوشبودی مادرش فاطمه و جدش پیامبر را فراهم ساخته و حق ما خاندان را به جانی آورده است. روز قیامت، همگان گریان، محشور می شوند، مگر کسانی که بر سیدالشهدا، گریسته باشند، که با خوشبودی و آرامش به عالم محشر، وارد می شوند^{۱۶}.

امام باقر (ع) فرمودند:

هر مؤمنی که چشمان او برای کشته شدن حسین گریان شود، بطوری که قطره ای اشکی بر گونه ای او جاری گردد، خداوند، او را در غرفه های بهشت و برای ابد جانی خواهد داد^{۱۷}.

در روایات آمده است که در عالم برزخ، امام حسین (ع) در سمت راست عرش الهی است؛ از آنجا بر شاهدنگاه خویش می نگرد و بر

آنچه در آنجا رخ می دهد، نظاره می کند و اردوگاه خویش، انبوه زائران، شیفتگان و عاشقان را نمائش می کند؛ آنان را با اسم و رسم، نام و عنوان، نام پدر و مادر و از نظر

برمی خاست و برای نشستن بانوان، برده می افراشت. روزی ضمن دستور مرتبه سرایی به دعبل به نقل فضیلت و پاداش سوگواری بر حسین پرداخت، و از جمله فرمود: ای دعبل! کسی که دیدگانش در سوگ حسین اشک آلود گردد، یا دیگران را بر آنچه از دشمنان، بر مارتنه بگریاند، خداوند در روز رستاخیز، او را در زمینی ما محشور خواهد ساخت^{۱۸}. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می فرماید: اگر روزگاران مرا به تأخیر انداخت و تقدیر الهی مرا از یاری تو بازماند و نتوانستم در رکاب تو با دشمنان بجنگم، همواره در این مصیبت ناله می زنم و به جانی اشک چشم، خون دل می گریم، تا از سوزش این مصیبت و غصه و رنج و محنت آن، جان به جان بخش تقدیم کنم^{۱۹}.

فضائل گریه و سوگواری بر امام حسین (ع)

سوگوار بر حسین، همواره مورد مهر و محبت خداست، تا آنجایی که خدا بر او درود می فرستد؛ پیامبر اکرم (ص) در این زمینه فرمودند:

تدانیید که خداوند بر آنان که برای حسین سوگواری و گریه کنند، درود می فرستد و به آنان مهر می ورزد^{۲۰}.

بیر فرمودند:

هر کسی بر مصائب فرزندان حسین، گریه و سوگواری کند، روز رستاخیز دست او را گرفته، به بهشت واردش خواهم ساخت^{۲۱}.

امام حسین (ع) فرمودند:

هیچ بنده ای نیست که در مصیبت ما قطره ای اشک ریزد و با چشمانش گریان شود، مگر آن که خدا، او را به خاطر ما و به سبب آن گریه، همیشه و ابدی در بهشت جانی می دهد^{۲۲}.

امام صادق (ع) فرمودند:

هیچ کس نیست که بر امام حسین بن علی شعری بگوید



۴۳۸/۳۱۷ کیلومتر مربع زندان!

سفرنامه‌ی زیارتگاههای کشور عراق
محمد رضا زائری

قیافه‌های دوست‌داشتنی که با یک نگاه به دل می‌نشیند و احساس می‌کشی سالهاست می‌شناسی‌اش. نامش محمدتقی رنگی است. ساعت یک ربع به نوازده است که ساکها را نوبی انبوس جا داده‌اند و سوار شده و به راه می‌افتیم.

آقای رنگی، لیست مسافران را چک می‌کند و صلوات برای امام زمان و خودمان و رهبری می‌گیرد. من همان جا که نشسته‌ام، شروع می‌کنم به استغفار و عجب نوبی دلم به غلط کردن و شکر خوردن افتاده‌ام به خاطر همان یک حس گذرا و کوتاه که موقع روبه رو شدن با مسافران مشهدی و بعد چند تن همسفر تهرانی داشتیم. نیب‌ها و قیافه‌ها روستایی و غیر منتظره بود و من لابد تصور می‌کردم با دانشمندان و فرهیختگان عالم ادبیات و فلسفه همراه و هم کلام باشم و نوبی فکرم که چرا اینقدر عوامانه و چرا اینقدر احمقانه با خودم می‌گویم؛ اینجاها معلوم می‌شود که نظام فکری و درونی آدم‌ها چقدر عقلانی و منطقی است و چقدر عوامانه و ابتدایی و سطحی؛ گرچه به ظاهر ادا و اطوار روشنفکرانه داشته باشند. به یاد مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی حائری می‌افتم که هر بار در سفر زیارتی خود به آستان مقدس امام هشتم، خود را با زوار روستایی و سیواد و جماعت دهائی علمی همراه می‌کرد و در میان آنان می‌ایستاد و به حرم، مشرف می‌شد و گویا خوانده بودم که در مکانی با خوابی، عنایت ویژه‌ی حضرت را به این عوام‌الناس بی‌ادعایی باصفا دیده بود. نیت می‌کنم که این تصور نادرست را جبران کنم به نوکری و خدمتگزاری این جمعیت، که حالا دیگر رسماً زائر سیدالشهدا هستند. به یاد آن داستان می‌افتم که یکی از علمای بزرگ نجف و از اهل سر و معرفت، روزی به سراغ شاگرد خود می‌آیند و از او می‌پرسد: "دیشب چه کار بزرگ و عبادت ویژه‌ای انجام دادی؟" پاسخ می‌دهد: "هیچ، دیشب خوابیده‌ام بی‌عمل و عبادت." استاد راضی نمی‌شود و می‌گوید: "یک کاری کرده‌ای که عجیب مورد عنایت شده‌ای و حجره‌ات بر از نور است." او قدری فکرمی‌کند و می‌گوید: "دیشب کسی که مسافر کربلاست، در حجره‌ام مهمان بود. نیمه‌شب در حال خواب غلبید و بایش روی من افتاد. بیدار شدم و خواستم پایش را کنار برم؛ اما با خود فکر کردم او مسافر کربلاست و به احترام حضرت سیدالشهدا تحمل کردم و دلم نیامد بیدارش کنم...."

و باز به یاد داستان دیگری می‌افتم که معروف است گرد و غبار کاروان زائران سیدالشهدا بر چهره درد بیهودی، برای او حرمت و اعتبار درست کرده بود و باز به یاد خاطره‌ای می‌افتم از امام امت (ره) که در سفر مشهد مقدس، هر بار زودتر از حرم برمی‌گشته و به نمازی و دعایی مختصر اکتفا می‌کرده‌اند تا بساط چای همسفران را آماده کنند و سفره بپندارند و غذا را برای زائران آن حضرت مهیا سازند. نوبی همین فکرها هستم و خوشحال که خدا زود حواسم را جمع

فصل دوم: آغاز سفر

دوشنبه صبح راه می‌افتیم از منزل حاج آقا ابیها، خانواده همه جمع‌اند برای خداحافظی و من چنان درهم و برهم شده‌ام که یادداشت نوشتن را از یاد می‌برم. به ترمینال میرسیم، من بر روی همان پاکت نامه، تندتند چیزهایی می‌نویسم که بعدها بصورت مرتب، پاکتویس کنم. آنجا که ایستاده بودیم، عده‌ای دیگر هم مشغول خداحافظی و آماده شدن برای سفر بودند. بگیشان خیلی ناخوار، دلم را زد که عجیب بر سر و صدا و شلوغ، ماج و یوسه می‌کرد. انگار معطلی بیش از اینهاست و راه می‌افتیم به گشتن. تا حالایش هم به احترام همراهان بند شده‌ام یک گوشه‌ی ترمینال و کنار انبوس می‌نشینم که چند مسافر دیگرش را از مشهد آورده و آمده تهران، برای سوار کردن ما همسفران تهرانی. بنا را می‌گذارم به خوش بودن و سر حال آوردن دیگران؛ یعنی مهم‌ترین ادب اجتماعی سفر، و می‌روم نوبی کوک بگو و بخند با جماعت، در آغاز سفر.

روزنامه‌ها را از دور می‌بینم و مثل آدم معناد، که دود سیگار به چشمش بخورد، ناخودآگاه بیماری ام عود می‌کند؛ ولی بیخیالی می‌شوم. باسلامتی یک هفته قرار است از این گرفتاری‌ها فاصله بگیریم. به یاد سفر می‌افتم و التماس دعاها و این و آنی که خواسته‌اند به یادشان باشم. و پدر آقای شجاعی که فکر می‌کردیم همسفر حج می‌شویم، بنده‌ی خدا، حتی برایم حوله احرام و بند و بساط خرید، و قسمت نشد حاجی بشوم! شروع می‌کنم به دعا کردن و در همین حال، نوبی بخ ترمینال رفته‌ام و حال و هوای این محیط‌های خاص و آدم‌های مخصوص و اینکه چه مطالعه اجتماعی و برنامه‌ریزی ویژه‌ای می‌خواهد و حکایت سرفت و اعتبار که بعضی قیافه‌ها کاملاً نابو هستند. می‌روم برای تماشای غرفه‌های مختلف فروش در اطراف سالن اصلی ترمینال جنوب تهران و محلات رنگارنگ آبان و آذر ۷۸ و ترتیب چینی و عرضه و نوع فروش هم به تناسب حال و هوای ترمینال. بالاخره تسلیم می‌شوم و روزنامه می‌خرم. درد بیدرمان را که کاریش نمی‌شود کرد! بعد یک شال کردن می‌خرم با رنگ قهوه‌ای روشن و طرح چهارخانه و چهار حلقه فیلم ۱۳۶ دیگر برای دوربین؛ یکی هزار و هفتصد تومان.

وقتی برگشتم، هنوز معطلی ادامه داشت و خداحافظی مسافران تهرالی و بساط گریه و التماس دعا و ترک، دوباره می‌روم نوبی بخ همان مسافر کنایی و استغفاری... و مسافران مشهدی همچنان نوبی انبوس علف‌اند و چند نفری برای تجدید وضو یا هواخوری در اطراف انبوس برانگنده‌اند.

حاج احمد آقا، با کسی سلام علیک می‌کند، بنده خدا دفتر و دستکش همراهش است و در تکاپو، انگار متصدی سفر است و رئیس قافله، یک کت پشمی قهوه‌ای به تن کرده اندکی سیه چرده و قدی کوتاه و کمی جانی؛ قیافه‌اش از آن



کرد: «والدین اذا مسهم طائف من الشيطان نذكروا» و امیدوار می شوم به جبران و خدمتگزاری. صدلی کنار من خالی است و تقال می کنم به نیت خیر همراهی همسرم و تصور می کنم که کنارم نشسته و دعای می کنم که این صدلی خالی بماند و حال خوشی داشته باشم و یاد خوشش مثل همه لحظه های زندگی همراهی ام کند و تا رسیدن به مقصد و برگشتن، اگر حشمتی هست، حضور معنوی اش باشد.

انویس خوب است؛ از اینهاست که سر و سفر تازد و یک پله بالاتر می رود و غشش هم تلویزیون هست. صدلی ها راحت و نرم است و گویا برای چهل نفر مسافر تعبیه شده است. و ما، فکر می کنم، سی و هفت - هشت نفر بیشتر نباشیم. پدرزن و مادرزن من هم کنار هم نشسته اند و کاری به من ندارند.

موبایل جلویی زنگ می زند، که آدم برادعی هم هست و کلی وقت در فضیلت زیارت، گوش بغل دستی اش را کار گرفته و بعد بلند می شود نوی بلندگوی انویس شروع می کند به خواندن:

اغنیایمکه روند و فراق سوی تو آید
جان به قربان تو ای دوست که حج فراقی

و...
ز تربت شهدا بوی سب می آید
ز طوس بوی رضای غریب می آید
رضای غریب به طوس و حسین به کرب و بلا...

نماز ظهرمان را قبل از راه افتادن، نوی ترمینال خوانده ایم، به سرعت و عجله. چند نفر سنی مذهب دست بسته هم بودند و نماز خانه هم شلوغ بود و رونقی در پایتخت جامعه ای مدنی؛ دست بسته و دست باز در کنار هم.

برنامه سفر را شرکت صراط در یک ورق آچار، همراه دو برگه دیگر به ما داده بود؛ یکی سفارش وسایلی که باید برداریم و یکی وسایلی که نباید برداریم. و من نوی آن فهرست (برداریم ها!) چند قلم را اضافه کردم؛ حوله و دمیایی و شامپو و صابون و خمیر دندان.

آرام آرام داریم از تهران خارج می شویم و من انگار که رضای پانزده - شانزده ساله و مسافر اردوهای دانش آموری و آن دو هفته جهه؛ قاب شبیهی انویس و منظره هایی که هیچوقت تکرار نمی شود و زمزمه کنان که: یا ابالحسن! تو ولی نعمت ما هستی که در ایرانیم؛ یا شمس الشموس! و این سلام و زیارت؛ لابد برای خداحافظی و کسب اجازه و نوعی ادب و معرفت. نوی دلم می گویم: آقا جان! حالا هم که داریم می رویم به نجف و کربلا... شما را فراموش نمی کنیم که همیشه مهمانان بوده ایم و شما باید به جدنان سفارش کنید که ما را تحویل بگیرند که از جانب شما داریم می رویم. حسی غریب در دهنم می گذرد از سفری در قرنهای پیش؛ سفری از مدینه که معلوم بود بازگشت ندارد؛ به طوس به ولایت غربت، به سوی شهادت. و بعد می روم نوی فکر دوری این حرم مظهر از حجاز و عراق و اینکه چه حکمی داشته این غربت. مگر کم نتیجه ای است این دلدادگی و شیفتگی این نسل ایرانی شیعه، بعد از چند قرن. بعد می روم نوی این فکر که راستی راستی دارم می روم به عراق! مرا دعوت کرده اند؟ راستی آیا مرا خوانده اند؟ به نام؟ و چقدر تکان دهنده و به هوش دارنده است این تصور که نام و نام خانوادگی ات را امام معصوم در اقی ملکوت بر برگه های نور نوشته باشد و امضا کرده باشد و یعنی می شود بالاخره در این سفر، معجزه ای رخ دهد و تو آدم شوی؟ و با خود می گویم: مگر حضرت عباس (ع) کاری بکنده خدا که نتوانست! زانم را گاز می گیرم و می گویم العبادالله! چه کفر گفتی است؟! و به خود پاسخ می دهم: ما که با خدا این حرف ها را نداریم!

نوار روضه ای نوی مانشن می گذارند و حالی خوش، و تک و توک گریه ای؛ و همین وسط، دوباره موبایل طرف، زنگ می زند و مکالمه اش با صدای بلند، به ضرورت صدای ضبط صوت، و من در خیال خداحافظی با امام و مقام رهبری. آرام آرام جریم می گیرد و در همین حال، میان خواب و بیداری هستم که انویس توقف می کند و چشم باز می کنم که حیایان است و پیاده رو و مغازه ها و بر روی پلاکارتی عنوان رباط کریم را می بینم.

فراز است اینجا ناهار بخوریم و باید به دستویی هم بروم و دوباره غرا گرفته ام به خاطر وسواس و نجاست و طهارت و آب کشیدن! به یاد روزهایی می افتم که در همان اردوهای دانش آموری، همیشه نوی ساکت دستی ام، یک شلنگ یک متری بود برای جابگرینی. با چند نفر خواص هم کلاسی و هم درد، مثل سیفی و معصومی و سید ابراهیم و گاه ناصر قاسمی، کارمان می شد جست و جو برای یک توالت که تر و تمیز تر باشد و بشود روی شیر آبش شلنگ سوار کرد. در میان شلوغ و بلوغی دم توالت عمومی و وضو خانه.

حال، اول باید در و دیوار توالت را آب می کشیدیم که بشود توپش نشست. جمعیت نمازشان را

خوانده بودند و ناهارشان را خورده بودند و

سفارش چلی می دادند که ما تازه

یکی یکی

مقدمات

تجدید

وضویمان

تمام می شد.

چه کشیدیم

آن سفر

باختران و

همان شب

اول نوی

نار یکی

مدرسه، دنبال

شلنگ و آب و

آب کشی.

ساختنمان

مدرسه ای کرمانشاه.

گذرگاه رزمندگان جان

برگف و خدایی بود که

خیلی هاشان شهید شدند و

حالا آن وسط، من دنبال توالتی

می گشتم که شلنگ داشته باشد.

باز با خودم می گویم: بدبخت! اینجا

دیگر بس کن! بی خیال می شوم و بنا را

می گذارم بر ندیدن و اعتنا نکردن و مثل بچه ای

آدم می روم و برمی گردم! چه صفایی دارد این طور

بی خیال شدن! مثل امروز ظهر که نوی ترمینال پشت

سر پیشنمازی که نمی شناختم، نماز خواندم. روحانی

حوانی بود که جمعیت مسافر شهرستانی و... پشت سرش

صف کشیدند و با خود گفتیم: هر که باشد، از تو آدم تر

است و هر نمازی بخواند، از نماز تو درست تر. مثل عوام

یسواد ایستاد به نماز خواندن و نماز قفل والله احد! چرا

راه دور برویم؟ بکھو می بیسی فقط همین یک نماز در روز

قیامت قبول شد و نجات داد!

ادامه دارد...



زنا، در لغت به معنای گریه کردن برای شخصی، ذکر مصیبت او، حویلی ها و محاسنش است که گاه به صورت شعر منظوم خوانده می شود.^۱

ذکر فضایل و مناقب گل های سرسید عالم خلقت، اهل بیت عصمت و طهارت و اصحاب باوفایشان، و سوگواری برای آنها، سنتی است که پیشینه ی تاریخی اش به عصر رسول خدا (ص) می رسد و از باب گفتن کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه^۲ شایسته است تا از آن بزرگوار تبعیت نموده، کارها و گفتار آن "عقل کل" را سرمشق زندگی خود قرار دهیم.

در منابع عامه و خاصه آمده است: جریان شهادت امام حسین (ع) در حدود بیست مورد به پیامبر گفته شد، که رسول خدا (ص) پس از شنیدن آن سوگواری کردند.^۳ این امر به طور از امام صادق (ع) روایت کرده است که، روزی رسول خدا (ص) در منزل حضرت فاطمه (س) بودند و حسین (ع)، که طفلی خردسال بود، در دامن ایشان قرار داشت؛ ناگهان حضرت گریه کردند؛ به سجده رفتند، سپس برخاستند و فرمودند:

ای فاطمه، ای دختر محمد! اکنون خداوند، مرا خطاب کرد که آیا حسین را دوست داری؛ گفتم: آری نور دیده و گل خوش بو و میوه دل من است. فرمود:

ای محمد (ص)، برکت حاصل می شود از مولودی که بر او برکات و رحمت و رضوان من است و لعنت و غضب و عذاب و ذلت و عقوبت من، بر کسی که او را کشته است و با او دشمنی برمی خیزد. حسین سید شهیدان است از اولین و آخرین در دنیا و آخرت.^۴

فن رثا

مرتضی وافی

(مداحی و مرثیه خوانی)



پاسخ به شبهات عزاداری

توضیح اشکال، اشکال از منظر جامعه‌شناسانه

اشکال دیگری که بر گریه و عزاداری سیدالشهدا مطرح شده این است که گریه عامل تخدیر جامعه و باعث فروکش کردن غضب نسبت به دشمنان است؛ قانع شدن به گریه به جای اقدام عملی، زمینه‌ی پیدایش سستی و رخوت در جامعه است، باید به جای دعوت جامعه به گریه و عزاداری، که هیچ نایده‌ی عینی ندارد، او را به تجهیز عملی و حرکت فیزیکی مثبت تشویق نمود؛ گریه کار کسانی است که عاجز از گرفتن حق خود هستند و اسلحه‌ای جز اشک ندارند.

از سوی دیگر، گریه بر جریان‌ات اجتماعی اثر سوء گذاشته و عقده‌های متراکم جبهه حق را تخلیه می‌کند و مانع ظهور درگیری می‌شود. چنانکه بعد از جنگ احد، وقتی کفار مکه می‌خواستند بر کشتگان خود گریه کنند، همدیگر را از گریه منع می‌کردند و می‌گفتند: گریه و شیون، عقده‌های ما را که می‌تواند ما را برای جنگ تمام عیار تحریک نماید تخلیه می‌کند، و زمینه‌های درگیری با جبهه‌ی مقابل را از بین می‌برد. لذا نگاه به عاشورا نباید از منظر تأثیرات عاطفی و گریه و اشک باشد. بلکه بیان روح حماسی عاشورا است که تأثیر گذار است و زمینه‌های اجتماعی جنگ حق و باطل را فراهم می‌کند.

جواب اشکال:

این شبهه، ناشی از عدم شناخت عزای سیدالشهداست. پیوند با واقعه عاشورا، که به نفعی، برائتی، بی‌زاری، صلح و جنگ و تشکیل جبهه‌ی واحد برای خونخواهی، آن هم در رکاب امام زمان (عج) می‌انجامد. نقطه آغازش گریه و پیوند عاطفی است که به ارتقای وجدان فردی و سپس وجدان اجتماعی منجر می‌شود. پیامدهای گریه و آثار آن موجب انباشته شدن معرفت عاشورایی و زمینه‌ساز درگیری جبهه‌ی حق با جبهه‌ی باطل می‌گردد. و چنانچه در مقال پیشین نیز گفته شد، زیارت عاشورا بیانگر این نکته است که عزادار، تا احساس نیاز و انکسار در پرتو مصیبت‌زدگی را نداشته باشد به مراحل بالاتر دست نمی‌یابد. گریه و عزاداری، مدخل و نقطه‌ی آغاز ورود به جبهه‌ی تاریخی عاشو راست.

اوکین نمره‌ای که در توجه به مصیبت سیدالشهدا، برای انسان حاصل می‌شود دشمن‌شناسی است. این گریه، نه تنها عامل تخدیر نیست بلکه عواطف تاریخی و اجتماعی بشر را به بلوغ می‌رساند.

عزادار و مصیبت‌زده سیدالشهداست که خطاب به اصحاب امام حسین "یا لیتنا کتفا معکم فننوز معکم" را می‌گوید و آرزوی در کربلا بودن را دارد. این گریه و اشک برای سیدالشهدا است که شوق حضور در رکاب امام زمان (عج) و نفس کشیدن در دولت حق‌ی ولی عصر (عج) را در دلها زنده می‌کند. آن برزقنی طلب نازکم مع امام مهدی...^{۱۰}

و تاریخ، گواید بر آن است که منع از عزاداری‌ها و توسل‌ات و جلوگیری از مجالس ذکر مصیبت و روضه‌خوانی و القای شبهات از سوی دشمنان، دلیلی نداشته است جز اینکه می‌دانسته‌اند گریه، مصایب سیدالشهدا، و اصحابش، دلها را از هر نوع آرزوهای دنیایی و جبهه‌گیری‌های مادی پاک می‌کند و اساسی سلم و "حرب"، قلوب را بر محور آرمانهای ولایی سیدالشهدا استوار می‌کند.

گریه هدف نیست، نردبان ارتقا، برای یک اقدام اجتماعی و فراگیر است، گریه به احساسات، جهت صحیح می‌دهد و جامعه را به برقراری حکومت دینی بر محور ولایت، ترغیب می‌کند.

ادامه دارد...

با توجه به این نکات و با در نظر گرفتن مرثی سروده شده برای سیدالشهدا توسط علمای بزرگ عامه و خاصه، هیچ شک و شبهه‌ای در مشروعیت مرثیه‌سرایی باقی نمی‌ماند.

نخسین رثا

اولین مرثیه، در واقعه‌ی طفی توسط اهل بیت امام (ع) سروده شده و پس از آن "عقیقه بن عمرو" که مشهور است در کنار قبر پاک امام حسین (ع) ایلیایی را خوانده است.^{۱۰}

مررت علی قبر الحسین بکربلاء،

ففاخت علیه من دعوی غریها

الته عده‌ای نیز اولین مرثیه‌سرا را

"سلیمان بن قته" دانسته‌اند.^{۱۱}

ادامه دارد...

۱. المنجد فی اللغة، در لغت "رثا".

۲. احزاب (۳۳)، ۲۱۰.

۳. مرحوم آیت‌الله فیروزآبادی، فضائل

العسک من الصحاح، المجلد ۳، ص ۲۷۲.

۴. کامل الزیارات، انتشارات پیام حق، ص ۲۰۵.

۵. همان، ص ۲۱۶، حدیث چهارم؛ نفس

المهموم، ص ۲۱۶.

۶. همان، ص ۲۰۶، حدیث دوم؛ خصائص

الحسبه، ص ۲۲۹.

۷. کامل الزیارات، باب ۲۳، بحار الانوار، ج ۲۵،

ص ۲۲۲.

۸. همان، باب ۲۶، مناقب، ج ۴، ص ۱۲۲.

۹. عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۱۶۸، اسد الغابه، ج ۲،

ص ۲۹۹.

۱۰. امالی مفید، ص ۱۹۱، ادب الطف، ج ۱، ص ۵۴.

۱۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۲، مناقب، ج ۲،

ص ۱۱۷.

مررت علی ایات آل محمد

فلم ازها امثالها يوم حلت

الم تر ان الشمس اصعبت مرثیه

لفعل الحسین والبلاد افتعرت

و کلتوا رجا، ثم اضموا ربه

لقد عظمت تلک الزیارات و حلت

از امام باقر نقل شده است که هر وقت حسین (ع) نزد پیامبر می‌آمد، آن حضرت، او را به خود می‌جساندند و به امیر مومنان علیه‌السلام می‌فرمودند: گو را نگهدار "علی (ع)". حبشش را نگه می‌داشت و پیامبر او را می‌بوسید و می‌گریست. حسین (ع) عرض می‌کرد: ای پدر! چرا گریه می‌کنی؟ رسول خدا فرمود: "فرزدم جای شمشیرها را می‌بوسم و می‌گریم".

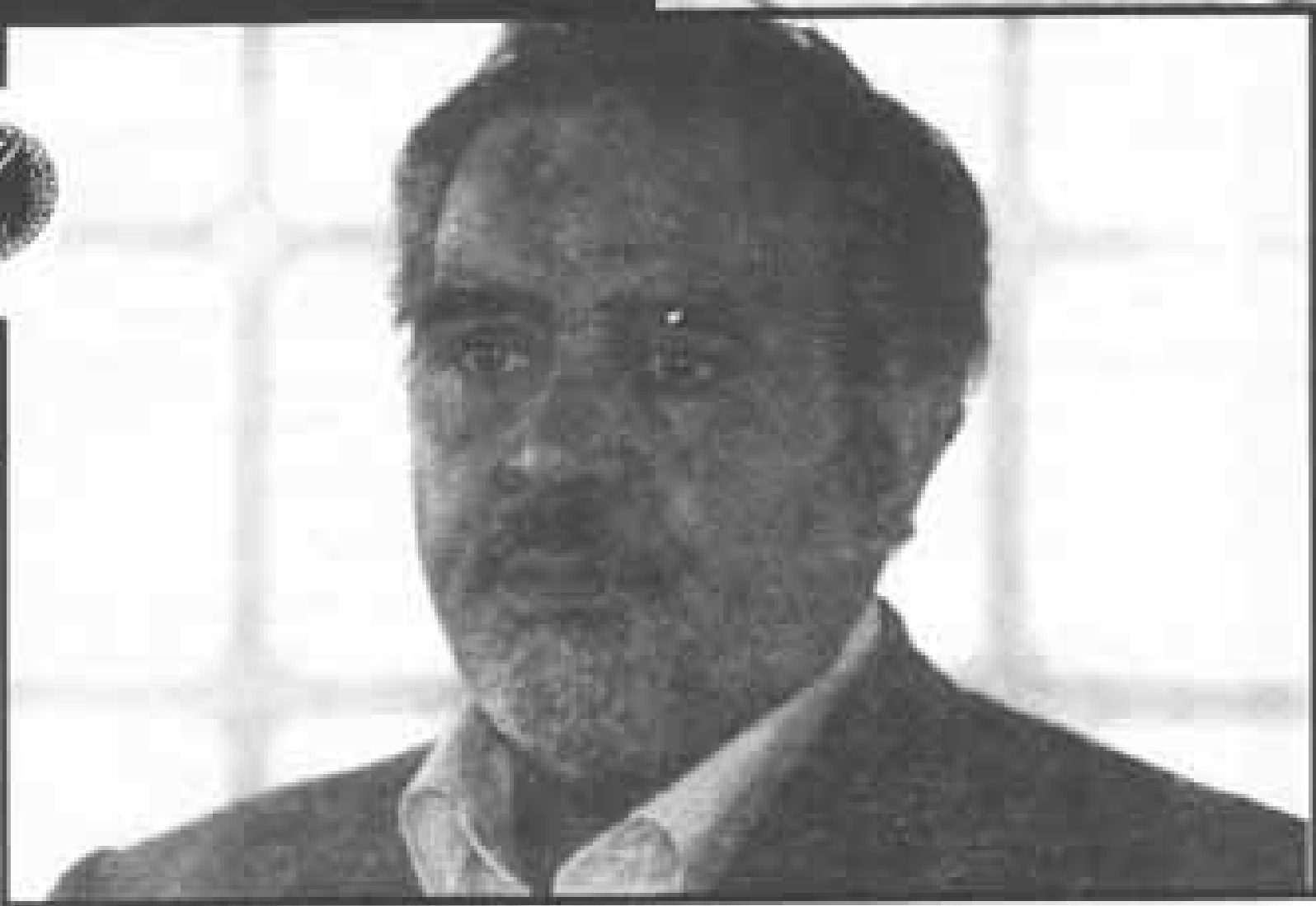
عرض کرد: "آیا من کشته خواهم شد؟" رسول خدا (ص) فرمود: "آری، به خدا قسم، تو و پدر و برادرت کشته خواهید شد."

گفت: "آیا قبرهای ما از هم دور خواهد بود؟" رسول خدا (ص) فرمود: "بله، بسم". عرض کرد: "آزمت شما چه کسانی به زیارت ما می‌آیند؟" رسول خدا (ص) فرمود: "من و پدرت و برادرت و تو را زیارت نخواهند کرد مگر راست‌گویان از امت من."^{۱۲}

آنچه از روایات چنین برمی‌آید؛ آگاهی پیامبران الهی از جریان شهادت سیدالشهدا و سوگواری آنهاست. در روایتی آمده است که نخستین کسی که قائل حسین بن علی (ع) را لغت کرد، ابراهیم خلیل الرحمان بوده است.^{۱۳} پس از پیامبر نیز، امیر مومنان (ع) و فاطمه زهرا (ع) و امام حسین (ع) و اهل بیت عصمت و طهارت، برای حسین (ع) و مصایبش اشک ریختند و عزاداری کردند.^{۱۴} امامی که بر گریه‌ی آسمان و زمین و تمام مخلوقات در شهادت امام حسین (ع) دلالت دارد بسیارند.^{۱۵} که در این مختصر گنجایش نقل آن نیست.

تاریخچه‌ی مرثیه‌سرایی در اسلام مرثیه، گاهی به صورت منظوم می‌آید. سرودن مرثیه در بین اصحاب رسول خدا (ص) و بسیاری از تابعین، موضوعی رایج و پذیرفته شده بود.

افرادی چون جعفر بن ابی طالب، عبدالله بن عبدالرحمن، سعد بن معاذ و حمزه سیدالشهدا، سروده‌هایی به عنوان "رثا" در برخی از مصایب داشته‌اند.^{۱۶}



مداحی خود و رفتار اولین استادش، باب سخن را این گونه گشود:

صبح جمعه با ایشان رفتم و بای منبرش، دو سه بیت خواندم. آن روزها به ایشان دو تومان می دادند. دم در یکی آمد به من بول داد. ایشان فهمید اسکاس سزاست (پنج تومان بود). در راه داد سخن سر داد که هر چه به ما می دادند، ما می دادیم به دست استادمان.... من هم این بول در مشت بودم تا آن روز پنج تومانی ندیده بودم. دیدم خیلی تلاش می کند تا این بول را به او بدهم.

حاج علی اسلانی متولد ۱۳۲۶ در کاشان است. از هفت سالگی به تهران می آید. پس از مدتی تحصیل، به شغل آزاد روی می آورد و از طریق فروش فرش و سپس برنج فروشی در بازار تهران، امرار معاش می کند و به عبارت ساده تر، امور زندگی اش از کاسی در بازار تأمین می شود.

از شانزده سالگی شروع به سرودن شعر می کند و تا ۹ سال کسی از ذوق و قریحه‌ی او اطلاعی نمی یابد؛ از استادان مشهوری چون زنده یادان محمد علی قلی، (مؤلف کتاب تحفه سرمدی)، خوشدل تهرانی، استاد قدسی مشهدی، مهرداد لوستا، ریاضی یزدی، آذر، هم چنین استاد مشفق کاشانی بهره برده تقویت سبب ادبی خود را مرهون زحمات اساتید بزرگی چون امیری فیروزکوهی، انوراب حلی، خلیل سلمانی (موج) و بازسازی نویسرکالی می داند.

از حاج علی اسلانی آثار فراوانی چاپ شده است و مداحان اهل بیت (ع) در مدیحه خوانی و مرتبه خوانی از سروده‌های او بسیار استفاده می کنند و اهل شعر و ادبیات نیز بهره مند می شوند. تاکنون کتاب‌هایی "جراح صافقه"، (از مدینه نامدینه) و "یک عمر" که گریه‌ی غزل‌های یک دست صائب است، از وی چاپ شده است. کتاب "شهادنامه" (از حسن نامنجان) را نیز در دست انتشار دارد. ارادت وی به آستان مقدس اهل بیت به ویژه ساحت مقدس حضرت صدیقه طاهره (س) شهره‌ی عام و خاص است و چه در اشعار و سروده‌هایش و چه در مجالس عزاداری‌ها و مولودی خوانی‌هایش این حقیقت بارز و آشکار است.

در روز سه شنبه در هیأت صنف گیس فروش‌ها مهمان صدای نجیب علی اسلانی شدیم و پس از آن به حجره‌ی اورقتم و گفت و گویی انجام دادیم.

با دلی پر درد از اوضاع مرتبه خوانی و ادبیات آمیسی شروع به گفت و گو کرد و معاند که اجازه‌ی چاپ بسیاری از حرف‌هایش را به ما نداد. عزاداری سنتی و تقلید از ترانه‌ها و سبک گذاری بر روی مرتبه توسط برخی از مداحان که مناسفانه رواج بسیاری پیدا کرده است، از جمله دغدغه‌ها و نازا حتی‌های این مداح پنهان و چند ساله است که از نوجوانی در مجالس عزرا و شادی اهل بیت (ع) به انجام وظیفه پرداخته است.

حاج علی اسلانی درباره مداحی و ادبیات آمیسی، نکات جالب و فراوانی را بیان کرد که بسیاری از حرف‌های او حرف تمام دل‌هایی عاشق است. بیان قصص‌هایی قلی از دیدگاه یک مداح و شاعر به تنها برای اهل مدح و شعر جانبدار دارد بلکه برای تمام هیأتی‌ها از نوجوانان تا تمام پیر غلامان دستگاه سیدالشهدا نیز جالب و خواندنی است.

با نقل خاطراتی جالب از دوران کودکی و اولین روزهای

بول داد. ایشان فهمید اسکاس سزاست (پنج تومان بود). در راه داد سخن سر داد که هر چه به ما می دادند، ما می دادیم به دست استادمان.... من هم این بول در مشت بودم تا آن روز پنج تومانی ندیده بودم. دیدم خیلی تلاش می کند تا این بول را به او بدهم.

گوش اگر گوش من و ناله اگر ناله‌ی نوست آن که البته به جایی نرسد فریاد است! من باز هم اعتنایی به سخنانش نداشتم و خیلی سفت بودم. گفتم: بچه، ما گاهی اوقات ادب می کردیم، دست می کردیم تو حیسان، می دادیم به استادمان و ایشان هم برای اینکه ما را تشویق کند، برمی گرداندند و به خودمان می دادند.

من باز فکر می کردم نکند من بول را به او بدهم و پس ندهد! خلاصه این که از نیمه‌ی راه، فرار کردم. دیگر هم پیش ایشان نرفتم. به مادرم هم گفته بود که پسر تو به درد من نمی خورد!

سوال: چه چیزهایی از ایشان یاد گرفتید؟
چند بیت شعر از ایشان یاد گرفته بودم که مطلع‌های آن هنوز یادم هست..

- حدیث کرب و بلا کرده خون، دل ما را...
- گی شه عرقه به خون بین دل ما را
- سویی ما بین که به سوی تو بینیم خدا را...
- نغمه امشب خواب در چشم من افکار نیست...

سوال: بعد از ایشان شاگرد چه کسی بودید؟
راستش بعد از آن، من کسی را جامع نمی دیدم، که شاگردی اش را بکنم. سلیقه‌ام بالا رفته بود؛ مثلاً فلاسی فقط قصیده بلد است بخواند؛ فلاسی خوب می خواند. ولی شعر خوب نمی خواند هر کسی مقابلم یک بار خواند، سمت استادی من را پیدا کرد. از همه استفاده می کردم. نقاط قوتشان را می گرفتم و نقاط ضعفشان را رها می کردم. بنابراین همه کوچک ترها و بزرگ ترها استاد من بودند. تا سال ۵۳ در فرش فروشی کار می کردم. عنایتی شد که من سه دانگ از یک مغازه را خریدم. به حضرت زینب (س) گفتم: خانم به ما آبرو بده! من هم عدد ۶۹ در نظرم بود. بنا بر

سفارش کسی، نذر حضرت کردم که ۶۹ بیت شعر بگویم. شعر وحشی بافقی یاد من افتاد. دوستان شرح برشانی من گوش کنید داستان غم بهایی من گوش کنید شعری مقابل آن، در وصف حضرت سرودم: کیست تا شرح گرفتاری من گوش کند؟ قصه عشق و فداکاری من گوش کند که در قالب مربع ترکیب است و در مجموع ۲۳ بند. ۶۹ بیت نذر من را آنا کردم؛ بعد هم عهد کردم با حضرت زینب (س) هر چه جنس فروختم، فاکتور به نام شماست.

سوال: نخستین شعری که سروده اید یادتان هست؟
یک رباعی، بدون آنکه به معنی آن کار داشته باشم. مرا مجذوب خود کرده بود:

بروانه صفت گرد جهان گردیدم
نامردم اگر مرد به عالم دیدم
یک رنگ تر از بیضه ندیدم چیزی
آن هم بشکستم و دو رنگش دیدم
(بیضه به معنای تخم مرغ است.) این رباعی را یک روز در زورخانه خواندم. ورزشکاران به خاطر تعریضی که در مصرع دوم بیت اول داشت، به من اعتراض کردند (یعنی اینها هیچ کدام مرد نیستند). به فکر افتادم که به جای آن، مصرع مناسب تری را جایگزین کنم و پس از مدتی گفتم:

یک رنگی خلق را همه سنجیدم
پس از آن، طبع و قریحه‌ی سرودن را در خود احساس کردم و پس از مدتی به گفتن غزل و نوحه پرداختم و بیشتر در قالب (غزل مصیبت) می گفتم.

آمده به ویران نورسیده مهمان چون ماه فروزان بابای بیتیمان ویرانه شده گلشن چشم همگی روشن... چشم همه روشن... این اولین شعر من بود. بعداً هم شعر مرحوم میرزا حبیب خراسانی را برایم خواندند!

هیچ گفنی از که دارم آبرو؟

مهدی توکلیان

هر کسی مقابل یک بار خواند و سمت استادی من را پیدا کرد. از همه استفاده می کردم. نقاط قوتشان را می گرفتم و نقاط ضعفشان را رها می کردم. بنابراین همه کوچک ترها و بزرگ ترها استاد من بودند.

بزرگ ترین کرامت ابا عبدالله (ع) این است که علی انسانی می آید از حضرت، دم می زند و با آن که بویی از نوکری اهل بیت نمی دهد، آقا هم روز به روز به آن جلوه می دهد و آبرو می بخشد. چه کرامتی از این بالاتر! اگر پرده را بالا بزنند و مردم باطن کار ما را بدانند، خاکمان هم نمی کنند.

بسته ی دام رنج و عنایم
خسته درد فقر و فنام
من هم گفتم:

من سگ آستان شمایم
صاحبان من سگ و باوقایم
پاسان در این سرایم
لقمه نالی بیفکن برایم
عاشقم، عاشق کربلایم

الته اینها حقیقتاً شعر نیستند. هر شب که انجمن بود، من می رفتم. در ایام هفته از شنبه تا صبح جمعه در مجالس و محافل ادبی که در تهران برگزار می شد، شرکت می کردم؛ انجمن نیکو، انجمن ایران ترکیه، انجمن طوفان و خلعت بری و ... تا ده سال در جلسات انجمن ایران شرکت می کردم. انجمنی که فیض داشت، انجمنی بود که استاد محمد علی ناصح می آمد؛ آقایان امیری، ابوتراب جلی، موج سامانی، و شعرای توانایی دیگر می آمدند. و نا استاد سرش را بلند نمی کرد، کسی اجازه نداشت بیت بعد را بخواند. هر بیت را استاد فکر می کرد و تصحیح می نمود و اجازه ی بیت دوم را می داد. به به و چه چه نبود!

از زندگی خودتان بر ایمان بگویند. از محله ی پدری و قدیمی؛ از حال هوای نوجوانی و جوانی.
زندگی کردن من مردن ندریچی بود
هر چه جان کند تم عمر حسایش کردند

یادم هست از مدرسه فرار می کردم می آمدم تعزیه، محله باغ فردوس تهران ساکن بودیم. محله ی فقیرنشین بود و در فساد، می ماند. بازده ساله بودم و هر چه هم پدرم می آمد به معلم، شکایت می کرد از بی دانشی، اما همتی نمراتم بیست بود. شاگرد اول بودم. سر صف نماز صبح به من می گفتند قرآن بخوان. روز تولد حضرت علی (ع) را هم جشن گرفتند و معلم یک شعر از کتابی، که نامش را درست به یاد ندارم، به من داد و خواندم:

شاهنشهی که خلقت عالم برای اوست
عالم تمام سایه نشین لوائی اوست

درس تمام شد. دو سال بعد از آن در مجالس ماهیانه که مرسوم بود روضه می خواندم. دلم می خواست برای تحصیل علوم حوزوی به قم بیایم، اما روح سرکش و جوانی و عدم توفیق مرا به سوی شعر رهنمون ساخت.

از مداحی تان بر ایمان بگویند.

در مداحی از آن اول که می خواندم، دلم می خواست خواننده ی آزادی باشم که هر وقت آن طهارت روحی و باطنی را دارم، بخوانم. الان هم هر وقت فرصت پیش آید، به مجلس لباس فروشها می آیم. مجلس را به دست

می گیرم. گاهی می شود که ده بار "بالله" می گویم، اما دوباره شروع می کنم.

بزرگ ترین کرامت ابا عبدالله...؟

بزرگ ترین کرامت ابا عبدالله (ع) این است که علی انسانی می آید از حضرت، دم می زند و با آن که بویی از نوکری اهل بیت نمی دهد، آقا هم روز به روز به آن جلوه می دهد و آبرو می بخشد. چه کرامتی از این بالاتر! اگر پرده را بالا بزنند و مردم باطن کار ما را بدانند، خاکمان هم نمی کنند.

در برخی محافل مداحی، گریه گرفتن برای مداح، ظاهراً یک هدف تلقی می شود؛ شما این وضعیت را چگونه ارزیابی می کنید؟

مناسفانه برخی مداحان از روی ناآگاهی، بعضی ابعاد آیینی عاشورا را کنار گذاشته اند. این قدر واقعه سال ۶۱ هجری گسترده است که نقاشان می توانند بهترین نقش ها را درباره ی آن بیافرینند و تاریخ نویسان بهترین رویدادهای تاریخی را از آن بگیرند. عرفا می توانند بهترین فرازهای عرفانی را درک کنند؛ ولی من شعرخوان، فقط به بعد عاطفی اش فکر می کنم!

نمی دانم این واژه و مفهوم را از کجا گیر آورده اند که مداح هر چه به نظرش آمد، بگوید برای اینکه مردم گریه کنند! آیا دستور ایمنی این است که به قول معروف هر جا خواندیم، چهار تا آمولاس دم در باشد! چرا پوست را بگیریم و مغز را رها کنیم. برای تصویر افکار مستمع، بسیار فراها و رگه های شفافه هست که می شود از آن استفاده کرد؛ ولی مناسفانه ما بیگانه ایم. هر مداحی که بیشتر گریه بگیرد، می گویند موفق ترین است!

این وضعیت به چه علت هایی بستگی دارد؟

به دو علت:

۱. فرهنگ جامعه؛ چون فرهنگ جامعه دارای این روحیه است. بعد عاطفی و احساسی را بیشتر می پسندد؛ من هم که به عنوان مداح در این راه آمده ام، گاهی به وظیفه ام فکر نمی کنم. می گویم هر چه جسورتر باشم، هر چه معرکه گیرتر باشم، موفق ترم.

باید فرهنگ مردم ساخته شود و مستمعان مهیم و درس خواننده ای که جذب مجالس می شوند بتوانند با شعرها و مطالبی که در راستای عقیده، اهداف و سیره اهل بیت نیست، جرئت برخورد و انتقاد داشته، از مداح توضیح بخواهند.

۲. از آن طرف، افرادی هم هستند که می گویند: ما مداح ها باید بار رسالت خودمان را حفظ کنیم، به فکر

مجلس گرداندن باشیم.

شب ۲۱ رمضان در مجلس چند بیت شعر خواندم. آقا اعتراض داشت که پارسال مجلس، خیلی بیشتر گرفت گرفت؟ گرفت یعنی چه؟! ائمه (ع) می فرمایند اقامه ی عزرا بکنید... حالت بکاء بگیرید؛ نه حالت مصوعی و تصعی...!

پس دو عامل، وابستگی به همدیگر دارند. اگر معرفت ما به این ذوات مقدسه بالا برود، به قول آقای فاطمی نیا، همین که "السلام علیک ایها الصدیقه الشهیده" گفته شد، اثر خواهد گذاشت. اینکه فرمودند "انا قتیل العبرات"، بروند معنای "عبرات" را ببینند و درباره ی آن فکر کنند که یعنی چه؟ این، یعنی گریه و اشک هالی امت، اشک هایی که از دست ظلم ها ریخته می شود.

"هان ای دل عبرت بین، از دیده عبر کن هان"
اشک یا عبرت و تحول ارزش دارد؛

اشک، اما لیک اشک خواستن
خواستن، پیراستن، پرخاستن
اشک بالخت جگر آمیختن
اشک بیداری، دل شب ریختن
اشک اما اشک از شرم گناه
تا شود طفلت از این ره، سر به راه...!

اگر می خواهی بجهت سر به راه شود، از این راه باید سر به راه شود.

اشک اما اشک عشق چهار و هشت
مثل "حر" از دل به سوی بازگشت
این عرق هر چند بهبود تب است.
اشک، مقصد نیست اما مرکب است.

اگر این گونه باشند، با آگاهی هم باشند، این اشک همان است که آتش جهنم را خاموش خواهد کرد.

از همایش ها و تشکیلات و سازماندهی کار شعر و مداحی بگویند؟

پنج سال است که یادواره می گیرند برای مداحان، می آیند و می گویند: این آقا سی سال است که می خواند و از این حرف ها، خوب است از شب زنده داری ها، سوزها، تعهد و جاذبه های افراد هم برای جوان ها بگویند. از خصوصیت هایی که محل قوت است بگویند. محاسن را بگویند. اگر جایی نقص هست، بگویند. لازم نیست که بگویند؛ مثلاً علی انسانی، قدش کوتاه است، نه کاری به قد کوتاه من نداشته باشند. اگر فکر بلندی داشتیم، بگویند. آنهایی هم که خواستند در این زمینه کار کنند، راه درست رفتند. این کار، تشکیلات می خواهد. اگر کار تشکیلات پیدا کرد، خواننده ها از منبع خوب خوراک می گیرند. چه طور اگر منبری ها بخوانند مردم را علیه نظام تحریک کنند و با حرف ضد نظام برتند، کسانی هستند که گزارش بدهند.

نمی‌دانم این واژه و مفهوم را از کجا گیر آورده‌اند که مداح هر چه به نظرش آمد، بگوید برای اینکه مردم گریه کنند! آیا دستور آنمه این است که به قول معروف هر جا خواندیم، چهار تا آمبولانس دم در باشد!

چه طور اگر منبری‌ها بخواهند مردم را علیه نظام تحریک کنند و یا حرف ضد نظام بزنند، کسانی هستند که گزارش بدهند، من هم اگر در مسیر امام حسین (ع) هر شعری که خواندم، هر حرفی که زدم، اگر با سیره اهل بیت (ع) هماهنگی نداشت، تویبخم کنند.

برای حضرت دارم که همه را خوانده‌ام، ولی اعتقاد این است که هر روضه‌ای در زمان خاصی که عنایت شود، باید خوانده شود؛ مثلاً روضه‌ی حر، روضه‌ی حضرت قاسم، حضرت رفیع، بعضی وقت‌ها یک جرقه‌ای می‌زند، عنایت می‌شود و منقلب می‌شوم، منقلب شدن حال، بستگی به ناور دارد، استاد ما حاج آقای پرورش می‌فرمود: عیبی ندارد، تو بگویی من طلایی ۲۴ عیارم و اما نغمه رنگ فحده، اگر بگویی به من نداده‌اند، کفران است و اگر هم بگویم دارم و خودم به دست آورده‌ام، کور باطنی است، پس باید بگویم هست و عنایت شده است، اهل بیت (ع) کیمیا هستند و طلا هم کرده‌اند.

سوال به عنوان شاعر و مداح اهل بیت اگر توفیق پیدا کنید که در محضر حضرت ولی عصر (عج) شعر بخوانید، چه روضه‌ای را خواهید خواند؟ (با شنیدن این پرسش، به جای پاسخ، در سکونی عمیق فرو رفت، پس از لحظاتی اشک‌هايش آرام آرام جاری شد و خواند):

من گدا و تمنای وصل او هیهات
مگر به خواب بستم جمال مظهر دوست!
تعلق به محال است... هنوز فکرش را
هم نکرده‌ام...
اگر غیری به جای من گیرند دوست،
حاکم اوست
حرامم باد اگر من جان به جای دوست
بگیرم!
نمی‌توانم چیزی در این باره بگویم، ما آن
تصویر و تصویری که از خودم دارم، این خیال
محال است.

ولی اگر عنایت شامل حالم شود، اگر...
اگر... اگر... اگر... آقا به من بگویند
روضه‌ی بخوان، من روضه خاتم را برایشان
می‌خوانم.

از یاد در به در نرم و کوه به کوه نرم
از طفل خانه گمشده بر جستجو نرم
بروار را ز بام تو آغاز کرده‌ام
کی می‌برم که در حرم تو کجوترم
مردم به چشم آب نگاهم کنند لیک

سوال باب پیش تو می‌آورم
سوال و کلام آخر...؟

"حیرت" نه بدی نیست کسی، مانند
وین طرفه که خلق، نیک می‌خوانند
یک عمر، چنان بدی که خود می‌دانی
یک چند، چنان باش که می‌دانند

من هم اگر در مسیر امام حسین (ع) هر شعری که خواندم، هر حرفی که زدم، اگر با سیره اهل بیت (ع) هماهنگی نداشت، تویبخم کنند.

کسی نیست به حرف دل ما برسد، تشکیلاتی شدن کار مداحان و هنرمندان هزاران حسن دارد، مداح جوان برای اینکه جایگاه خودش را پیدا کند، مجبور می‌شود کار کند، سرمایه که می‌خواهد سرمایه‌ی کند، می‌گوید یک روز دزدان می‌شوم؛ یک روز گروهان و ستوان و... می‌روم بالا، این هم عیبی ندارد، الآن اگر از خودتی هابمان بی‌رسید، همه‌شان می‌گویند ما یک هستیم، ما برتریم، اما هیچ کس جایگاهش را هم نمی‌داند، معلوم نیست حرف آخر چیست؟ درست است که در کار معنوی، جایگاه مطرح نیست؛ جایگاه معنوی با خداست، اما ظاهر کار هم باید رعایت شود، یک مداح جوان چه کار باید بکند تا مورد قبول واقع شود؟

سوال یک سفارش برای جوان‌ترها؟
اگر مداح، گاهی از اوقات برای خودش حدیث نفس کند، کارهایش درست می‌شود، آیا تو نوکری؟ ذاکری؟ آیا تو بوی آنها را می‌دهی؟

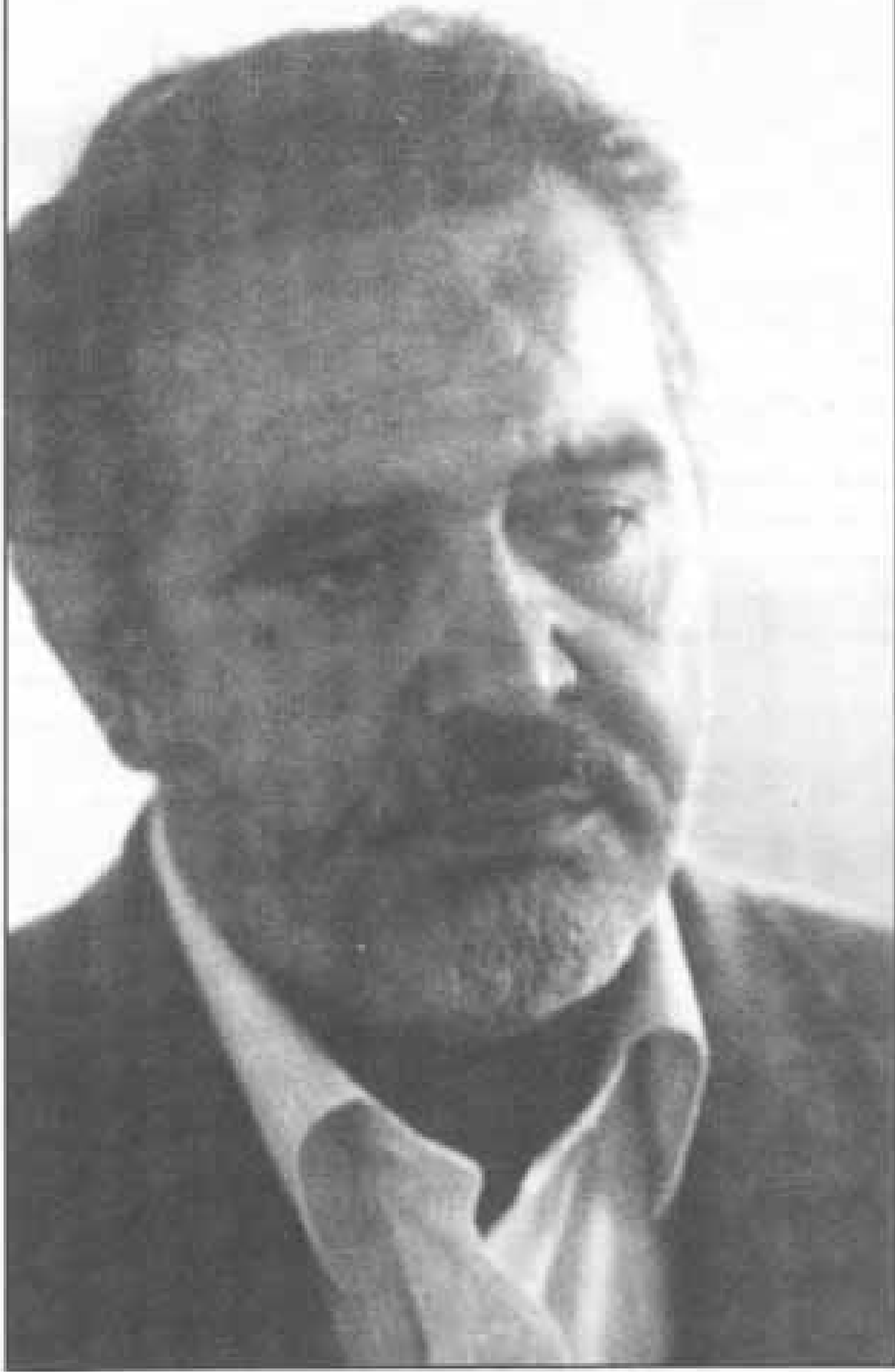
با تو هستم ای دل هر جایی ام
ای شده سرمایه‌ی رسوائی ام
با تو ای تاریک دل، بر تو فروش
با تو ای گندم نمایی جو فروش
هیچ کفنی از که دارم آبرو؟
هیچ کفنی با که هستم روبرو؟

سوال توصیه‌ای برای مداحان در خصوص لباس و رفتار...؟

با لباسی و قیافه‌ای که اصلاً بوی امام حسین (ع) نمی‌دهد، به مجلس امام حسین (ع) نیایم، نمی‌گویم بی‌ریش، نه جهنم است و ریش دار... می‌گویم لباس پرستار، آرامشی برای بیمار است، با صورت صاف و تب کشیده و با لباس سگ، پشت بلندگو نرویم، بوی سیدالشهدا نمی‌دهد.

سوال بهترین مرتبه‌ای که دوست دارید برای اهل بیت عصمت و طهارت بخوانید، کدام است؟

فکر می‌کنم روضه‌ی حضرت زهرا (س) باشد، اما بستگی به حال دارد، البته مردم من را به روضه خاتم فاطمه زهرا (س) می‌شناسند و شاید خودم هم دوست قطعه





با نگاهی گذرا به کتب مختلف روایی، تاریخی درمی یابیم عالمان دینی، در بیان احادیث از املمان معصوم دقت نظر فراوانی داشته‌اند و احادیثی را، که در متن یا سند آن شک و شبهه‌ای باشد، به سادگی بیان نمی‌کرده‌اند. متأسفانه این وسواس و دقت که کاملاً بجا و ضروری نیز هست، امروزه گاه مراعات نمی‌شود و باعث می‌شود که وقایع و گفتارهای تحریف شده‌ای در هیأتها و مجالس اباعبدالله (ع) مطرح شود.

در این نوشتار به چند مورد از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا.

این عبارت بر معنا و مهم، در هیئات و دستجات عزاداری، همواره به عنوان یک شعار و حتی گاه دلیل و فلسفه‌ی بسیاری از مجالس حسینی مطرح می‌شود، اما متأسفانه در برخی موارد، به غلط، به عنوان حدیث و گفتاری از امام معصوم (ع) بیان شده است. به عنوان نمونه: مرحوم دکتر شریعتی در ابتدای یکی از مقالات خود درباره‌ی امام حسین (ع) این عبارت را به عنوان حدیث، به امام صادق (ع) نسبت داده است. اما با بررسی منابع حدیثی درمی یابیم که این عبارت بر معنا و مفهوم، حدیث بیان شده از سوی ائمه‌ی اطهار (ع) نیست، بلکه یکی از اشعار یکی از شعرائی معاصر امام صادق (ع) است. دکتر مهاجرانی درباره این موضوع در کتاب انقلاب عاشورا می‌نویسد: عبارت کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا، که مشهور و پررنگ است، را توانستم در مجموعه‌ی بحار الانوار، کتب اربعه و مستدرک الوسائل پیدا

کنم. آنچه در استفاده و اطمینان نسبت به این عبارت قانع کرد، اشاره امام خمینی (ره) است: دستور است برای همه، کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا. دستور است به اینکه هر روز و همه جا باید همان نهضت را ادامه بدهید. همان برنامه را.

قابل توجه این که، حضرت امام (ره) نیز این جمله را به عنوان حدیث نقل فرموده‌اند؛ بلکه به یک دستور کلی، تعبیر کرده‌اند.

۲. آن کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیا سیوف خذینی.

گفته می‌شود از جمله رجزها و شعارهایی که امام حسین (ع) به هنگام حمله به صفوف دشمن انشا فرمودند این جمله است؛ اما در بررسی‌ها و تحقیقات به عمل آمده، در هیچ منبع مورد اطمینانی شعار و رجز یاد شده یافت نشد؛ مگر شیخ محمد حویزی در قصیده‌ی حائریه‌ی خود، که این شعر را به عنوان زبان حال امام حسین (ع) بیان می‌کند. پس این عبارت معروف، حدیث یا روایت نقل شده از امام حسین (ع) نیست.

۳. یا قوم استقونی شرباً من الماء فقد نشفت کبدی من الظما؛

ای مردم، مرا سیراب کنید که از تشنگی کیدم خشک شده است.

آب خواستن امام از دشمن، با این جملات در هیچ یک از منابع نقل شده است و ظاهراً عدم توجه به مفهوم صحیح

و نیز صدر و ذیل یک جمله، موجب به وجود آمدن چنین اشتباهی شده است. توضیح اینکه موضوع، طلب آب از سوی امام حسین (ع) در سه موضع آمده است که هیچ یک از آنها ارتباطی به جمله‌ی مورد بحث و طلب آب توسط امام حسین (ع) و ندارد. یکی از آن موارد، طلب آب است برای حضرت علی اصغر (ع) که با جمله و مورد بالا، کاملاً متفاوت است.

در مورد دیگر، چنین آمده است: مردم کوفه در حالی به سوی آن حضرت هجوم بردند که ایشان در پی تحصیل آب بود و هر چه می‌خواست با آب خود به فرات حمله کند، آنان به وی حمله بردند تا اینکه او را از فرات دور ساختند. در مورد دیگر چنین آمده است: اباعبدالله (ع) در پی تحصیل آب بود و شعر به او گفت: "به خدا سوگند، وارد آب فرات نخواهی شد تا وارد عذاب شوی." به شکلی که بیان شد، در این دو مورد، گر چه کلمه "تحصیل" به کار رفته است، اما روشن است به قرینه‌ی "ورود" و "حمله به فرات" منظور، طلب و التماس کردن از مردم کوفه نیست؛ بلکه مفهوم کلمه‌ی "تحصیل" به دست آوردن آب از طریق حمله و ورود به فرات است.

اینک جای این بررسی فقهی است که اگر گوینده‌ی روزه‌داری، با توجه، مطلقاً مستقیماً و بدون شکل به امام معصوم نسبت دهد یا کلمه "استقی" را به حمله استقونی شربه من الماء... تبدیل سازد، روزه‌ی چنین فردی صحیح است یا نه؟ (۱)

عزاداری در استان لرستان



لیلا منصوری

استان لرستان در غرب ایران واقع شده و هم جوار استان‌های همدان، مرکزی، اصفهان و خوزستان می‌باشد. مرکز این استان، شهرستان خرم‌آباد بوده و دارای شهرهای مهمی چون بروجرد، درود، ازنا، کوهدشت، نورآباد، پل دختر و آشترو... می‌باشد؛ گویش محلی ساکنان این استان لری است.

اکثریت ساکنان این استان، شیعه مذهب بوده. ارادت خاصی به مولایشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فرزندانشان بخصوص سالار شهیدان دارند. این استان، دومین استان جنگ زده در دوران هشت سال دفاع مقدس بوده. مردم این استان در اکثر ناحیه‌ها و مناطق آن، جنگ را به صورتی ملموس حس نموده‌اند.

مردم این خطه از خاک ایران زمین، به روش خاصی به عزاداری پرداخته. ابراز ارادت به اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌نمایند.

ویژگی و نوع سوگواری در استان لرستان در ایام محرم، یعنی همان روزهای اول و دوم، تمام تکیه‌ها، مسجدها، سقاخانه‌ها، محافل و مجالس نوحه‌خوانی، آمادگی پذیرایی از عزاداران حسینی را دارند.

تکیه، مکانی است که وقف برگزاری مراسم مذهبی از جمله مجالس عزاداری، جشن‌های اعیاد و... شده و اغلب در ماه‌های محرم و صفر و رمضان سیاه‌پوش می‌شود و با تصاویر و کتیبه‌های مختلف فضایی آن را مزین می‌گردد.

سقاخانه‌ها، فلسفه‌ی راه‌اندازی سقاخانه‌ها، که بیشتر در این استان و استانهای همجوارش شناخته شده باشد،

بدین صورت است که، اشخاص و افرادی منزل و یا محلی را به عنوان سقاخانه در نظر می‌گیرند. در این ایام عزاداری آن محل را سیاه‌پوش کرده منبر گذاشته و در دهه‌ی اول، شمع بر منبر گذاشته یا چراغ، روشن می‌نمایند برخی افراد نیز منزل خود را سقاخانه می‌کنند و در این مدت شب‌ها، که مراسم نوحه‌خوانی و عزاداری برپاست. دسته‌های عزاداری و عموم مردم، جهت شرکت در عزاداری به سقاخانه‌ها رفت و آمد می‌نمایند. در روز ۹ و ۱۰ ماه محرم هم، در روز و شب مراسم سوگواری برقرار می‌باشد. که عموماً بتوان در سقاخانه‌ها تجمع می‌کنند و به عزاداری و سوگواری می‌پردازند. محبان حسین علیه‌السلام نیز در این مکان‌ها با نذری‌هایی مثل، چای، شیر و شربت از عزاداران پذیرایی می‌کنند.

روضه‌خوانی‌ها، نوعی عزاداری است که توسط بانوان صورت می‌گیرد، واصل و اساس این نوع سوگواری، بازهم به فلسفه‌ی نذری می‌رسد. مثلاً شخصی نذری می‌کند که در چند روز معین، چند منبر در منزل خود یا مساجد، برقرار کند و برنامه روضه‌خوانی برگزار نماید که گاه شرکت کنندگان برنامه از آقایان نیز می‌باشند ولی عموماً خانم‌ها این‌گونه مجالس را برپا می‌نمایند؛ گاهی نیز دیده می‌شود که روضه‌خوان برنامه هم خانم می‌باشد. معمولاً در پایان هر دوره مجلس روضه‌خوانی سفره‌ای نیز برپا می‌شود، سفره‌های نذری این خطه عبارتند از:

سفره‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، دارای تجمّل خاصی است که با خواندن سوره‌ی انعام و دعای توسل و زیارت عاشورا برگزار می‌شود. سفره‌ی حضرت رقیه سلام‌الله‌علیها،

یک نوع سفره‌ی کوچک و دور از تجمّل می‌باشد. که در آن زیارت عاشورا و دعاهای متفاوت با نظر روضه‌خوان، تلاوت می‌شود.

در روز اول و دوم تقریباً فعالیت خاصی صورت نمی‌پذیرد؛ ولی به مراتب، دسته‌ها بر جمعیت تر و شکل گرفته‌تر می‌شوند؛ تا اینکه در روزهای پنجم و ششم، دسته‌ها در سطح شهر، دسته‌دسته به سوگواری سالار شهیدان می‌پردازند و به تکایا و سقاخانه‌ها سر زده و ادای احترام می‌کنند؛ در سطح شهر عده‌ای از مردم هردسته‌ای را با توجه به نذری که دارند، دعوت نموده، با دادن غنا در ظهر و شب و یا با کیک، شیر، شربت و شیرینی... پذیرایی می‌کنند.

چگونگی شکل‌گیری دسته‌هایی که در استان، به هیأت معروفند،

اهالی محل، با هدایت فردی که به عنوان سرپرست انتخاب می‌شود، رهبری می‌شوند. این گروه‌ها دارای تعدادی پیش‌کسوت هستند که با کمک و همیاری مادی و معنوی مردم، دسته‌ی عزاداری خود را سرپا نگه می‌دارند؛ زیرا علاوه بر جنبه‌ی معنوی، جنبه‌ی مادی هم نیاز می‌باشد؛ از جمله تهیه‌ی لوازم و وسایل عزاداری شامل: طبل، سنج، زنجیر و چراغ برق... و چند نفر به عنوان مداح و نوحه‌سرا گاهی نیز در ابتدای این دسته‌ها گل دسته، علم، بیرق و... استفاده می‌شود. در روزهای تاسوعا و عاشورا، دسته‌ها به سطح شهر آمده عزاداری می‌نمایند.

عزاداری در لرستان به سه نوع کاشانی، نجفی و سنی است که صرفاً روش سنی را توصیف نموده‌ایم.

دسته‌های عزاداری در این منطقه به روش‌های ذیل می‌باشد:

- دسته‌های سینه‌زنی (الف) سینه‌زنی چلاب
- دسته‌های زنجیرزنی (ب) سینه‌زنی معمولی

منظور از سینه‌زنی چلاب همان سینه‌زنی عربی است. به صورتی که افراد گرد هم آمده و با چرخیدن دایره‌وار، سینه می‌زنند؛ این نوع عزاداری به سبب نزدیکی به استان خوزستان برگرفته از رسم آنان می‌باشد. که به عنوان یک نوع عزاداری عرب‌های ایران شناخته شده است.

سینه‌زنی و زنجیر زنی که در همه‌ی نقاط ایران بوده، نیاز به توضیح خاصی ندارد.

نوعی عزاداری توسط سادات با شدت و تلاش خاصی شکل می‌گیرد. که به قول معروف، از جان و دل در آن عزاداری از خود مایه می‌گذارند.

البته با توجه به اینکه ساکنان این استان لر هستند، از گویش‌های متفاوت لری و آداب و رسوم متفاوتی نیز برخوردارند، که شیوه و سنت عزاداری آنان، از این امر نشأت می‌گیرد.

ویژگی‌های عزاداری مردم استان لرستان

چهل منبر، تعزیه‌خوانی، سقا نمودن طفلان و کودکان گل گرفتن، گهواره بستن، نذری دادن از جمله سنت‌های عزاداری در این منطقه است.

چهل منبر، شخصی نذر می‌نماید. چهل منبر در چهل سقاخانه و یا تکیه برپا کند. بنابراین با پای برهنه به قصد ادای نذر رفته، شمع و چراغ روشن می‌نماید او باید شمع به همراه داشته باشد. ولی می‌تواند چراغ را

در پای منبر، روشن کند؛ چنانچه شخصی نتواند چهل مکان را پیدا نماید، در حد مقدور بسنده می‌کند. قابل ذکر است که از الزامات این عمل، این است که چهره فرد باید پوشیده باشد یعنی نقاب به چهره داشته باشد.

تعزیه خوانی

مانند تعزیه خوانی‌هایی که در کشور ایران، معمول و رایج می‌باشد.

سقا نمودن طفلان

سقا نمودن طفلان به این صورت است که، بر تن کودکان خود لباس سفید مانند لباس‌های عربی می‌پوشانند و تا در مدتی، که صاحب نذر در نظر دارد لباس کودک او را دیگران تهیه می‌نمایند. این کودکان تا هنگام بزرگ شدن، در دهه‌ی اول و هنگام عزاداری‌ها، آب و یا گلاب به عزاداران می‌نوشانند.

گل گرفتن

در روزهای ناسوعا و عاشورا، یک استخر یا حوضی مرکب از آب و گلاب و خاک مخلوط می‌کنند و اغلب سعی می‌کنند خاک آن پاک و مطهر باشد و اگر بتوانند از خاک قبور امامزادگان استفاده می‌نمایند. در این ایام، گل را به سرو صورت و لباس خود می‌گیرند؛ به صورتی که، حتی در برخی موارد، افراد قابل شناسایی نمی‌باشند. این عمل در لرستان در تمامی شهرهای آن مرسوم است. ولی در شهرستان خرم آباد با شدت بیشتری همراه است. در این شهرستان، در روزهای عزاداری، هیأت و دسته‌ی خاصی تشکیل نمی‌دهند و در سطح شهر، پایگاه‌هایی ایجاد کرده، منبر و بلندگو نصب می‌کنند تا مداحان، مدیحه سرایی نمایند و کلیه‌ی مردم اعم از مرد و زن، سینه می‌زنند و دسته‌های شهر که اغلب با

پای برهنه به عزاداری می‌پردازند به دور این پایگاه‌ها جمع شده زنجیر می‌زنند؛ در آن حال عزاداران، تمام بدن خود را با گل‌های آن حوض یا استخر آغشته می‌نمایند.

گهواره بستن

به نیت طفلان دشت کربلا و شیرخواران اهل بیت امام حسین علیه‌السلام (مانند علی اصغر...) کودکان خویش را کفن پوش پالیزپوش می‌نمایند. در این حال، مردم به نیت سادات و کودکان اهل بیت علیهم‌السلام، کمک‌های مالی خود را نذر گهواره می‌کنند. این گهواره‌ها به همراه علم، در اول و سر دسته هیأتها قرار می‌گیرند؛ نذرهایی که به هیأت می‌رسد. وقف عزاداری و سرمایه‌گذاریهای معنوی می‌شود.

نذری بزی

نوع نذری‌های این منطقه متفاوت است. اعم از هلیم، رشیدی، آش‌های متفاوت، آپگوش، خوراگ چلو، قورمه و قیبه و... غذاهای متفاوتی است که در وعده‌های غذای شام و نهار، برای عزاداران و اهالی محل آماده و پخش می‌شود.

شیوه‌ی تقسیم نذری به این حالت است که خانواده‌ای که نذری دارد، دسته‌ای را دعوت نموده ضمن پذیرایی از افراد دسته، قسمتی از غذا را نیز تقسیم می‌نمایند و رسم بر این است که افراد خود جهت تهیه‌ی غذا به محل نذری بزی می‌آیند و به عرف محلی کاسه به دست

می‌باشند. حالت دیگر آن است که کلیه‌ی نذر پخت شده را به میان کاسه بدست‌ها تقسیم می‌کنند.



آلمان عاشورا در کشور

حجه الاسلام والمسلمین دکتر عبدالکریم بی آزار شیرازی

در روزهای تاسوعا و عاشورا، در مرکز اسلامی اغلب مراسم با سخنرانی و در آخر عزاداری و سینه زنی برگزار می گردد و کمتر با خرافات آمیخته است.

در هامبورگ، مراسم عاشورا همچنان زنده است.

آلمان، منطقه‌ی وسیعی در اروپای مرکزی است به مساحت ۴۴۳/۹۵۲ کیلومتر مربع، که در میان کشورهای دانمارک، لهستان، اتریش، سویس، فرانسه، لوکزامبورگ، بلژیک و هلند قرار دارد.

اسلام در آلمان

تا اوایل قرن حاضر، بیشتر مسلمانان مقیم این کشور را بازرگانان و دانشجویان و جهانگردان مسلمان تشکیل می دادند. پس از جنگ جهانی اول، گروهی از سربازان و افسران مسلمان ارتش هائی درگیر، در آلمان باقی ماندند. اینان با مهاجرانی که بعد از انقلاب ۱۹۱۷ شوروی از مناطق مسلمان نشین روسیه به این سرزمین آمدند، شمار مسلمانان این کشور را افزایش دادند. بعد از جنگ جهانی دوم نیز حدود پنج هزار مسلمان از مناطق مسلمان نشین شوروی سابق همچون ترکمنستان، آذربایجان، قفقاز و ولگای شمالی به این کشور، هجرت کردند؛ سپس با رفتن مسلمانان ترک و یوگسلاو به آلمان غربی، بتدریج شمار مسلمانان در این کشور بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت.

بر اساس جدیدترین آمار، شمار کارگران مسلمان ترک تبار مقیم آلمان غربی در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۳ شمسی)، ۶.۱ میلیون نفر بوده است.

عده‌ی دانشجویان مسلمان در اواخر ۱۹۷۰ (۱۳۵۰ شمسی) ۱۵۰۰۰۰ نفر رسیده است، بخش دیگری از مسلمانان این کشور را تجار تشکیل می دهند.

امروزه بنا بر منابع خود آلمانی‌ها، نزدیک به دو میلیون نفر مسلمان در جمهوری فدرال آلمان زندگی می کنند.

شیعه در آلمان

جمع کثیری از مسلمانان مقیم آلمان، شیعه هستند؛ که بیشتر در شهرهای فرانکفورت، مونیخ، آخن، هامبور و هامبورگ زندگی می کنند.

در این میان، بزرگترین جامعه‌ی مسلمانان شیعه در هامبورگ اقامت دارند. تا سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ شمسی) بین هفت تا پانزده هزار ایرانی در آلمان غربی زندگی می کردند.

نخستین مسجدی که در آلمان، بنا شد مسجد آنتونینسک بود که در سال ۱۷۸۰ میلادی (۱۲۹۷ هجری) در پارک آنتونینسک برلین ساخته شد.

این مسجد توسط یک شاهزاده‌ی آلمانی، که با دختری ترک ازدواج کرد و به دین اسلام درآمد، احداث گردیده است. در حال حاضر نماز عید فطر و عید قربان در این مسجد برپا می شود.

در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲ شمسی) به تقاضای

جمعی از شیعیان ایرانی مقیم هامبورگ، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی با احداث مسجدی در آن شهر موافقت کردند. سنگ بنای این مسجد بزرگ، که بعدها به مرکز اسلامی هامبورگ مشهور شد، در نیمه‌ی شعبان ۱۳۳۸ شمسی در زمینی به مساحت ۴.۳۷۷۴ متر مربع در بهترین نقطه‌ی شهر هامبورگ واقع در کنار دریاچه‌ی آستر توسط حجت الاسلام محمد محقق، نماینده‌ی مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، و با حضور انبوهی از مسلمانان و بزرگان شهر و منتسرفان آلمان، برپا گردید.

از سال ۱۳۴۴ شمسی، دانشگاه کلن آلمان مرکزی به نام مرکز تحقیقات علوم و عقاید شیعی تاسیس کرده، که تاکنون بیش از ۸۰۰۰ جلد از کتب شیعی اعم از فقهی، اصولی، کلامی، رجال، فلسفی، تاریخی، ادبی و... در آن جمع آوری شده است. از سال ۱۳۴۷ توجه خاصی نسبت به عقاید شیعه در آلمان پدید آمده و در مدت کوتاهی کتابها و مقالات فراوانی از دانشمندان آلمانی چون بروفسور آروین گرف انتشار یافته است.

هر ساله، مراسم عاشورا در مرکز اسلامی هامبورگ با شرکت عده‌ی کثیری، بیش از دو هزار نفر، برگزار می گردد.

تعداد مسلمانان شیعه و سنی در شهر هامبورگ، مابین ۸۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ نفر و در کل آلمان تا دو و نیم میلیون نفر است.

پس از گذشت سالها، چه قبل از انقلاب اسلامی و چه بعد از آن، عده‌ی کثیری، فقط به عشق امام حسین (ع) و اهل بیت، فقط در دو روز تاسوعا و عاشورا در مرکز اسلامی هامبورگ حاضر می شوند.

در روزهای تاسوعا و عاشورا، در مرکز اسلامی اغلب مراسم با سخنرانی و در آخر عزاداری و سینه زنی برگزار می گردد و کمتر با خرافات آمیخته است. البته در طبقه‌ی زیرزمین، هر ساله در دهه‌ی اول محرم، خواهران و برادران مسلمان پاکستانی، که تعدادشان شاید به دوپست نفر می رسد، با شمایل و شبه سازی، عزاداری می کنند که بیشتر سنتی و کمتر تاریخی است.

در هامبورگ، مراسم عاشورا همچنان زنده است.

۱. فایره المعارف شیخ، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. همان، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۳. رجوع شود به مقاله آقای دکتر فلاطوری تحت عنوان تحقیق عقاید و علوم شیعی در پادشاهی هلند امینی، ص ۲۲۵.

بانمی خیر

سید محمد سادات اخوی
(۱)

سر گذر، منم و ته گذر، حاج رحیم، تومانی هفت صنار با هم فرق داریم. بنده‌ی خدا، صد دفعه بهش گفته‌ام جنس‌های معازرات را دو، سه برابر، بفروش، عوضش، کار خیرت هم زیاد می‌شود... کو گوش شنوا؟!... شکر خدا ما که با همین کار، سال پیش، ۳۰۰ میلیون تومانی دادیم به این خیره‌ها... این بنده‌ی خدا چی؟... سر و نه‌اش توانست یک مدرسه بسازد... آن هم کجا؟... وسط روستای نمی‌دانم چی چی!... نه دوربینی پیدا می‌شود و نه خورش به جایی می‌رسد. ما که دنبال این چیزها نیستیم، اما خداوند خودش جلوه دهنده کار خیر است، ما چرا بخیل شدیم؟! (۲)

آخیش...! ماه محرم دارد می‌رسد. سفارش کردم "مشهدی رشید" برود توی انار کارخانه و دیگ‌های غذا و اجاق‌ها را در بیابورد و تمیز کند. قسمت باشد، هر شب را شام می‌دهم. هر طور شده باید از پارسال بیشتر باشد. از این جماعتی که دعوت می‌کنم، بالاخره چند نفری پیدا می‌شوند که بعدش بشود روی قرارداد و خریدشان حساب کرد. چند تا از این "مقامات" را هم دعوت می‌کنم. ممکن است پس فردا مجوزی، چیزی لازم باشد، این طوری، اسم تشکیلات ما بادشان می‌ماند. (۳)

فخرالدین، دهانش بوی سیگار می‌داد. گفتم "ها" کند. کرد. بوی گند سیگار داد. زدم نوبی گوشش. مثل اسب، شیهه کشید و رفت پیش منزل. صد دفعه به حاج خانم سردم این بچه را لوس نکند. (۴)

امروز، روز اول "روضه" بود. مداح و واعظ را با هزار زحمت پیدا کردم. نقدی دو میلیون تومان داده‌ام تا بیایند. خوبی‌اش این است که مشهورند و مردم به هوای اسمشان هم که شده می‌آیند. فکرتش را کرده‌ام. پس فردا "جو" می‌آفتد که: "حاجی کولای کرد. شسی هزار نفر رو شام می‌داد... اونم سی شب..."

لعنت بر شیطان! نباید اخلاصم را خراب کنم. (۵)

مرد حساسی! وسط جلسه‌ی روضه، جای این حرفه‌است؟... بنده خدا آمده وسط برنامه، بقیه‌ام را گرفته که برای دانشجوهای دانشگاه... "خوابگاه می‌خواهند بزنند... خوب بزنند. ولی آخرش چه؟... این همه دانشجو که فرار است پس فردا بیکار بشوند و نصفشان بروند گوشه

خیابان‌ها و... لا اله الا الله...!... از این بدتر، آمدیم بچه‌هایی این خوابگاه، توی خیابان، آن یکی‌ها را دیدند و خلاصه، از این عشق و عاشقی‌ها راه افتاد، خوب ما جواب والدین‌شان را چه می‌دهیم؟

دست آخر فکر کردم خوب نیست، کمک کنم. (۶)

نگاه کن مردم را... عجب بساطی است، این حاج رحیم، آمده سه شب شام گذاشته برای شب تاسوعا و شب عاشورا و شب شام غریبان... آن وقت، دو برابر خانه ما آدم می‌رود، خوب است که قیمة می‌دهد، اگر جوجه کتاب بود، چه خبر می‌شد. مداحش هم آدم معروفی نیست. سخنانش هم یکی از این آدم‌های قدیمی است... راستی جوجه کتاب!... چرا زودتر به فکرم نرسید!... (۷)

دست فخرالدین درد نکند. با کامپیوترش عجب باحال طراحی کرد. یک اعلان زد بیست: "مراسم عزاداری با اطعام (جوجه کتاب می‌استخوان). التماس دعا: حاج کریم"

زیرش هم نشانی را زد... حقا که "پسر کو ندارد...". می‌دهم بچه‌هایی آبدارخانه ببرند پخش بکنند... آخرش هم مختصر مرحمتی اینی می‌دهم که فکر نکنند کار مفتکی کرده‌اند. (۸)

جلسه، خوب شلوغ شد. بیست تا دیگ زدم که تا سر خیابان برسند، بوی جوجه کتاب خیابان را برداشته بود. اگر ده تا دیگر می‌زدم، کیفیتش بیشتر بود، خانه رحیم هم بدک نبود. فردا شب، کتاب برگ می‌دهم. بولش هم مهم نیست، مهم این است که بعد از این عزاداری و مخلقاتش، بالاخره یک سری رفیق بانفوذ پیدا می‌شود... ما که فقط برای خدا این سفره را پیش کرده‌ایم. (۹)

می‌دانی؟... یک جای دیگر می‌لنگد. آدم این همه خرج می‌کند... این همه زندگی را سر و سامان می‌دهد... آن وقت، توی چشم جماعت بیداست که "توست" ندارند.

بیست سال پیش و در عنوان جوانی، روح حقیقت خویش او را بر آن داشت تا به ندای درونی خود لبیک گوید و اسلام را به عنوان راه سعادت خود انتخاب کند.

وقتی که با او صحبت می‌کنیم، عشق به اسلام و حضرت اباعبدالله در صحبت‌هایش موج می‌زند.

محمد والدمن شخصی است که در قلب دنیای غرب به دنیا آمده، در آنجا رشد یافته و با حریت تمام گم‌گشته‌ی خویش را در متن دنیای اسلام و شیعه یافته است.

در سال ۱۹۶۲ میلادی در خانواده‌ای مسیحی در اتریش متولد شده و پس از اتمام دبیرستان و اخذ دیپلم و گذراندن دوره‌ی سربازی، در سال ۱۹۸۲ میلادی مسلمان شده است در همان سال، مقارن با سال ۱۳۶۱ شمسی وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قم شده، ضمن گذراندن دروس حوزوی، موفق به اخذ فوق لیسانس الهیات از مؤسسه‌ی امام خمینی گشته است. او را به دفتر نشریه دعوت نمودیم و گفتگوی دوستانه‌ای با او داشتیم که از نظر آن خواهد گذشت.

سوال چگونه مسلمان شدید و از چه سالی برای تحصیلات علوم حوزوی به قم آمدید؟

در سنین نوجوانی من، که خوب دهی هفتاد میلادی بود، خبر خاصی از اسلام نبود و تنها چیزهایی که از اسلام می‌دانستیم این بود که مسلمان باید یک بار در عمرش حتماً به حج برود، نباید شراب بخورد؛ نباید گوشت خوک بخورد و بیشتر از این هم اطلاعی نداشتیم و همین مسایل را هم از ترکیه‌ای‌ها و یا اتریشی‌هایی که رفت و آمد داشتند شنیده بودیم و می‌دانستیم.

تا اینکه، خواهر من با یک مرد ایرانی مسلمان ازدواج کرد و از دین مسیحیت خارج شد و به دین شوهرش درآمد. این برای من سؤال شده بود که چرا خواهرم از دین آبا و اجدادی‌اش خارج شده و دین جدیدی را اختیار نموده، دینی که خانواده‌ی ما اصلاً آن را نمی‌شناخت.

گاهی هم که آنها جلوی ما نماز می‌خواندند، پدر و مادر من فکر می‌کردند که اینها آن سگی را که بر روی آن سجده می‌کنند مورد پرستش قرار می‌دهند.

ما می‌دیدیم که قوانین و قواعد دین اسلام، خیلی شبیه دین مسیحیت است؛ می‌دیدیم که مسلمانان پس از گذشت ۱۴۰۰ سال، هنوز به دیشنان به طور سنتی عمل می‌کنند، ولی از دین مسیحیت چیزی به غیر از یک بیکره‌ی بی‌جان باقی نمانده. که عمل، در آن جایی ندارد. همه‌ی اینها باعث شد که روز به روز کنجکاو‌ی من بیشتر شود؛ تحقیقات بیشتری را در مورد اسلام و مسیحیت انجام دهم و در نهایت، در سن ۲۰ سالگی، بعد از اتمام تحصیلات و سربازی، مسلمان شدم و یکی دو هفته بعد از اسلام آوردن تیر، وارد ایران و وارد حوزه‌ی علمیه شدم. یعنی دقیقاً سال ۶۱ هجری

سوال در ایران، چه چیزهایی شما را تحت تأثیر قرار داد؟

اول این که دیدم مسلمانان به دین خود عمل می‌کنند و شاهد آن هم، انقلاب اسلامی بود که مسلمان شدن من همراه با این واقعه‌ی بزرگ بود و دوم، جدا بودن دین از سیاست و اینکه رهبر این انقلاب و نهضت بزرگ سیاسی، یک شخصیت دینی مثل امام خمینی (ره) بود؛ شخصیتی که ضمن حفظ موقعیت دینی و مذهبی خودش، رهبر یک انقلاب و یک نهضت سیاسی بود؛ مردم نیز از او بی‌روی می‌نمودند و حتی جان خود را در این راه، ایثار می‌نمودند و این، ایثار، چیزی بود که ما در فضایی غرب و مادی اصلاً نمی‌شناختیم.

سوال مهم‌ترین انگیزه‌ی شما از گرایش به اسلام چه بود؟

مهم‌ترین انگیزه‌ی من، احساس نیاز به مذهب و معنویت بود. خوب، آن زمان خیلی با دین اسلام آشنا نبودیم، ولی هر چه بزرگ‌تر می‌شدم، احساس نیاز بیشتری به دین و معنویت

هر چه در مسیحیت جستجو می‌کردم، اشباع نمی‌شدم، تا وقتی که با دین اسلام آشنا شدم و آن را عمیق و پرمغز یافتیم.

البته دست اندرکاران دولت‌های غربی نیز، از این بابت خوشحالند که مردم هنوز به سوی اسلام، گرایش پیدا نکرده‌اند و از این واقعه نیز تا می‌توانند، جلوگیری می‌نمایند؛ تا جایی که بتوانند اسلام را بد جلوه می‌دهند و مردم را از آن دور می‌کنند؛ بودیسم را دین محبت و عاطفه نشان می‌دهند و آن را دین کاملی معرفی می‌کنند.

من دو هدف را برای عزاداری تصور می‌کنم زنده نگه داشتن مظلومیت امام حسین و زنده نگه داشتن دین اسلام، که هر دو، هدف بسیار والایی است.

گفتگو با محمد والد من اهل اتریش

شیعه

بسیار مظلوم است



بدا می‌کردم. در آن جهان مادی که ما زندگی می‌کردیم، معلوم نبود خدایی هست یا نه؛ برای من، همیشه این سؤال وجود داشت، ولی جواب خوبی برای آن پیدا نکرده بودم. هر چه در مسیحیت جستجو می‌کردم، اشباع نمی‌شدم. تا وقتی که با دین اسلام آشنا شدم و آن را عمیق و بر مغز بافتم. دیدم در تمام شیون زندگی دستورالعمل دارد؛ حق و حقیقت در آن موج می‌زند؛ اما در اینجا باید بگویم مهم‌ترین و عمیق‌ترین تأثیری که در این زمینه بود، همان عزاداری امام حسین (ع) بود و اینکه امام حسین علیه‌السلام و اهل بیتش جانشان را در راه حفظ اسلام فدا کردند تا اینکه اسلام باقی بماند و زنده نگه داشته شود تا بدست ما برسد.

حکایت زمانی که در اتریش زندگی می‌کردید، عزاداری به سبک و روش ایرانی‌ها را در آنجا دیده بودید؟
خیر، در اتریش ندیده بودم؛ فقط وقتی در آنجا بودم یک فیلم از حبه دیده بودم که دامادمان آورده بود و بسیار هم برای ما جالب بود که، جوانان و سبحان این گونه در راه آرمان خود و در راه دین خود، با نمسک به امام و مقتدای خود، بی‌آلایش و پاک‌باخته می‌جنگند و از مرز و بوم خود دفاع می‌کنند.
اولین باری که در ایران شاهد عزاداری مردم بودم، برای من جالب بود و تأثیر عمیقی بر روی من گذاشت؛ چرا که می‌دیدم مسلمانان نه فقط در عزاداری بلکه در نهضت و هدف نیز، راه حسین را زنده نگه داشته و به او نمسک نموده‌اند.

حکایت در این چند سالی که در ایران بودید، حتماً به



شهرهای زیادی سفر کرده‌اید؛ در کدام شهرها، عزاداری را برشورتر دیده‌اید؟
البته در هر شهری، عزاداری با شیوه‌ی مخصوصی صورت می‌پذیرد ولی در هیچ‌جا مانند قم، برشور و ارجل نیست؛ چرا که در هر شهر، باید حتماً به مسجد یا حسینیه‌ای بروید و برای حسین را احساس کنید؛ ولی در ایام عزای به قم که وارد می‌شوید تمام در و دیوار شهر، بوی مابم و عزای می‌دهد؛ در خیابانها تردد بسیار مشکل است و دسته‌های عزاداری، مرتب در رفت و آمدند. یکی از جلوه‌های مهمی که در شهر قم وجود دارد ورود دسته‌های عزاداری به حرم حضرت معصومه (س) است. که این خود یکی از علل برشورتر شدن عزاداری در این شهر است.

حکایت یک موجی که اکنون در دنیای غرب ایجاد شده، گرایش به معنویت و فرار از مادیّت است؛ آیا این موج به اتریش هم رسیده است؟

غرب، بعد از آثار خشونت‌باری که بعد از جنگ جهانی دوم نصیب آن شد و کشورهای مثل اتریش و آلمان تا حدود 270 ویران شدند، دچار یک روحیه عمومی ضد خشونت و محبت طلب شده؛ آنان در ابتدا می‌خواستند این نیاز به محبت را از طریق مسایل جنسی اشباع نمایند و جامعه‌ی غرب در دهه‌ی 60 به این سمت و سو، سوق پیدا کرد؛ اما در اواخر دهه‌ی 90 مردم به آثار مخرب این روش، بیشتر پی بردند و در پی راه دیگری برای بدست آوردن گمشده‌ی خود رفتند.

آنان می‌بینیم که مردم با استقبال از "بودیسم" این راه را برگزیدند و با اعتقاد محکمی به مسایل خرافی بودیسم، به سوی آن سوق پیدا کرده‌اند؛ برای مثال در بودیسم، مسأله‌ای که از آن، به موج انرژی مثبت و مسائلی که از آن به موج انرژی منفی تعبیر می‌شود، وجود دارد. آنها می‌گویند هر گاه انسان شاد است موج انرژی مثبت او را فرا گرفته و هر گاه اندوهناک است، موج انرژی منفی او را فرا گرفته است؛ ولی هیچ‌گاه به این نکته نمی‌پردازند که، این موج انرژی مثبت یا منفی از کجا می‌آید و چه ارتباطی با جهان معنویت یا جهان بعد از مرگ دارد؟ خوب، البته دست اندرکاران دولت‌های غربی نیز، از این بابت خوشحالند که مردم هنوز به سوی اسلام، گرایش پیدا نکرده‌اند و از این واقعه نیز تا می‌توانند، جلوگیری می‌نمایند؛ تا جایی که بتوانند اسلام را بد جلوه می‌دهند و مردم را از آن دور می‌کنند؛ بودیسم را دین محبت و عاطفه نشان می‌دهند و آن را دین کاملی معرفی می‌کنند.

متأسفانه مردم اتریش هم که از این قاعده مستثنی نیستند و این نیاز را در خود احساس نموده‌اند و به این عقاید گرایش پیدا کرده‌اند.

حکایت چند نفر شیعه در اتریش وجود دارد و شما به عنوان یک روحانی و تحصیل‌کرده‌ی علوم و معارف اسلامی، چه تأثیری بر مردم اتریش داشته‌اید؟
در این باره باید بگویم که شیعه، بسیار مظلوم است. در آنجا در بین 8 میلیون نفر جمعیت اتریش، حدود 400 هزار نفر مسلمان است و در بین این 400 هزار نفر مسلمان، تنها چهل نفر شیعه وجود دارد.

تا به حال ما نتوانسته‌ایم اثر زیادی در آنجا داشته باشیم و این، به دلیل امکانات بسیار کم و محدود و به خاطر تبلیغات سوء و بساز قوی‌ای است که غربیان علیه ما دارند. آنان ایرانیان را به عنوان طالبان معرفی می‌کنند؛ تمام رسانه‌های غربی با تفاق و با هماهنگی علیه اسلام، تبلیغات سوء دارند و از مسلمانان، یک چهره‌ی منفی در نظر مردم ساخته‌اند؛ تا جایی که، وقتی من می‌خواستم به ایران بیایم، پدر و مادرم به من توصیه می‌کردند که، مواظب مردم باش که، وقتی شعار مرگ بر آمریکا می‌دهد، تو را دستگیر نکنند!
مردم در اتریش معمولاً از ما شیعیان دوری می‌کنند و سعی دارند که با ما روبرو نشوند؛ بعضی ما را تروریسم

می‌خوانند و می‌گویند شما همه خشونت طلبید! طبیعتاً ما اگر بخواهیم با این ذهنیت مقابله کنیم، بسیار سخت و دشوار است و به نیرو و امکانات زیادی نیاز دارد، که متأسفانه ما فاقد این امکانات و نیرو هستیم.

حکایت شما هدف از عزاداری را چه می‌دانید؟
من دو هدف را برای عزاداری تصور می‌کنم زنده نگه داشتن مطلوبیت امام حسین و زنده نگه داشتن دین اسلام، که هر دو، هدف بسیار والایی است. فکر می‌کنم با این عزاداری‌ها خود انسان هم، اگر توجه به بعضی از مسایل داشته باشد، خودش هم باید "حسینی" شود. خلق و خویش "حسینی" شود؛ فکرش "حسینی" شود. من این معنویت و حالت را در اهل سنت نمی‌بینم و این را بخاطر عدم وجود چنین فضا و اعتقادی در اهل سنت می‌دانم.

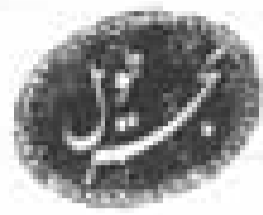
حکایت آقای والد من! لطفاً در مورد شیوه‌ی عزاداری در اتریش برای ما توضیح بدهید.
البته، همان‌طور که عرض کردم، مکتب شیعه در بین مسلمانان اتریش، مظلوم واقع شده و امکانات ایشان بسیار کم است. طبیعتاً وضع عزاداری در آنجا، مثل ایران نیست و با این وسعت، نمی‌توان در آنجا عزاداری نمود.
در عین حال، خود این برادران جلساتی را تشکیل می‌دهند و در روز تاسوعا و عاشورا به عزاداری می‌پردازند، البته بیشتر این عزاداری، به روش صحبت پیرامون ذکر وقایع عاشورا و اهداف قیام حضرت ابا عبدالله برگزار می‌شود و اخیراً هم، کمی "مرثیه‌خوانی" رونق یافته است؛ البته بسیار مختصر است. برای کودکان نیز برنامه‌هایی داریم تا بتوانیم آنها را از کودکی، با اهداف حضرت سیدالشهدا، آشنا بسازیم.

فرهنگ عزاداری برادران اتریشی، دقیقاً منطبق با برادران ایرانی نیست و بعضی از شیوه‌های عزاداری ایرانیان، در آنجا پذیرفته نیست؛ مثلاً این که معمولاً برادران ایرانی وقتی می‌خواهند عزاداری کنند سیستم صوتی بسیار قوی‌ای دارند و صدای بلندگوها را زیاد می‌کنند؛ اما شیعیان اتریشی بیم آن را دارند که شاید مزاحم همسایه باشند و خوب برای آنها جلوه‌ی خوبی ندارد.
خوب، همسایه‌ها معمولاً غیر مسلمانند و اذیت می‌شوند و این کار در آنجا صلاح نیست.
و با اینکه برادران اتریشی، بیشتر دنبال مسایل و جنبه‌های معنوی این عزاداری هستند؛ اما ما متأسفانه در بعضی مواقع در بین برادران ایرانی می‌بینیم که دنبال جنبه‌های ظاهری عزاداری هستند؛ گریه‌هایی دروغین می‌کنند و به برخی حرکات سینه‌زنی یا حرکات دیگری می‌پردازند و به اصطلاح بعضی‌ها، بازیگری می‌کنند نه عزاداری...

ما باید فرهنگ "حسینی" را با فرهنگ مسلمانان کشورهای مختلف تلفیق کنیم و فرهنگ صحیح عزاداری را به آن کشورها صادر نماییم. شنیده‌ام که در انگلستان هم، چنین مشکلی هست و در ایتالیا هم، خودم رفتم و دیدم که این مشکل وجود دارد.

حکایت آیا شیعیان اتریش، دارای حسینیه، مسجد یا پایگاه خاصی هستند؟
خیر. متأسفانه شیعه دارای مکان چشم‌گیر یا مسجد عظیمی نیست؛ ولی جایی هست که دوستان در آن تجمع می‌کنند و به وظایف خود عمل می‌نمایند.

حکایت با تشکر از شما که دعوت ما را قبول فرمودید و وقتان را در اختیار نشریه قرار دادید.



آن صندل که می درزید

علی مهر



تند تند می‌زد. چشم ریز کرد. می‌خواست بداند کیست که در این وقت شب در این کوچه‌ی تاریک جلوی او را گرفته؟ او که با کسی کاری ندارد. شعبان... شعبان بی‌مخ؟

می‌شناختش. باج گیر سر گذر. مردم محل از دست او و نوجه‌هایش آسایش نداشتند. سراغ هر کس می‌آمد، خیر نبود. کاسب‌ها هر ماه باید چیزی برای او کنار می‌گذاشتند.

جبری، انگار تویی بزرگ برت شده بود بیرون. خورده بود به جعبه‌ها، جعبه‌ها ریخته بودند زمین. میوه‌ها پخش شده بود توی کوچه. بیرمرد میان جعبه‌ها ولو شده بود. پیشانی‌اش شکافته بود. خون روی صورتش سیار زده بود. ناگهان چیزی انگار خورده بود توی شیشه. صدای مهیب فرور پختن شیشه بیجده بود توی کوچه. بیرمرد نیم خیز شده بود. دو دوسنی کوبید توی سرش: «ای خدا»

شعبان بی‌مخ، تویی درگاه، نوک سبیلش را به دندان گرفته بود و به بیرمرد زل زده بود. آنها را نشانی گذاشتم تا هیچ وقت پادت نرود شعبان کیه؟ حق لوطی یعنی چه؟

اما من که کاسب نیستم. چیزی ندارم... این وقت شب... یعنی مرا نمی‌شناسند؟ چرا می‌شناسند...

شعبان می‌خواست چیزی بگوید. دهانش را گشود اما چیزی نگفت. فکر کرد چه بگوید؟ از کجا شروع کند؟ وقایع آن روز را به خاطر آورد: تویی قهوه‌خانه، انا و اطوارهایی اسید، قش و ریسه رفتن او و نوجه‌هایش. «لا اله الا الله» و «السلام علیک یا ابا عبدالله» گفتن‌هایی قهوه‌چی و... زن که برای چندمین شب آمده بود جلوی قهوه‌خانه و زل زده بود به او. شبهای قبل هم چند دقیقه می‌ایستاد. به او نگاه می‌کرد. چادرش را از جلوی صورتش کنار می‌برد. لیخندی می‌زد و می‌رفت. کسی انگار به شعبان گفته بود: «ترو بین چه می‌خواهد؟» و قهقهه زده بود. خواست بلند شود که انگار کسی گفته بود: «یدالله را می‌شناسی».

تاریکی همه جا را فرا گرفته بود. شهر از نفس افتاده بود. کوچه خلوت بود. همه رفته بودند جز چند خادم حسینه که مشغول رفت و روب و شستن استکانها برای فردا بودند. این پا و آن پا کرد اما چشم از در بر نداشت. صدایی آمد. صدای خسته و آرام قدمهایی روی سنگفرش حیاط. آمد توی دالان. خودش بود: حاج غلام. تویی درگاه ایستاد. نگاهی به آسمان کرد. یک پارچه سیاه بود. بر از بولکهای نور. زیر لب چیزی گفت. سر برگرداند و به حیاط نگاه کرد و دوباره لبهایش تکان خورد. برگشت به کوچه نگاه کرد. ساکت و تاریک. «بسم الله» گفت و پا به کوچه گذاشت. کوچه انگار خوابیده بود. صدایی نبود. جز همهمه‌هایی گنگ و دور. نگاهش افتاد به علم سر در هیأت. «السلام علیک یا ابا عبدالله» گفت و به راه افتاد. مرد. تویی تاریکی که سایه دیوار غلیظ ترش کرده بود. همچنان ایستاده بود. دست به کمر برد و روی قفه ای که بر شانش بود کشید. انگار بخواهد مطمئن شود.

حاج غلام آرام قدم برمی‌داشت. به زمین نگاه می‌کرد و زیر لب چیزهایی می‌گفت. صدایی آمد. ایستاد. سر بلند کرد. انگار چیزی در سایه‌ی دیوار کوچه، تکان خورد. برق دو چشم را دید. یعنی...

ناگهان از سایه بیرون برید. حاج غلام قدمی عقب گذاشت. «بسم الله» گفت. قلبش



می شناخت، شوهر زن.

اسد خسته شده بود و نشسته بود. قهوه‌خانه آرام شده بود. صدایی از دور می‌آمد. شاید از حسینیه‌ی محله بالای: "حسین جان فدایت. فدای بچه‌هایت" به خود گفته بود. شاید بدالله نوری همین حسینیه باشد. گرمش شده بود. قهوه‌خانه دم کرده بود. کلاهش را برداشته بود. کسی گفته بود: "آقا شعبان! بگری؟" محل نگذاشته بود. نمی‌خواست محل بگذارد. چنگ زده بود به موهایش و زیر لب گفته بود: "ناموس... و موهایش را به هم ریخته بود. سر بلند کرده بود. زن رفته بود. بی‌آنکه چیزی بگوید بلند شده بود و زده بود بیرون.

حاج غلام از سر شب انتظارت را می‌کشم.

حاج غلام خواست برسد: "من؟"

اما نرسید. سعی کرد صدایش نلرزد. آب دهانش را فرو داد و گفت: "هنوز دست از این کارهایت برنداشتی شعبان! محرم است. از امام حسین (ع) خجالت بکش!"

خجالت کشیده بود. نادم حسینیه رفته بود. می‌خواست داخل شود اما انگار کسی گفته بود: "خجالت بکش."

از خودش پرسیده بود: "یعنی من هم می‌توانم بروم؟ دهانم را ظاهر کرده‌ام؟ اگر داخل شوم... حتماً آقا..."

صدای حاج غلام آمده بود. روضه‌ی حضرت ابوالفضل (ع) را خوانده بود.

حضرت ابوالفضل (ع) مشک بر دوش به سوی فرات می‌رفت. بچه‌ها جلوی خیمه ایستاده بودند. انگار سگینه (س) بود که دستهایش را رو به آسمان بلند کرده بود.

دو تکه نور، نوری چشمهای شعبان بازی می‌کردند. چشمهای شعبان بر اشک بود. قهقهه را نوری مشت فشرد: "حاج غلام می‌خواهم برایم روضه، حضرت ابوالفضل (ع) را بخوانی!"

آقا به فرات رسیده بود. صف نانجیب‌ها را به هم زده بود و با اسبش وارد فرات شده بود. مشک را از آب بر کرده بود و به دوش گرفته بود.

آخر، شعبان، این جا...

بخوان، برایم روضه‌ی حضرت ابوالفضل (ع) را بخوان. "مشتی آب برداشته بود. خشک بود. لپهای آقا خشک بود. مشت آب را به دهان نزدیک کرده بود: "مولایم نشسته است.

"شاید همین را فقط گفته بود که آب را ریخته بود."

نمی‌دانست چه بگوید. چه کار کند. شعبان روضه‌ی حضرت ابوالفضل (ع) می‌خواست. آن هم در اینجا و در این وقت شب!

شعبان دستش را بالا آورد. حاج غلام، برق قهقهه را دید.

با می‌خوانی یا...

و اشاره کرد به قهقهه.

آخر...

گفتم که یا...

آخر... این جا نمی‌شود... مناسب نیست. روضه را

باید بالای سر خواند. این خانه منراست نه

منراست...؟

شعبان به فکر فرو رفت. حاج غلام گفت: "بگذار فردا

شب..."

نه، امشب: من هم منراست، من می‌شوم منراست.

و رفت گوشه دیوار و زانو زد. حاج غلام به او نگاه کرد:

"خدایا، یعنی چه؟"

پس چرا معطلی؟

آخر...

آخر نداریم.

حاج غلام قدم اول را که برداشت "بسم‌الله" گفت و قدم

دوم گفت: "خدایا، خودم را به تو می‌سپارم." روی کمر

شعبان که نشست شعبان آهسته بلند شد. حاج غلام محکم

پیراهن او را گرفت: "نکنند بخواهد مرا بیاندازد؟ گمان نکنم،

آخر برای چه؟..."

شعبان به حالت رکوع ایستاد. حاج غلام نفس نوری

سینه‌اش را با صدا بیرون داد و ساکت شد.

پس چرا نمی‌خوانی؟

حضرت مشک و علم را به دست چپ داده بود و خوانده بود:

والله ان قطعتموا یمینی / انی احامی ابدأ عن دینی

از بازوی راستش خون می‌ریخت. نانجیبی پشت درخت کمین کرده بود.

حاج غلام می‌خواند و ارتعاش ضعیف شانه‌ها و کمر شعبان را حس می‌کرد.

"نانجیب از پشت درخت بیرون برید و شمشیر را بر بازوی چپ حضرت فرود آورد.

لحظه به لحظه لرزش شانه‌ها و بدن شعبان بیشتر می‌شد.

صدای حاج غلام می‌لرزید.

آقا ابوالفضل (ع) مشک را به دندان گرفته بود، برجم را

در میان دو بازوی قطع شده‌اش قرار داده بود و به سوی

خیمه‌ها رانده بود.

نانجیبی پشت صخره‌ای کمین کرده بود. بچه‌ها جلوی

خیمه‌ها ایستاده بودند.

حاج غلام صدای حق‌حق شعبان را می‌شنید. شانه‌ها و

همه‌ی بدن شعبان می‌لرزید. حاج غلام دستهایش را روی

کمر شعبان ستون کرد. بغضش را فرو خورد. لب گزید.

قطره اشکی از گوشه چشمش سرید و خواند.

از دور می‌آمد. بچه‌ها دستها را سایبان چشم قرار داده

بودند. تا بهتر ببینند. نزدیک که آمده بود شناخته بودند. امام

بود. خمیده، دست به کمر گرفته بود.

کسی گفته بود: انگار صدای عمو عباس (ع) بود."

امام ناخته بود سوی میدان. بچه‌ها نگران سوی فرات

نگاه کرده بودند. گر چه نه دلشان خوشحال بودند: امام (ع)

همراه عمو عباس (ع). هیچ کس نمی‌تواند به آنها آزاری

برساند. حتماً آب هم..."

اما امام آهسته قدم برمی‌داشت. دست به کمر گرفته بود

و سوی خیمه‌ها... عمه بود. عمه زینب که نگران سوی امام

دویده بود. و بچه‌ها ندانسته بودند چرا امام گفته بود: آلمان

انکسر طهری" و چرا عمه شیون کرده بود.



آموزش گام به گام روزنامه نگاری در مساجد یا راهنمای انتشار نشریات محلی

نویسنده مهدی خداجویان
هر هیأت و مجلس حسینی، نهاد اجتماعی بویا و ریشه داری است. اگر امروز هر کدام از ما توفیق و فرصت خدمت‌گزاری در یکی از این نهادهای مذهبی را پیدا کرده باشیم، باید قدر این توفیق را بدانیم و بکوشیم تا بر عمق و غنا و تاثیر و دامنه‌ی اثرگذاری هر یک از این مجالس بیفزاییم.

در دنیای جدید و با روند رو به گسترش نفوذ و حضور رسانه‌ها، مجالس مذهبی و هیأت‌های حسینی، به تنها کهنه و سی‌اثر نمی‌شوند، بلکه هویت گران‌بها و حدی‌تری پیدا میکنند.

یکی از راههایی که میتواند حضور و نقش این مجالس و هیأت‌ها را تاثیرگذارتر و حدی‌تر سازد؛ انتشار نشریه‌ی تحریری و غیرحرفه‌ای در حوزه‌ی فعالیت یک هیأت و مجلس حسینی است.

انتشار یک مجله‌ی ساده و بی‌ریا و صمیمی، کارکرد جدید و متفاوتی برای یک مجلس و هیأت مذهبی ایجاد می‌کند و فضاهای تازه و مخاطبان جدیدی فراهم می‌نماید و در عین حال بر دامنه‌ی تاثیر و اثرگذاری مجلس می‌افزاید.

کتاب کوچک اما ارزشمند روزنامه‌نگاری در مساجد می‌کوشد تا ضمن بیان تجربه‌های عملی نویسنده،

راهکارهای مشخص و قابل تکراری به علاقه‌مندان انتشار نشریات غیرحرفه‌ای مذهبی ارائه دهد.

عناوین اصلی مطالب این کتاب عبارت‌اند از: مقدمه (مساجد و مطبوعات) به قلم پروفسور حمید مولانا؛ تحریریه؛ خیر؛ مصاحبه؛ گزارش؛ قالب‌های دیگر؛ فتی و هنری؛ گام آخر.

در بخش پایانی این مجموعه، تعدادی از کتابها و منابع موجود در زمینه‌ی روزنامه‌نگاری و ارتباطات برای مراجعه و مطالعه بیشتر معرفی شده‌اند.

این کتاب را نشر نیارک، در قطع پالتویی در ۹۶ صفحه منتشر کرده است.

خاطرات شصت سال خدمت‌گزاری در آستان اهل بیت (ع)

نویسنده: مرحوم حاج محمد علامه
این کتاب، در نخستین سالگرد درگذشت پیر غلام آستان ابا عبدالله، شادروان حاج محمد علامه (ره) منتشر شده است.

کتاب، به دست خود مرحوم علامه تنظیم شده است و پس از مقدمه‌ای کوتاه، ۱۸۵ خاطره بیان شده است. کلماتی از بزرگان، علما و اهل منبر و یادداشت‌هایی از اعمال خیر نیکوکاران و توصیه‌هایی به جوانان و راهنمایی‌هایی برای رهروان راه معرفت، از جمله مواردی است که در این کتاب آمده است.

گزیده‌ای از مرتبه‌ها و تصاویر نیز، زینت بخش صفحات پایانی کتاب شده است.

این کتاب را نشر آفاق در سال ۱۳۸۱ در ۲۵۶ صفحه منتشر کرده است.

حجره

حجره، عنوان نشریه‌ی غیرحرفه‌ای طلاب حجره نشین است که زیر نظر شورای سردبیری، با همکاری محمدرضا زائری، توسط طلاب مدرسه‌ی علمیه‌ی سلیمانیه مشهد مقدس منتشر شده است.

تستار، خاکریز حوزه، ایوان، رواق، جامع الجوامع، عناوین اصلی ستون‌ها و صفحات این نشریه‌اند.

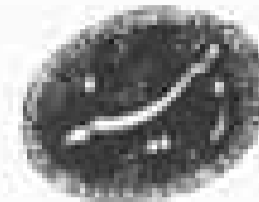
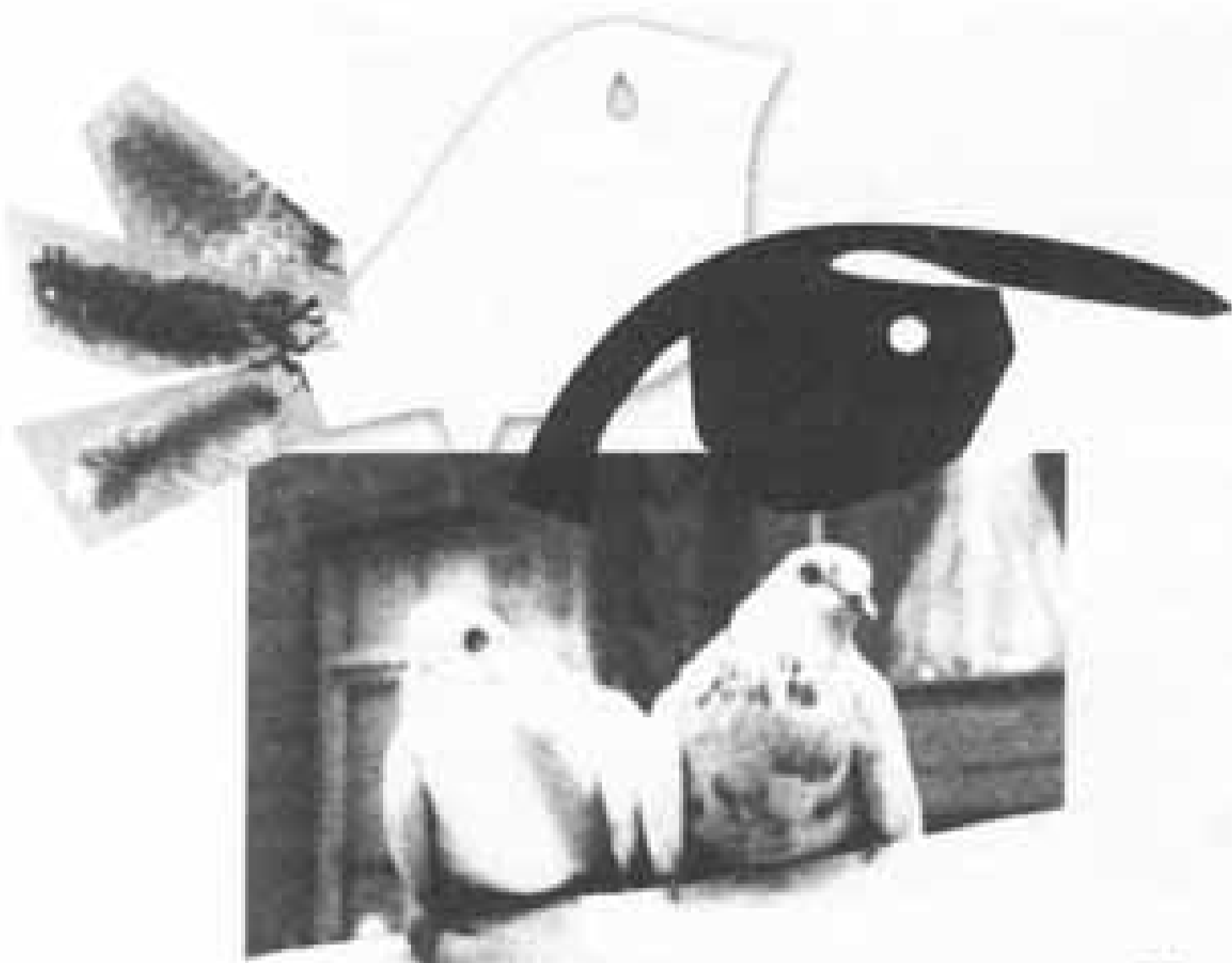
نخستین شماره‌ی حجره که به مناسبت ولادت امام زمان (عج) منتشر شده است، حال و هوای ایام ولادت و شایده را دارد. تصویر زیبایی با جمله آیین صاحب‌نوم الفتح در صفحه‌ی اول این نشریه چهار رنگ، در سایز ۵۰×۳۵ که در کنار ستون، مقاله‌ای با عنوان سخت‌ترین دوران روحانیت مظلوم شیعه و غزلی از مقام معظم رهبری، عناوین حجره می‌باشند.

قبیله‌ی هفتم (آینه‌ی رجا)

گردآورندگان: محمود شاهرخی، عباس مشفق کاتسانی
گزیده‌ای است از آثار شاعرانی که هر یک به فراخور بضاعت و میزان قریحه و توان خویش، سر بر آستان عرش مقدار امام همام، علی بن موسی الرضا (ع) سوده و با سروده‌های خویش نست به مقام شامخ ولایت، اظهار عشق کرده‌اند.

این کتاب را نشر آسوه در سال ۱۳۷۲ در ۷۲۸ صفحه منتشر کرده است.





سید مهدی حسینی

شیوه‌ها و راه‌کارهای ارزیابی یک برنامه مداحی

اگر معیارهایی که به صورت خلاصه، مطرح می‌شود، مورد دقت نظر عزیزان هیأتی و خود مدیران محترم هیئات مذهبی قرار گیرد، چند هدف مهم و ارزشمند تحقق می‌یابد:

۱. همه افراد، کوچک و بزرگ، آن هنگام که زیر خیمه‌ی عشق به اهل بیت جمع می‌شوند، وظیفه‌ی بزرگ بر دوش دارند و آن هم اعلای حقیقت است. همه بایستی در برابر سخن حق، که بایستی برپا داشته شود، تسلیم باشیم. مسلماً ذکر اهل بیت و بزرگداشت سیره و رفتار نورانی ایشان، و نیز مرور مصائب و مطلوبیت‌های ایشان، دقیقاً در راستای دفاع از یک حقیقت تاریخی و یک اصل مهم، آن هم ولایت اهل بیت (ع) است؛ حقیقتی که همگان بایستی در بزرگداشت آن کوشا باشند و در برابر انحرافات، چه محتوایی (غلل تاریخ اهل بیت به دروغ) و چه احتمایی (شیوه‌های غلط ابراز ارادت) موضع بگیرند.

۲. تجربه نشان داده است که هر گاه "نقد" به معنی واقعی در عرصه زندگی ظهور نکرده و بروز نیافته، شکست‌ها و خسارت‌های غیر قابل جبران بر ما تحمیل شده است؛ بهترین هنرها آنگاه "تعالی" می‌یابد که ما "نقد" جدا کردن سیره از سیره، همراه باشند. اگر قرار باشد فقط نامداح بر خورد تعارف آمیز داشته باشیم و "طیب‌الله" بگوئیم، مسلماً به دستگاه ابراز ارادت به اهل بیت خیانت کرده‌ایم، چرا که مداح، مثل مسری، زبان گویای اهل بیت باید باشد و با زبان هنری، سیره اهل بیت، رفتار و گفتار ایشان را به نسل امروز منتقل کرده تا چاشنی عواطف و احساس، این باورها را عمق و بسط دهند؛ اگر قرار است این هدف تحقق یابد، الزاماً بایستی کارکرد هنری "مداح هیأت" به صورت جدی و بی‌هیچ تعارفی نقد، و قوت‌ها و ضعف‌های آن، البته با دقت در شئون و رعایت حریم‌های اخلاقی، احتمایی، به ایشان گوشزد شود.

۳. با نقد برنامه مداحی، هیأت از لحاظ محتوا، جانیه و تعالی خاصی می‌یابد؛ مسلماً جانیه یک هیأت به سفره‌های طولی انداختن و غذاهای رنگارنگ دادن نیست. اطعام، بخشی غیر الزامی در برنامه هیئات است آنچه به هیئات "روح" می‌دهد و به آن "جانیه" می‌بخشد، محتوایی عالی و حساب شده و ارائه برنامه عاطفی و جریان ساز و شورآفرین است. الزاماً برای نیل به این هدف، "نقد" یک ضرورت تلقی می‌شود.

۴. توجه به مواردی که در ذیل می‌آید در امر فرهنگ‌سازی در محافل ابراز ارادت به اهل بیت نقش ففقی دارد هیئات مذهبی می‌توانند با زمینه‌سازی این امر و میدان دادن به اهل فن و فن، بویژه جوانان، در امر نقد برنامه‌ها، نقش خاصی در پرورش استعدادها داشته باشند؛ بسترسازی در این امر، مسلماً هیئات را به سمتی سوق می‌دهد که مردم ابراز ارادت به اهل بیت را صرفاً در "تلی شدن" و "سفره انداختن" یا "تاکت مداح را منتقل شدن" ندانند و بپذیرند که حتماً "نقد" مجلس اهل بیت می‌تواند نوعی خدمت به اهل بیت به شمار آید. دورنمای این حرکت را، اگر با

به نظر می‌رسد که، اگر چه ذکر این نکته، نوعی جسارت صاحب قلم به شمار می‌آید، برخی صاحبان هیئات و تعدادی مداحان، بیشتر درصدد "تنوع طلسم"، "نوآوری"، "رضایت خاطر خود"، "راضی کردن مستمع" و هدفهایی از این دست، می‌باشند و در این میان آنچه فراموش شده و کنار گذاشته شده، فرهنگ واقعی عزاداری و ابراز ارادت به اهل بیت است؛ اگر چنین حقیقتی در نزد اهل فن، پیش گسولان و صاحب‌نظران، اثبات شده و قابل تأمل است، تذکر به "بایان" و "صاحبان هیئات"، هم‌چنین "مداحان خاطلی" و "هیأتی‌هایی که غیر مستقیم در این بدعتها نقش دارند، به هر شیوه ممکن، از اوجب واجبات است.

اگر به هدف اصلی از برگزاری این خیمه‌های باشکوه و تشکیل هیئات مذهبی ناملی داشته باشیم و پیشینه و سابقه‌ی آن را در گذشته دور تا امروز بررسی کنیم خواهیم یافت که تمامی آنها با هدف گراز ارادت به اهل بیت (ع) و "زنده نگه داشتن بعد جمعی و الهی سیره و رفتار" آنان است و در کنار "حماسه‌پردازی"، که با "عواطف آدمی" ارتباط می‌یابد، بعد "مطلوبیت" ایشان نیز مطرح شده، مخاطب و مستمع با گریه خویش، که از سوز دل برخاسته، ارادت و همدلی خویش را با آن ذوات مقدس ابراز می‌دارد. اما اگر قرار باشد تمامی یک برنامه مداحی صرفاً تلاش برای "گرباندن مستمع" باشد و مستمع نیز جهت پرشور کردن مجلس به جای گریه، صرفاً فریاد، و احتمالاً گاهی نعره، بکشد؛ در اینجاست که باید احتمال داد آن هدف اصلی، که یاد شد، فراموش شده یا در حال فراموشی است. متأسفانه امروزه برخی رسم‌ها و شیوه‌هایی در محافل مذهبی بویژه در عزاداری‌ها به عنوان "خرده فرهنگ" به مستمعان القا و تفهیم می‌شود که احتمال دارد بعدها به عنوان یک اصل فراموش ناشدنی از آن یاد شود. مثل "هروله کردن" در سینه زنی‌ها، یا مجلس "جشن" را به مجلس "سینه زنی" تبدیل کردن (۱) و امثال آن. و باید اهل فن و صاحب‌نظران به شدت در برابر آن، موضع بگیرند و غنی با اثبات آن را به جوانان به شیوه‌هایی دقیق و منطقی توضیح دهند. ۱.

نقاش واقف این سطور در این نوشته، آن است که، می‌آن که قصد بی‌حرمتی و جسارت به هیچ هیأت یا مداح خاصی نداشته باشد. با یادآوری برخی اصول فراموش شده در هیئات، که به صورت کلی در بالا ذکر شد، و ارائه برخی معیارهایی مناسب، هیأتی‌های عزیز را با این تفکر همراه کند که ایشان می‌توانند با توجه به اصول شناخته شده و معیارهای مطرح گردیده، خود در برابر اشتباهات و خطاهای احتمالی مداحان ۲، و احتمالاً، مدیران هیئات مذهبی بایستند و به آنها تذکر لازم را بدهند. مسلماً هیأتی‌های عزیز و خردمند و آگاه، این سرمایه‌های گرانقدر اسلام ناب محمدی و مکتب متعالی شیعه، خواهند توانست با درایت و هوشمندی، میراث‌دار قابلی باشند و سنت فحیم و گرانقدر ابراز ارادت به اهل بیت (ع) در هیئات را، به شیوه‌هایی معقول، پاس دارند، ان شاءالله.

می‌گمان برجسته‌ترین و باارزترین ویژگی محافل و هیئات مذهبی، "مردمی بودن آن است؛ هر جا که خیمه‌ای برپا می‌شود و نام نورانی اهل بیت (ع) بر فراز آن نقش می‌بندد، جوانان شمع، بروانه‌های عاشق را به سمت روشنی خود می‌کشند و گرد خویش می‌آورد.

همین مشخصه، یعنی مردمی بودن هیئات، در انسجام جریان‌های انقلابی علیه طاغوت ستمشاهی به رهبری قائد عظیم‌الشان انقلاب، حضرت امام خمینی (س) نقش بسیار بارز و مؤثری ایفا نمود. نقطه‌ی اوج این حرکت مردمی را، که به پشتوانه‌ی همدلی و همراهی هیئات مذهبی، جریان ساز می‌شد، در جریان هشت سال دفاع مقدس مردم، علیه تجاوز استکبار جهانی به ارزش‌های آیینی و مرزهای ملی، براحتی می‌توان دید.

پس از دفاع مقدس و باشکوه هشت ساله، که عزت و سرفرازی امت اسلامی ایران را رقم زد و قدرت پوشالی دشمن را زیر سؤال برد و درهم کوبید، هر وجدان بیدار و دل آگاهی این قطعیت را در نظر داشت که پس از آن شکست سنگین، استکبار جهانی از پای نشسته، و پس از آنک در تنگی، دیگر باره از مرزهای دیگر و با روش‌های متفاوت، ارزش‌ها و باورهای ملی و آیینی مردم مسلمان ما را مورد حمله همه‌جانبه خود قرار خواهد داد... و اکنون این حقیقت، به صورتی عینی و ملموس، مشاهده می‌شود؛ حمله‌ای که از آن با عنوان "شیخون فرهنگی" یاد می‌شود.

با توجه به نقش جریان ساز و مردمی که هیئات مذهبی در گذشته پیشین و پرافتخار خود داشته‌اند، انتظار می‌رفت که در برابر این هجوم فرهنگی، که تأثیر و فجایع و نتایج آن بسیار مخرب تر از حملات و تجاوزات رودرروی دشمنان است، هیئات مذهبی، نقش روشنگرانه‌ای در تعمیق باورهای مردمی و افکار ایشان، بویژه جوانان و نوجوانان، که هدف اصلی تهاجم دشمن‌اند، داشته باشند و ضمن آشناسازی مردم، هیأتی‌ها، با سنت‌های آیینی و میراث‌های شکوهمند مهنی و آیینی، باورها و فرهنگ‌های اسلامی، بنیان‌های دینی، اخلاقی و بطور کلی فکری آنان را تقویت کنند تا در برابر دشمن پنهان شده در پشت تکنولوژی عصر، زیون و شکست خورده نباشند. مع‌الاسف، آنچه امروزه در برنامه‌های برخی هیئات مذهبی می‌بینیم، بسیار کمتر از حد انتظار و نیاز این برهه زمانی است!

آنچه امروزه در برخی هیئات مذهبی بدان پرداخته می‌شود، بویژه در برنامه‌های مداحی، پرداختن به سنت‌های غلطی چون "شور زدن" هیأتی، "گف زدن" هیأتی خارج از حد و شأن محافل مذهبی، و بعضی رفتارهایی ناشایست در عزاداری‌ها و جشن‌هاست که با روح مجالس اهل بیت سازگاری ندارد و نوعی بدعت به شمار می‌آید. آنچه امروزه در برخی هیئات مذهبی به نام "گراز ارادت" به ساخت مقدس اهل بیت (ع) ارائه می‌شود، در قالب جشن یا عزاداری، در بسیاری موارد به صحنه‌ی مذهبی وارد و به رنگ و بوی آیینی و مردمی، و نه حتی بنیان فکری و عقیدتی،

موفقیت همراه باشد. می توان این گونه تصور کرد:

در یک هیأت، افرادی پرورش می یابند که:

۱. تخصص آنها تقدیر برنامه مداحی یا منبر باشد و پس از تمام شدن برنامه، هر کدام در کنار پاکت، پاکتی از معنویت به ایشان دهند و تمام نکات منبر یا مداح، ذکر ضعف ها و قوت ها، را به ایشان تقدیم دارند. بر اساس آیه: *أَحِبُّوا أَخْوَانِي مَن أَهْدَى إِلَيَّ خَيْرِي...*

۲. افرادی حاضر شوند بانی خیر در زمینه های فرهنگی شوند؛ مثلاً مبلغ قابل توجهی را جهت برگزاری کلاسهای آموزشی و غیره، برنامه های خاص هیأت برگزار کنند.

۳. هیأتی ها، مدیر محترم و اعضای هیأت، دیگر شکوه و عظمت مراسم هیأت خود را وابسته به حضور یک مداح خاص نمی دانند و به جای آن که دنبال روی خواسته ها، و به تعبیری: "تارهای"، برخی متباحان باشند، فرهنگی ایجاد می شود که "مداح"، عطش شرکت در آن هیأت و اجرای برنامه پیدا کنند و رفتار و گفتار خود را با آرمانها و ارزشهای آیینی آن هیأت وفق دهند. کما این که در برخی هیئات، که البته انگشت شمارند، این واقعیت با تدبیر و روشنگری مدیر محترم هیأت ایجاد شده است.

۴. برخی از مردم هوشیار و نکته سنج، بسیاری از برنامه های هیئات، از جمله ضعف های فرهنگی آنها را، متوجه می شوند؛ اما به دلایلی، حال، ترس از خدا و بیمبر و پشت پا خوردن از امام حسین، که به صورت فرهنگ غلط رایج شد، و زبان اهل تقدیر را بناچار بسته است و با رعایت حریمها، تذکرات خود را بیان نمی کنند و گاهی نیز به این شیوه ها ابراز می دارند:

۱. دیگر در آن هیأت شرکت نمی کنند، در این صورت صاحب هیأت، دلیل عدم شرکت آنها را نمی داند و به ضعف کار خود پی نمی برد.

۲. به جای بیان ضعف ها و تلاش در رفع مشکل، در غیاب مدیر و مسؤولان هیئات و در پشت سر به نقد می پردازند، که حرکت ناشایست و غیر آئینی است. مع الاسف این شیوه به صورتی عسی وجود دارد و البته مولود همان فرهنگهای غلط است که ذکر شد.

برای آن که به اهداف یاد شده دست یابیم، لازم

است الگوهای شناخت را ترسیم کنیم تا به واسطه آن:

الف) مدیر هیأت بتواند بواسطه آن، لیاقت و شایستگی یک مداح را بررسی کند؛ به عبارت دیگر، معیاری برای انتخاب و دعوت از آنها داشته باشد.
ب) مستمع هیأت، که نگران ارزشهای فرهنگی و محتوایی هیأت است، بتواند به ارزیابی مداح هیأت خود بپردازد و صاحب هیأت را در این کار به عنوان پشتیبان، راهنمون باشد.

آنچه در این بخش مطرح می شود برخی معیارها، به صورت مختصر، جهت ارزیابی برنامه هنری یک مداح است انتظار می رود که هیأتی های عزیز که در حال و هوایی محافل مذهبی بالیده اند و در این فضای مقدس و معنوی نفس کشیده اند، با دقت نظر و تأمل بر راه کارهای ارائه شده، و کاربرد آن یکی از برگزین گانه های ارزشمند خود را در تقویت و ارتقای سطح فکری، محتوایی، و حتی هنری هیئات خود بپردازند... انشاءالله.

معیارهای مورد نظر جهت ارزیابی:

در بررسی یک برنامه ی مداحی، بایستی به موارد زیر توجه خاصی داشت از جمله:

۱. سطح ادبی با دقت نظر در موارد زیر:
 - ۱-۱) سلامت شعری: شعر انتخاب شده توسط مداح، از نظر "تستوی"، "موسیقایی"، یعنی ردیف و قافیه و وزن، محتوایی و... بی نقص و عیب باشد. طبیعی ست عیب ها و ضعف های موجود در شعری که ارائه می شود، نمایان گر میزان درک مداح از شعر و سطح تأمل او در این زمینه خواهد بود.
 - ۲-۱) بهره مندی شعر از محتوایی قوی: شعر انتخابی بایستی دارای درون مایه و

مضمونی قوی، همراه با پیامی هدفمند و جریان ساز باشد تا ضمن شور، شعور را در مستمع برانگیزد. بدیهی است اشعاری که در آنها ابعاد زیر متجلی شده باشد، در تکوین محتوایی برنامه مداحی و تعمیق آن نقش بسزایی دارد.

۳. توجه به سیره ی اهل بیت و معرفی فرهنگ متعالی زندگی با ذکر رفتار و گفتار ایشان.

۴. بهره مندی از مضامین عالی قرآنی یا ادعیه احادیث و روایات نقل شده از معصومین (ع).

۵-۱) هنری بودن شعر: محتوایی شعر، بایستی در قالبی هنری ارائه شده باشد تا میزان تأثیرگذاری آن بر مستمع، عمیق و مداوم باشد.

۶-۱) شورآفرینی: شعر بایستی دارای بار عاطفی قوی باشد تا مداح بتواند احساس مستمع را برانگیزد و باخود همراه کند. بنابراین انتخاب اشعار حماسی، حسی و عاطفی، که هر کدام به نحوی دل و جان مخاطب را به تحریک وامی دارند، می توانند برنامه مداح را پر شور و با نشاط بدارند.

۷-۱) انتخاب شعر به اقتضای مجلس: معمولاً آثاری را که صرفاً در مداحی به تقلید می پردازند می توان از این منظر شناخت. چرا که راحتی در این مواقع، اصطلاحاً، مشت شان در پیش اهل فن بار می شود. وقتی مداح، از لحاظ شعری آگاهی لازم را نداشته، صرفاً به تقلید بپردازد، نمی تواند اقتضای مجلس را بشناسد و به میزان نیاز و خواسته مستمع، شعر را انتخاب و ارائه کند.

۸-۱) درست خوانی شعر: گاه مداح، شعر خوبی انتخاب می کند اما از عهده خوب خواندن آن بر نمی آید. بیانه کردن یک شعر، خوب نیاز به هنرها و شکر دهایی خاص مداحی دارد که بسیاری از هیأتی ها، گرچه خواننده و مداح نیستند، اما راحتی می توانند میزان موفقیت مداح را در این باره به صورت حسی درک کنند و میان صف ها و قوت ها تمایز ایجاد نمایند.

۹-۱) تناسب میان شعر (با توجه و سرود) و سبک: تناسب میان فضایی محتوایی و حسی شعر، با سبک انتخاب شده توسط مداح، از مواردی است که قوت و ضعف یک مداح را مشخص می کند.

۱۰-۱) حتی الامکان از شاعری که شعر او را می خواند یاد کند.

۱۱-۱) به سلیقه خود شعر هیچ شاعری را دست کاری نکند.

۱۲-۱) به اقتضای مجلس، گاه، به طریف شعر، در شعری که می خواند، اشاراتی داشته باشد.

۱۳-۱) شعری را بخواند که تمام مفاهیم آن را فهمیده، از عهده ارائه و اجرای آن بر آید.

۱۴-۱) از بر خواندن شعر، به نوعی تسلط شاعر بر شعر را ثابت می کند.

۲. تاریخ اسلام و میزان توجه مداح به آن

۲-۱) محتوایی:

الف) توجه به مستندات تاریخی در نقل مرثیاتی؛

لازم است مداح، تاریخ اسلام را در مرتبه هایی که می خواند، به طور دقیق و با رعایت امانت مطرح کند و از ذکر روضه ها و مرتبه های غلط و غیر واقعی، و حتی مشکوک، بپرهیز داشته باشد.

ب) توجه به استنادهای عقلی: در برخی موارد، گاه، برخی فرازهای تاریخی به صورتی مستند وجود دارد، که عقل سلیم باور چندانی به صحت آن ندارد، در این موارد نیز دقت نظر مداح و احتیاط عقلی او در این امر، قابل تحسین است.

ج) رعایت شیوه ی اهل بیت: ذکر نام اهل بیت با رعایت احترام، بپرهیز از ذکر مواردی که شأن اهل بیت را زیر سؤال برد (مثل جریان غیر واقعی گریبان چاک زدن حضرت زینب و...)، از جمله مواردی است که هیأتی های محترم بایستی نسبت به آن حساسیت به خرج دهند.

د) لازم است مواردی را از تاریخ نقل کند که باز محتوایی داشته باشد، تا سطح فکری مستمع را ارتقا بخشد.

۲-۲) فنی و هنری: شناخت شیوه های کاربرد تاریخ در مداحی به صورت هنری و کاربرد آن مثل:

۱. روایت.

۲. توصیف و صحنه پردازی.

۳. ارائه مرتبه توفیق.

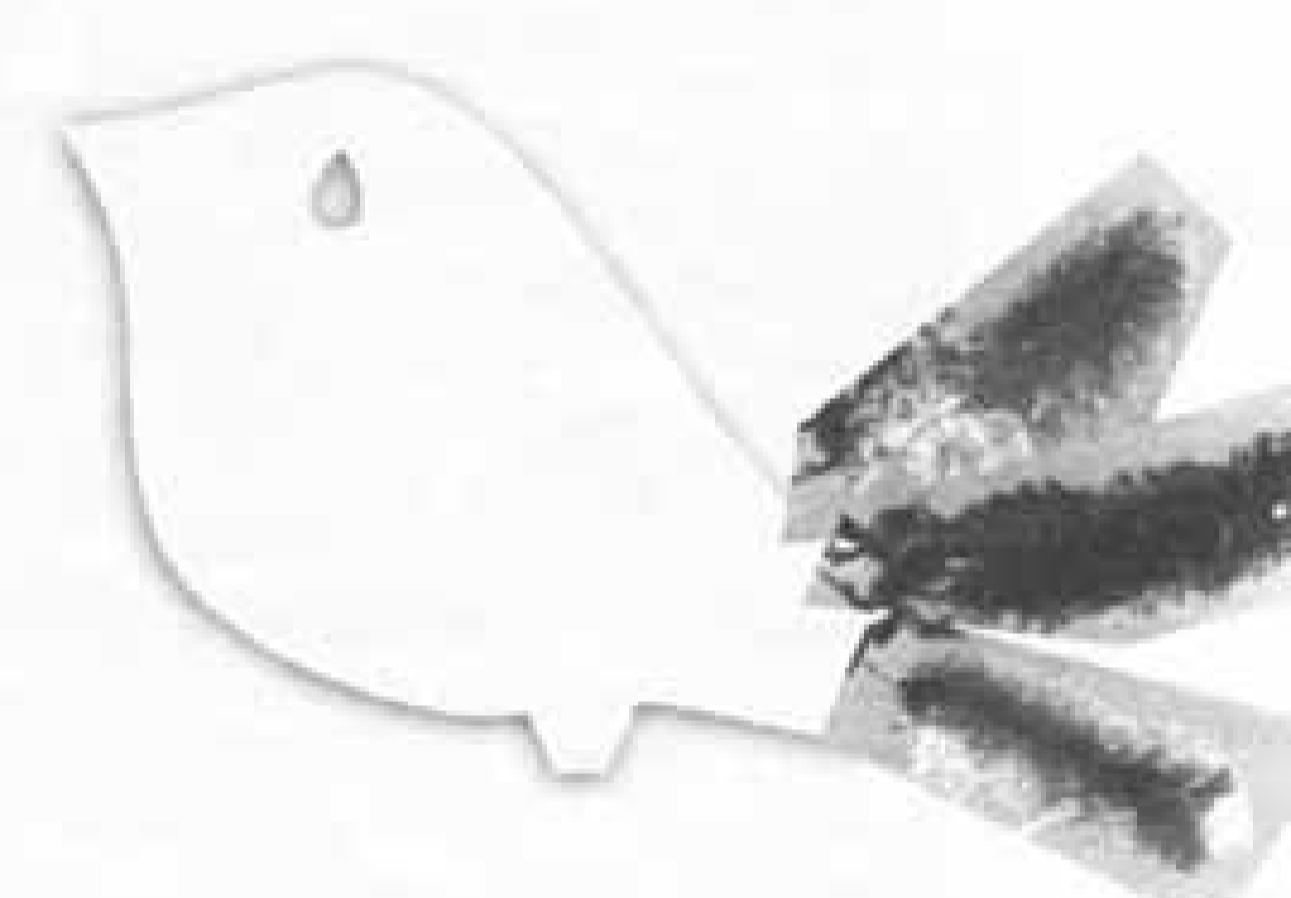
۴. ارائه مرتبه تحلیلی.

۵. توجه به فراز و فرود مرتبه.

۶. گریز مناسب (عقلانی و توفیقی)

۷. سطح بندی مرتبه از نظر زمینی، منکلی، اقتضای مجلس.

۸. عدم جزئی نگاری در مرتبه و بپرهیز از ارائه روضه های مشکوف.



۳. مجلس سنجی و مخاطب‌شناسی

توجه به مواردی چون: انتخاب شعر مناسب با سطح فکری مستمعان مجلس، انتخاب سبک، تقسیم‌بندی زمان برنامه و رعایت حوصله و توان مستمع، توجه به برنامه‌های اجرا شده پیش از او، و...

معروف است که برخی مداحان در سالیان گذشته به هم سفارش می‌کردند که کم بخوان تا عزیز بمانی، اگر بد خواندی بگویند خدا پدرش را بیامرزد اگر بد خواند لااقل کم خواند و اگر خوب خواندی بگویند حیف شد کاش بیشتر می‌خواند و بعد از آن با عطش و نیاز بیشتری پای منبرت بماند.

۴. موسیقی، سبک و لحن

مواردی چون:

لحن مناسب با موضوع برنامه و فضای موجود در مجلس باشد (مثلاً جریان جنگ حضرت ابوالفضل و شجاعت او را با تکیه بر لحن مرتبه نخواند!)

سبک بر مبنای یک هارمونی و نظم خاص انتخاب و ارائه شود.

سبک نوحه و سرود، مناسب با شأن مجلس اهل بیت باشد.

حتی‌الامکان از ردیف‌های آوازی استفاده شود.

در انتخاب گامها و پائین و بالا بردن صدا، به هنجار مجلس و اقتضای حال

مستمعان توجه داشته باشد. به عبارت ساده‌تر از داد زدن و نعره‌زدن‌های سیه‌ده برهیز کند!

۵. محتوای برنامه

مستمع باید بعد از هر برنامه مداحی، چه عزاداری و چه جشن، از خود پرسد

که در مجلس امروز چه چیزی آموختم و به عبارت ساده‌تر، اگر برای مداح محترم هزینه زیادی از جمله وقت گران‌ها و فرصت جوانی خود را صرف کردم در قبال آن چه چیزی بدست آوردم؟! و

مداح محترم تا چه اندازه به نیازهای روزمره مستمعان، بویژه جوانان، توجه داشته و به اقتضای آن برنامه تدارک دیده و اجرا کرده است؟

با نقل تاریخ اسلام، چه نکته‌هایی از لحاظ اجتماعی و اخلاقی استخراج و ارائه کرده است؟

با برنامه مداحی، به چه میزان سیره اهل بیت (ع) را به صورت حسی و عینی، نمایانده و شناسانده است؟

در ارائه محتوا، به کلی گویی پرداخته یا جزئی نگری کرده است؟

در ارائه تاریخ به چه میزان به اعتماد مستمع احترام گذاشته و آیا به ذکر نام سند و راوی نیز پرداخته یا خیر؟

از شخصیت‌های تاریخی (مثل اصحاب امام حسین) در ذهن مستمع چه الگوهای ترسیم کرده است؛ مظلوم یا مبارز؟

چه میزان از برنامه مداحی را به مرتبه اختصاص داده است؟ آیا بیشتر یک چهارم برنامه را؟!؟

هدف او از مداحی چیست گریاندن و شورانگیزی یا شورانگیزی و هدف بخشی؟!؟

۶. ویژگی‌های هنری

از جمله:

تنوع بخشی در انتخاب شعر و مرتبه یا نحوه‌ارایه مجلس.

تسلط مداح بر کنترل مجلس و توجه به حالات و عکس‌العمل‌های مستمعان در قبال برنامه او.

مضمون‌سازی در اشعار، جهت رفع خلأهای محتوایی شعر یا ایجاد زمینه ذهنی در مخاطب.

تقسیم‌بندی برنامه با توجه به شیوه‌های موجود، مثل ارایه عزل مداحی، قصیده خوانی، ارایه مرتبه‌ارایه نوحه و...

تنظیم برنامه و ایجاد طرح کلی دوباره آنچه فرار است در هر یک از قالب‌های مداحی، که در گزینه قبل مطرح شد، ارایه شود.

توجه به خلاقیت‌های هنری، که سبک شخصی را زمینه‌ساز است، خلاقیت می‌تواند در تمامی زمینه‌های مداحی صورت گیرد و جلوه‌گری شود. از جمله در نحوه شعر خوانی با اجرایی مرتبه، ساخت گریزهای تازه، استفاده از تکیه‌کلامهای خاص، ارایه زبان حالهای جدید، و...

بهره‌مندی از سبک شخصی، به گونه‌ای که اگر توسط دیگران از آن سبک تقلید شد، شیوه اصلی صاحب سبک در ذهن‌ها نداعی شود...

استفاده از موقعیت‌ها و وضعیت‌های پیش آمده در مجلس، به نحو مطلوب به گونه‌ای که بر مستمع تأثیرگذار باشد و در خدمت نیل به هدف قرار گیرد.

و...

۷. جنبه‌های اجتماعی و اخلاقی

وفایی به عهد و قول‌های داده شده.

تواضع در برابر مستمعان.

میدان دادن به دیگر مداحان حاضر در جلسه و حفظ حریم ایشان.

رعایت ادب

رفتاری و گفتاری در

تعمای مواقع.

اختصاص وقت

مفید و کامل برای

برنامه‌ریزی‌بندی شده.

توجه به مسائل

معنوی و تلاش برای

رسیدن به حالات

روحانی و ملکوتی.

پدیرش‌نقد‌های

سالم و سازنده

مستمعان و اعضای

هیئات.

تلاش برای کسب

رضایت اهل بیت، نه

صاحب بیت، یا پایی و

مسئول هیئات.

برهیز از دل‌سنجی

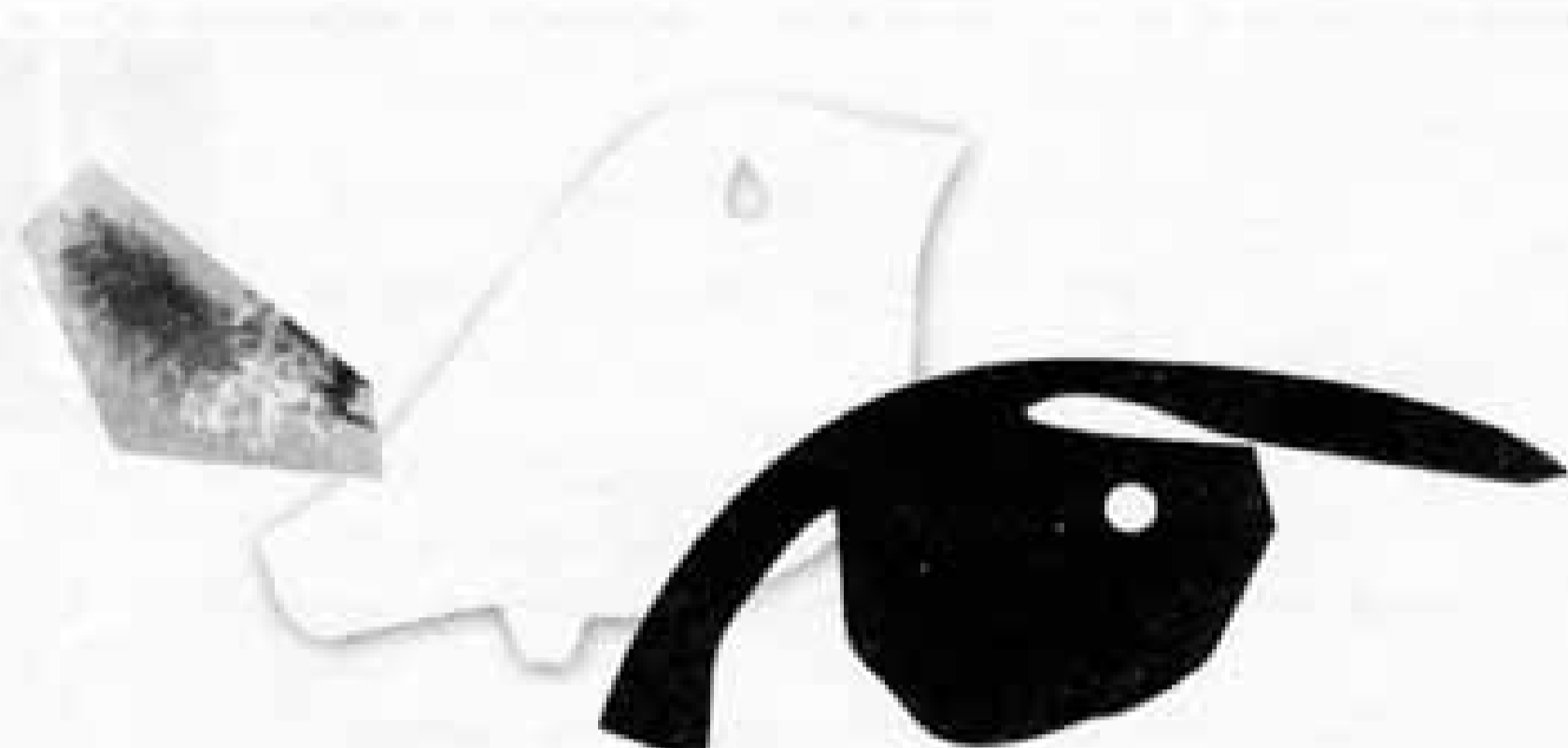
به مسائل دنیوی و مادی.

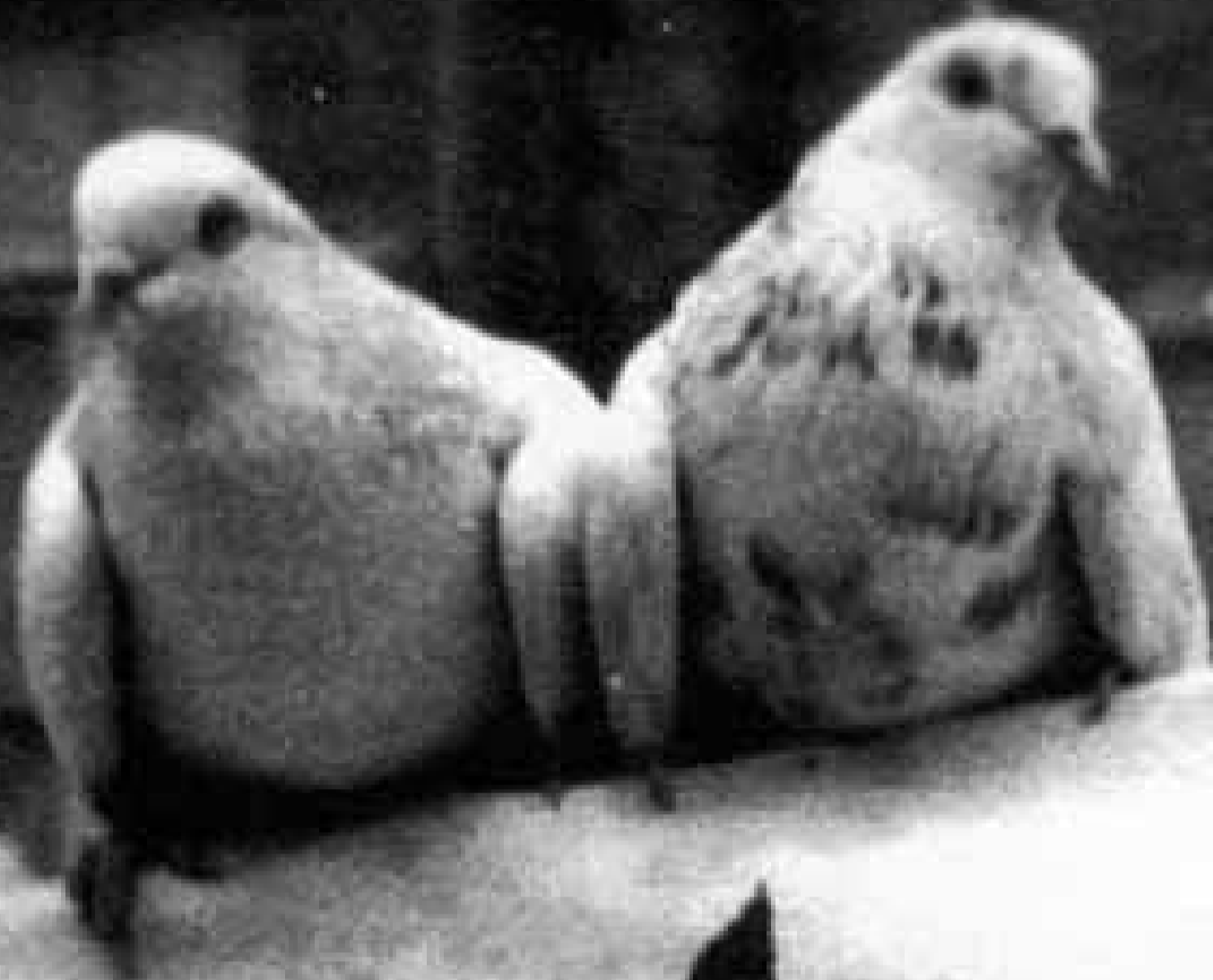
پدیرش کمترین برنامه‌های مداحی و اختصاص بیشترین وقت و همت و دقت برای هر برنامه جهت ارایه برنامه مطلوب و شباهت محفل اهل بیت.

موارد ذکر شده، که به صورتی خلاصه و گزینشی مطرح شد. تعداد محدودی از معیارهای بی‌شمار و فراوانی است که برای بررسی یک برنامه مداحی باید بدان توجه داشت. تلاش راقم این سطور بر آن بود که عزیزان هیئتی را بر این باور و حقیقت بخشد که از این به بعد، ان‌شاءالله، بی‌تأمل و سیه‌ده، "طلب‌الله‌ها" و "تحسین‌های خود را خرج مداحان نکنند و امید است که این فرهنگ راستین و متعالی، اگر چه در میان برخی مداحان کم‌الثقات به مسائل محتوایی، هنری و اجتماعی در مداحی تا به حال تعریف نشده و جان‌نفته است. در میان هیئتی‌های عزیز بخصوص جوانان، این سرمایه‌های معنوی و ارزشمند انقلاب و مکتب الهی شعبه، به عنوان یک گم‌شده معرفی شود و هر هیئتی خود را در نقد برنامه‌های هیئات بویژه مداحی، که امروزه بیشترین وقت هیئات را به خود اختصاص داده، موظف و مسئول بداند. بر واضح است، همان‌گونه که بیشتر ذکر شد، اگر این فرهنگ، خواستن، پرس و جو، نقد، جانی گمشده و فراموش شده خود را باز یابد، مداحان عاقل با بی‌تفاوت و احتمالاً جسور را به خود خواهد آورد و آنان را به آگاهی، با درنگ و خویش‌نماری و دقت بیشتری وادار خواهد نموده در آن زمان و موقعیت است که می‌توان با قاطعیت گفت که جریان مردمی هیئات مذهبی، که سیری تاریخی، مثبت و روشنگر داشته، نقش فعال خود را بازیافته و در برابر بی‌توجهی‌ها و غفلت‌ها، که گاه متحر به انحراف فکری یا محتوایی می‌شود، عکس‌العمل به جرح داده از اصل کلی مکتب شعبه، که همان احقاق حق و اعتلای کلمه‌الله است، دفاع کرده است، به امید آن روز.

۱. یکی از دلایل ایجاد فاصله و شکاف میان نسل قدیم و امروز، افراط و تفریط‌هایی است که از دو طرف دیده شده است. اگر پیش‌گسوتان، جوانان را با مهربانی خاص و منطقی دقیق توجیه کنند، و جوانان نیز حرمت پیران و پیش‌گسوتان قوم را ندارند مطمئناً این ارتباط به صورتی قوی، دوباره ایجاد خواهد شد.

۲. برخی مداحان جوان و جوانی‌نام، که به زعم خود راه چند ساله را طی یکی دو دهه عزاداری و مداحی، در پیدایش و تقویت برخی رفتارهای حاشیه‌ای و برنامه‌های جوان‌پسند، و احتمالاً انحرافی، در مداحی نقش بسیاری دارند، استفاده از سبک‌های مبتذل، قرائت شعرهای سطحی و غوام‌پسند، خواندن نوحه‌هایی با زبان عامیانه، کاربرد اصطلاحات و کلمات سخیف و... در مداحی از جمله مواردی است که نشان می‌دهد برخی مداحان نیز از آنجا که بنیه علمی و فنی قوی ندارند به جایی آن که مستمع را با خود همراه کنند و تأثیرگذار باشند، از مستمع تأثیر گرفته تمام سعی‌شان به جانی کسب رضایت اهل بیت، خشود کردن مستمع و صاحب مجلس می‌باشد. تعبیر گرفتن مجلس در بسیاری موارد دقیقاً به همین معنی، یعنی رضایت مردم، به کار می‌رود!





سلام:

دو شماره "زمزم" و حالا نیز "خیمه"

باز هم دست شما درد نکند که به جای این سوال و جواب‌ها دو شماره "زمزم" را خواندید و به خانه و هیأت خود بردید. خدا خیرتان بدهد که نشریه را به دوستان هیأتی و آشنایان خود معرفی کرده‌ید.

شاید برای شما جالب باشد که نشریه‌ای ویژه هیأت‌های مذهبی با نام و عنوان "خیمه" منتشر می‌کنیم و شاید کلنجار ذهنی شما یافتن پاسخ این سوال باشد که چرا نشریه‌ای با عنوانی درآمدزا و شکل و شمایل جذابی و عوام‌پسند منتشر نکرده‌ایم. حقیقت آن است که عشق و محبت غیر قابل وصفی که از میان زمزمه‌های "یا حسین" شما برمی‌خیزد همیشه، دل‌های ما را همراه شما کرد و باعث شد تا گره کار را به دوستان با کفایت "قمر بنی هاشم" سیردیم و هیئتی مکتوب به نام "خیمه" برپا کردیم؛ سیاه‌پوشی این خیمه و علم کردن آن را از محرم سال پیش با عنوان "زمزم" آغاز کردیم "یا علی" گفتیم و ...

راستش را به شما بگویم که خیلی از هنرمندان، نویسندگان، مسوولان فرهنگی، اجرایی و حتی امیران و سرفازان با دیدن نشریه با ما همراه و همدل شدند، منبری‌های مشهور و مداحان معروف ایران نیز دلگرمی ما را بیشتر کردند و خلاصه آن که عده‌ای قلم‌هایشان را نذر

هیأت مکتوب "خیمه" کردند و عده‌ای اندیشه بلند و افکار دقیق خود را که باید عرض کنیم:

"خیرتان و نذران قبول"

حتماً شما هم دوست دارید بدانید که می‌خواهیم در شماره‌های بعدی "خیمه" چه کاری را انجام دهیم و بابه قول روزنامه‌نگارها و زورنالیست‌ها، سیاست کلی نشریه چیست؟

خیلی خلاصه و کوتاه عرض کنیم که می‌خواهیم با سیره امامان و معصومین (ع) و فرهنگ واقعی عزاداری آنها آشنا شویم، و از سیره عملی فقها و علمای شیعه بیرونی کنیم؛ و به همین خاطر میفحائی را با عناوین "خطبه"، "صلوات"، "بیرق"، "شور"، "علم و کتل" و ... باز کرده‌ایم تا حرف‌هایمان را در قالب مجالس عزاداری سنتی که با خطبه و صلواتی شروع می‌شود، آغاز کنیم و با دعا نیز به پایان بریم.

"خیمه" نشریه‌ی خود شماست و برای شما، یعنی شما هم می‌توانید تاریخچه‌ای از هیأت خود را برای خیمه ارسال کنید، از بیرغلامان دستگاه سیدالشهدا (ع) در شهر و روستای خود، برایمان عکس و خاطره و زندگی‌نامه بفرستید تا دسته‌جمعی از آنها یاد کنیم و خلاصه هر چه را که خواندن و دانستن آن را برای هیئتی‌ها مفید می‌دانید، برای این هیأت مکتوب ارسال کنید. حتی می‌توانید برای ما خاطره و سفرنامه ارسال کنید... یا خیلی ساده‌تر بگویم

می‌توانید پیام‌هایی تریک و تسلیت خود را که مربوط به هیئت و اهل هیأت است، برای چاپ به "خیمه" ارسال کنید، دل‌مان می‌خواهد حرف‌ها و نوشته‌های "خیمه"، حرف‌ها و درد دل‌های تمام هیئتی‌هایی باشد که دغدغه دفاع از فرهنگ عزاداری سنتی را دارند.

صفحه "زینیه" را برای شما دختران و زنان هیأتی اختصاص دادیم و دوست داریم روزی برسد که کودک و نوجوان، زن و مرد، هنرمند و ورزشکار، هر کدام در "خیمه" صفحه‌ای داشته باشد و این را نیز می‌دانیم که خواسته‌ی ما جز حمایت و هم‌فکری شما میسر نمی‌شود.

شاید وظیفه من نباشد، اما باید به اندازه سهم و فهم کوچک خود به نمایندگی همه نوکران این هیئت مکتوب از تمام عزیزی که قلم و فکر و قدم خود را نذر هیأت مکتوب "خیمه" کردند، تشکر نمایم؛ هر چند ثواب و اجر و پاداش این نذر در نزد خدا، ماندگار است و باقی.

این را هم بدانید که دل‌مان می‌خواهد تا زمانی که مولایمان حضرت مهدی (عج) ظهور کند "خیمه" برپا باشد، تا با شما خیمه‌نشینان یک شماره از "خیمه" را تقدیم آقا کنیم، ان‌شاءالله.

و اما آخرین کلام:

نذران قبول، خیرتان مستدام، التماس دعا.

سردبیر